

# یغما

سال بیست و پنجم

شماره سوم

خرداد ماه ۱۳۵۱

ربیع الثانی ۱۳۹۲

شماره مسلسل ۲۸۵

## فهرست مندرجات

صفحه :

خلوتگه کاخ ابداع	۱۲۹
تجر به	۱۳۶
فرج بعدالشدہ ...	۱۳۷
ای کاش ...	۱۴۳
گوهر ناقابل	۱۴۴
مرقد یحیی بن زید	۱۴۵
همینیم که هستیم	۱۴۸
نظری بکتابهای درسی	۱۴۹
سفر ژاپون	۱۵۶
زندگی	۱۶۲
آرامگاه شاه عباس اول	۱۶۳
داستان پیغامبران	۱۶۶
شکوه	۱۶۸
قزل اوزن - پل دختر	۱۶۹
وقف نامه ربع رشیدی	۱۷۶
کتابها ...	۱۷۴
(درباره حافظ شیرازی)	
فریدون توللی	
دکتر امیر بانوی مصفا	
حبیب یغمائی	
ابوالقاسم حالت	
پوهاند عبدالحی حبیبی	
خسرو اکبری (کرمانشاه)	
احمد احمدی (مشهد)	
ایرج افشار	
افسانه یغمائی	
حسن نراقی	
اقبال یغمائی	
جعفر زاده (اصفهان)	
دکتر هویدا استاد دانشگاه (تبریز)	
دانش پژوه (کتاب شناس معروف)	

# یغما

سال بیست و پنجم

شماره سوم

خرداد ماه ۱۳۵۱

ربیع الثانی ۱۳۹۲

شماره مسلسل ۲۸۵

## فهرست مندرجات

	صفحه :
(در باره حافظ شیرازی) :	۱۲۹ خلوتگه کاخ ابداع
فریدون توللی :	۱۳۶ تجربه
دکتر امیر بانوی مصفا :	۱۳۷ فرج بعدالشدہ ...
حبیب یغمائی :	۱۴۳ ای کاش ...
ابوالقاسم حالت :	۱۴۴ گوهر ناقابل
پوهاند عبدالحی حبیبی :	۱۴۵ مرقد یحیی بن زید
خسرو اکبری (کرمانشاه) :	۱۴۸ همینیم که هستیم
احمد احمدی (مشهد) :	۱۴۹ نظری بکتابهای درسی
ایرج افشار :	۱۵۶ سفر ژاپون
افسانه یغمائی :	۱۶۲ زندگی
حسن نراقی :	۱۶۳ آرامگاه شاه عباس اول
اقبال یغمائی :	۱۶۶ داستان پیغامبران
جعفر زاده (اصفهان) :	۱۶۸ شکوه
دکتر هویدا استاد دانشگاه (تبریز) :	۱۶۹ قزل اوزن - پل دختر
دانش پژوه (کتاب شناس معروف) :	۱۷۶ وقف نامه ربع رشیدی
	۱۷۴ کتابها ...



گفتگو از این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسانهاست

همه جا صحبت از «هما» ست

«هما» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپاست.

با «هما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول

دهران - دوها - دوی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران . هما



# ینما

شماره مسلسل ۲۸۵

سال بیست و پنجم

خرداد ماه ۱۳۵۱

شماره سوم

## خلوتگه کاخ ابداع

- ۱ -

حافظ در برابر جهان هستی

حافظ از حیث لفظ و از حیث معنی قیافه مشخص و ممتازی دارد . در میدان لفظ چه واژه‌هایی بیشتر بکار برده ، در تلفیق جمله چه شیوه‌ای را دنبال کرده ، این وقار و شکوه و فخامتی که از ترکیبات خاص او منعکس می‌شود ، تعبیراتی که از استادان قبل از خود اقتباس کرده و کیفیت بکار بستن آنها ، نرمی و موزونی ، بسخن او آهنگ موسیقی می‌بخشد ، همه این ریزه کاریها او را قبله ارباب ذوق و خداوندان نظر ساخته و کنجکاوای اهل تحقیق را برانگیخته است .

هزارحیف بران کس که بگذرد غافل

ازانکه من به تأمل در او گرفتارم

( سعدی )

خوانندگان ادب جوی مجله را به مطالعه این سلسله مقالات که در لطف و عمق و تحقیق بی نظیر است متوجه می‌دارد و توصیه می‌کند . ( مجله ینما )

در پهنه معنی و تخیل همان وجه تشخص و امتیاز ملازم حافظ است و او را به نحو بارزی از دیگران متمایز می‌کند بطوریکه پیوسته نکاتی طرفه و بدیع، جلوه‌هایی از معرفت و کمال، وصف تلخی و شیرینی زندگانی و خلاصه انفعالات يك روح حساس و ژرف اندیش در دیوان او، طبع دشوار پسند را از ملال و خستگی رهائی میدهد.

«شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است» ولی يك هوس سرکش مرا بران داشت که ابیاتی از این دیوان ارجمند برگزینم - ابیاتی که حافظ را در منطقه‌های گوناگون اندیشه و خیال نشان دهد.

اعتراف می‌کنم در این باب ابتکار از من نیست. سالها پیش مرحوم هژیر دست بدین کار زد و کتابی بنام «حافظ تشریح» فراهم ساخت که دیوان حافظ را از حیث موضوع تجزیه و فصل‌بندی کرد. اما راست‌گویم این کتاب نتوانست دوستداران حافظ را که می‌خواستند حافظ را در شئون مختلفه فکری بنگرند راضی کند. بهمین دلیل اطمینان ندارم که آنچه می‌خواهم در این سطور فراهم کنم بهتر و موفق‌تر از آن خواهد بود. علت آشکار و مسلم اینست که انسان نمی‌تواند همیشه صور ذهنی خود را ترسیم کند. تفاوت عالم پندار و رؤیا با واقعیات همین است که دشواریها محو شده و عوایق خود بخود در عالم خیال زایل می‌شود ولی همینکه می‌خواهیم صورتهای خیالی و رؤیائی خود را بر روی کاغذ آوریم قلم عاصی، و ملاحظات گوناگون زندگی سد راه می‌شود، بدان سهولت و روانی که در ذهن صورت بسته است انجام نمی‌شود معذک آزمایش کنیم و حافظ را در چند زمینه فکری به خواننده عرضه کنیم.

### خلوت‌گه کاخ ابداع

در این سیر و سیاحت بنیه فکری حافظ بیش از هر جائی دیده می‌شود. ما فاند سیاحی که بدوربین عکاسی مجهز وارد کاخ آپادانا یا معبد بعلبک میشود که صورتی از این آثار با عظمت و نماینده هنر باستان چیزی بیابد. حافظ نیز با معلومات دینی و فلسفی بکاخ ابداع روی می‌آورد اما بی‌درنگ دچار حیرت و شگفتی شده و متوجه می‌شود چیزی درك نمی‌کند. این زاد و توشه‌ای که از معرفت بدست آورده است کفاف

این سیر دور و دراز را ندارد .

نخستین گام بسوی دانائی و روشن بینی دانستن این حقیقت است که شخص چیزی نمی‌داند . حافظ گوئی بدین مرحله رسیده و متوجه شده است نه حفظ دانستن قرآن و خواندن آن به « چهارده روایت » ، نه اطلاع بر فلسفه مسائل ارسطو و اشراق افلاطونی هیچکدام بدو کمکی نمیرساند . دانائی در هر زمینه فراهم نمیشود . وجود صانع ، کیفیت آفرینش ، علت غائی خلقت ، آیا جهان هستی نبوده و هست شده ، یا چون اثر لاینفک ذات خالق همیشه بوده نهایت در تغییر و تبدل مستمر است . این سقف ساده پر نقش و نگار از کی پدید ، و برای چه پدید آمد . این اجرام گوناگون سماوی چه کاری درپیش دارند ، چرا برخی پیوسته در حرکت و برخی جاویدان ساکن و آرامند . . . . سئوالاتی از این مقوله پیوسته فکر بشر را بخود مشغول داشته است و با آنکه حکمای یونان و متفکران هندوچین و شارعان ادیان در آن باب سخنها گفته‌اند و حتی منظومه‌هایی ساخته و پرداخته‌اند هنوز جواب قانع‌کننده و اطمینان بخشی حاصل نشده است .

بدیهی است میلیونها میلیون آدمی خیال میکنند که می‌دانند . مسئله مرگ و حیات ، معمای زمان و مکان ، علت حرکت و سکون اختران برایشان غموض و ابهامی ندارد . امور مسلم و قاطع و یقینی مثل ریگ بیابان پیش پای آنها افتاده است . ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا آنها نانی بکف آرند و بغفلت نخورند . اما هیچیک از اینها اندیشه کنجکاو حافظ را سیراب نکرده بلکه تعمق و تأمل و تفکر مستمر بحیرتش می‌افکند :

چو هر دری که گشودم رهی بحیرت داشت  
از این سپس هن و رندی و وضع بی‌خبری



از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیفزود  
زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت

این نومیدی اندیشه فرسای نتیجه تکاپوی بیحاصل است و از اینرو معمای هستی  
غیر قابل حل جلوه می کند :

آنکه پرنقش زد این دایره مینائی  
کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد



چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش  
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست  
از همین روی يك نوع لاقیدی و بی اعتنائی برجانش مستولی می شود و با نومیدی  
و بیتابی فریاد می زند :

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی  
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را



ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب  
نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد

اندیشه آدمی در تلاش است. از حدس و فرض و تخمین باز نمی ایستد و غالباً حدس،  
فرض، تخمین خود را واقع و نفس الامر می انگارد. حافظ این معنی را چنین آورده است:  
یکی از عقل می لافد یکی طامات می بافد  
بیا کاین داوریه را به پیش داور اندازیم  
علت واضح است محدود می خواهد بر نامحدود دست یابد. پشه می خواهد بداند  
این باغ از کی آغاز شده است :

خیال حوصله بحر می پزد هیپات  
چه هاست در سر این قطره محال اندیش



مهندس فلکی راه دیرش جهتی  
چنان بیست که ره نیست زیر دام مغاک



در کارخانه‌ای که ره علم و عقل نیست  
فهم ضعیف رأی فضولی چرا کند؟

اکثریت قاطع جامعه انسانی دستخوش پندارهای نیاکانند و دربست گفته‌هایی  
را که معلوم نیست بر چه بنیادی استوار است می‌پذیرند، ولی دسته‌ای دیگر در تکاپوی  
کشف اسرار جهان به نیروی عقل پناه برده و دلایل عقلی برای فرضیات خود می‌آورند  
ولی متأسفانه معما همینطور تاریک و لاینحل سر جای خود می‌ماند :

وجود ما معمائی است حافظ

که تحقیقش فسوست و فسانه



ز سرّ غیب کس آگاه نیست قصه مخوان

کدام محرم دل ره در این حرم دارد

درست است که « عاقلان نقطه پرگار وجودند » و از این رو در طب ، معماری ،  
نجوم ، هندسه ، شیمی و خلاصه علوم ریاضی و طبیعی کارهای ستودنی انجام داده‌اند  
« ولی » عشق داند که در این دایره سرگردانند.

آنان در دایره الهیات، در کشف اسرار وجود، در پیدا کردن علت غائی آفرینش  
نمی‌توانند راه بجائی ببرند چنانکه زاهدان و مدعیان شریعت نیز نمی‌توانند ما را  
مقابل يك قضیه مسلم و روشن قرار دهند و از این رو حافظ با نوعی بی‌اعتنائی بر سر آنها  
فریاد می‌زند :

برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو

راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود



حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند ، خموش

از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد





راز درون پرده ز رندان مست پرس  
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

نه از این جهت که رندان مست به حل معما دست یافته اند بلکه از اینرا که  
رندان مست دیگر دروغ نمی گویند. ریا نمی کنند. در صداقت مستی اعتراف می کنند  
که چیزی نمی دانند، از اوهام و پندارها قصور مشیده بنا نمی کنند. قصوری که بایک  
تلنگر منطق از هم فرو ریزد. زیرا که میدانند این بحث ها و استدلالها که همه  
متکی بر فرض و گمان است جز درد سر چیزی بیار نمی آورد:

حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل  
پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی



گفتی ز سر عهد ازل نکته ای بگو  
آنکه بگویمت که دو پیمانہ در کشم



زین دایره مینا خونین جگرم می ده  
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی

بدین وسیله قضیه حل نمیشود ولی لااقل دیگر اندیشه او را آزار نمیدهد، قیل و  
قال مدرسه او را بدر دسر نمی افکند و چون از ورطه بحث وجدال مدعیان معرفت و ایمان  
فارغ میشود همه چیز را پوچ و لااقل در نظر خود عاری از هر گونه علت عقلائی می بیند.

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است  
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق



حاصل کار که کون و مکان اینهمه نیست  
باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست

چند روزی که در این مرحله فرصت داری  
خوش بیاسای زمانی که زمان اینهمه نیست  
بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی  
فرستی دان که ز لب تابدهان اینهمه نیست  
..... الخ

حتی تأثیر گردش فلک و سیر سیارات نیز مولود وهم و پندار آدمیان است :

راز درون پرده چه داند فلک؟ خموش  
ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست؟



سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار  
در گردشند بر حسب اختیار دوست

تمام آن کسانی که کاخهایی از تصور برپا ساخته اند مانند ما از هیچ چیزی آگاه  
نیستند ولی به تصورات و پندارهای خود میبالند .

ما از برون در شده مغرور صد فریب  
تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند

گاهی برای دلخوشی خود و دیگران با همان لهجه تسلیت بخشی که از خصوصیات  
شیوه حافظ است پی نبردن با سرار کائنات را با نوعی لاقیدی و آسودگی بیان میکند:

هان مشو نومید چون واقف نه‌ای ز اسرار غیب  
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم منخور

و اگر واقعاً خیال کرده‌ای که بجائی رسیده‌ای و از چگونگی جهان هستی سر  
در آورده‌ای به ما هم که با همه جستجو و تلاش ره بجائی نبرده‌ایم، بگو:

ای آنکه ره بمشرب مقصود برده‌ای  
زین بحر قطره‌ای بمن خاکسار بخش

این آیات نمونه بارزی است از جهان بینی خواجه تا برسیم بدیگر زمینه‌ها.

از: فریدن توللی  
برای دوست صاحب‌دلم ایرج افشار

## تجربه

چکی است تجربه در وجه شخص تجربه‌کار  
که آن حواله به شخص دگر پردازند  
چو «آورنده» قلم خورده اندر آن چک نقد  
بهای رنج پدر بر پسر پردازند !  
به وارث ارچه توان داد گنج نعمت و مال  
فغان ! که تجربه چون گنج زر پردازند !  
بمیر خواجه بدان آزموده رنج دراز  
که مزد بیهنران زین هنر پردازند  
بگور تیره بر آن توشه‌های تجربه را  
که زاد رهسپران بی سفر پردازند !  
تو آن تهی صدفی‌گز تو بر عزیز و تبار  
در آن دقیقه که مردی گهر پردازند  
بصد حواله از آن تجربت که بهره تست  
جوی به وارث در یوزه‌گر پردازند !

شیراز - ۱۳۵۱/۱/۱



## فرج بعدالشدہ و جوامع الحکایات

فرج بعدالشدہ قاضی محسن تنوخی - فرج بعد از شدت های قبل از تنوخی - ارزش و اعتبار کار تنوخی - روش او درین کتاب و شباهت آن با رویه ادگار آلن پوی امریکائی - ترجمه های فارسی از فرج بعدالشدہ - ترجمه عوفی و ترجمه دهستانی - سخنان علامه قزوینی ، چالز ریو ، هرمان اته و دکتر نظام الدین درین باب - بهره جوامع الحکایات از فرج بعدالشدہ ، شبهه استاد بهار در اینک ترجمه دهستانی انتحال ترجمه عوفی است - مقایسه حکایت هائی از این ترجمه ها با اصل عربی آن و رفع آن شبهه - انتقاد قول نظام الدین در شیوه تحریر این ترجمه ها با اشاره به داستان تحصیل اصمعی .

یکی از مآخذ معتبر جوامع الحکایات سدیدالدین محمد عوفی کتاب «فرج بعدالشدہ» است نوشته قاضی ابوعلی المحسن (بتشدید سین مکسور) بن علی تنوخی از محدثین معتزلی وشعرا و نویسندگان عرب (۳۲۷ - ۳۸۴). پدر او علی بن محمد (۱) بقول ثعالبی از بزرگان علم و ادب و قاضی بصره و اهواز بود که بخدمت وزیر مهلبی (۲) پیوست و منادمت او یافت . محسن چندی از عمر را بشغل قضا در بلاد بین النهرین و باقی را بخدمات مختلف دیوانی گذراند (۳) و باقتضای شغل خویش در قلمرو خلافت عباسی بمسافرت پرداخت و با اکثر بزرگان زمان و سیاستمداران دوران دوستی و معاشرت داشت و اطلاعات فراوانی از اوضاع و احوال اجتماع و طبقات مختلف مردم بدست آورد . آثار او : فرج بعدالشدہ ، نشوان المحاضره یا نشوار المحاضره (۴) والمستجدات من

۱- ابن خلکان؛ وفيات الاعیان شرح حال شماره ۴۳۸ . ۲- مهلبی وزیر معزالدوله دیلمی است که شعر هم می سروده. گویا قبل از انتصاب به وزارت که در منتهای فقر می زیسته سروده است :

فهذا العیش ما لا خیر فیہ  
یخلصنی من العیش الکریمه  
وددت لو اتنی مما یلیه  
تصدق بالوفاء علی اخیه

الاموت یباع فاشتریه  
الاموت لذیذ الطعم یاتی  
اذا ابسرت قبراً من بعید  
الارحم المهیمن نفس حر

( ابن خلکان شماره ۱۷۰ ) ۴- ابن خلکان شماره ۵۲۹ .

فعلات الاجواد است .

فرج بعدالشفه مجموعه‌ای از داستان است در چهارده باب با عناوین مختلف که همه بر محور اصلی فرج پس از شدت قرار گرفته و آینه‌ای است از دیده‌ها و شنیده‌های مؤلف و مطالعات او در حدیث و تاریخ ، که البته سه نفر دیگر هم قبل از او مطالبی بهمین نام گرد آورده‌اند .

نخستین آنها ابوالحسن علی بن محمد مدائنی است که برای گشایش و فرج و رهائی بندگان خدا از چنگال هم و غم فقط پنج یا شش صفحه در احوال و اخبار کسانی که به سختی مبتلا بودند و در آخر بر احوال رسیدند جمع آورد و نام آنرا «فرج بعدالشفه والضیق» نهاد . (۱) دومی به محمد بن ابی‌الدنیا مشهور است که بجمع اخبار و احادیث در توکل و صبر بر بلا و مواظبت بر دعا و نظائر آن که اجر و پاداش اخروی بدنبال دارند همت گماشت و بیست صفحه ازین دست گرد آورد . (۱)

نفر سوم قاضی ابی‌الحسین عمر بن القاضی ابی‌عمر و است که بیشتر مطالب مدائنی را با مطالبی از خود همراه تعداد قلیلی ابیات مناسب در پنجاه صفحه بهمین نام جمع کرد اما اسمی از سلف خود مدائنی نیاورد همان طور که ابن ابی‌الدنیا هم ذکر کرد از مدائنی نکرده بود . (۱)

و بالاخره قاضی محسن تنوخی عنوان «فرج بعدالشفه» را برای کتاب خود برگزید و گفته‌های آن سه نفر بخصوص مدائنی را در تلو کار خویش بیاورد و هزار صفحه درین باب بنوشت (۱) . سایر ماخذ تنوخی چند کتاب است در شرح احوال و زرا . از جمله «کتاب الوزرا» های ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری (متوفی در ۳۳۱) و ابوبکر محمد بن یحیی الصولی (متوفی در ۳۳۵) ، و ابو عبدالله محمد بن داود بن الجراح (مقتول در ۲۹۶) وزیر خلیفه عبدالله بن المعتز بن المتوکل (۲) ، و مناقب الوزرای ابوالحسن علی بن الفتح (۲) و چند ماخذ دیگر (۳) . بقیه مطالب هم یا از نویسندگان سلف گرفته شده و یا مستقیماً توسط معاصران بمؤلف رسیده است از قبیل اجازه‌هایی که از ابوبکر محمد بن یحیی صولی و ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی بدست آورده ، و اخباری که از پدرش علی بن محمد تنوخی و ابوالعباس محمد بن احمد اثرم (متوفی در ۳۳۶) و ابوالفرج عبدالوحدید بن نصر مخزومی مشهور به البیضاء (متوفی در ۳۹۸) شنیده است .

کار بزرگ تنوخی در فرج بعدالشفه گردآوری داستانهای تاریخی است او در این داستانها جزئیات دوره زوال خلافت عباسی را برای ما بشیرینی تمام مجسم می‌سازد ، و خصوصیات اجتماع زمان خود را که لبریز از کینه ، حسادت و نمک‌شناسی و ناسپاسی است نقاشی می‌کند . بابهای نخستین کتاب به ابتلای پیغمبران و برگزیدگان و صبرایشان بر بلا

۱- فرج بعدالشفه تنوخی : مقدمه مصنف ص ۶ . ۲- ابوالعباس عبدالله المعتز بن - المتوکل عباسی شاعر و ادیب و صاحب آثار متعدد از جمله طبقات الشعراء است که فقط يك روز و يك شب خلافت کرد و بدست برادرش خلیفه المقتدر کشته شد . (ابن خلکان شماره ۳۱۴) ۳- نظام الدین ص ۹۲ .

و مواظبت بر دعا اختصاص یافته و پر از آیات قرآنی و احادیث و ادعیه مناسب است ، که با احتمال قوی از فرج بعدالشدّه های قبلی اقتباس شده است . سپس در شرح حال کسانی که به غضب سلطان گرفتار شده و کسانی که از حبس و اسارت رهایی یافته ، و آنها که پس از خوابی بشارت دهنده به گشایش رسیده اند . جزئیات مهمی از ضعف خلافت عباسی و تغییرات ناگهانی و سریع دستگاه وزارت را از قول وزیران که مستقیماً با سیاست روز در تماس بوده اند نقل کرده است . و در چند باب آخر گاهی از قول ساکن اهوازی و تاجر بغدادی به وقایع مضحك و چرند و حوادث عجیب و غریب با تخلص های اتفاقی معجز آسا بر میخوریم که در واقع پیوستگی حقایق وحشتناک و ترسهای غریب و نادر آنها نظیر احوال و وقایعی است که در افسانه های نویسنده مشهور امریکائی ادگار آلن پو دیده میشود . در واقع در این داستانها اضداد بهم پیوسته و جوش خورده اند ، و در زمینه های پر مخاطره آنها ، گرداب وحشت و ترس در کنار بهشت امن و عدالت ، موفقیت شیرین و دلچسب در قرب شکست تلخ زهر آگین و شجاعت و بی باکی در جوار ترس قرار گرفته است . صحنه وقوع بیشتر حوادث بغداد ، کوفه ، بصره ، اهواز و مراکز مهم دیگر است .

وضع اجتماعی هم که در این داستانها تشریح شده تقریباً حیران کننده است . مثلاً در کنار استبداد مفید بحال جامعه حد اعلای ظلم ، ارتشاء ، اخراج بیدرنگ از دیوان و مصادره های دردآور ؛ و شانه بشانه حمایت از ذوق و هنر ، تباه کردن استعداد و قریحه ؛ و در حد اعلای ترس از خدا و توکل با وجنایات و شرارت های وحشتناک دیده میشود . شیوه نویسنده ساده و روان است .

در فاصله سی و اند سال دو ترجمه از فرج بعدالشدّه بفارسی به تحریر درآمد که اولی متعلق به سدیدالدین محمد عوفی است (در تاریخ ۶۲۱ هجری) ، و دومی منسوب به حسین بن اسعدالدّهستانی المؤیدی (بتاریخ ۶۵۱ - ۶۶۰ ه .)

از ترجمه عوفی هنوز نسخه کامل و مرتبی بدست نیامده است . مرحوم علامه قزوینی در مقدمه لباب الالباب نوشته اند : « معلوم نیست ترجمه کتاب الفرج بعدالشدّه حسین بن - اسعد بن الحسین الدّهستانی که امروز در دست است مقدم یا مؤخر بر ترجمه نویسنده العوفی بوده باشد » (۱) چالز ریو (۲) هم که شرح مفصلی در باب این کتاب دارد تاریخ تألیفش را ذکر نکرده و نامی از عوفی بمیان نیاورده است . هرمان اته (۳) در فهرست نامه خود در شرح نسخه ای از ترجمه بعدالشدّه حدس زده است که ترجمه حسین بن اسعد مقدم بر ترجمه عوفی است .

مرحوم نظام الدین (۴) دو نسخه خطی از قسمت آخر ترجمه عوفی را که در کتابخانه ایندیا افسیس موجود است دیده و ضمن شرح و تفصیل از این دو قسمت می نویسد : « عوفی در ۶۲۱ هنگامی که در کنبایت بر مسند قضا نشسته بود این کتاب را بنام ملک ناصرالدین قباچه ترجمه کرد . . . قدر فرمان ملک معظم ناصرالدین و الدین . . . ابوالفتح قباچه السلطانی

۲ و ۳ - نظام الدین ص ۱۴ .

۱ - لباب الالباب : در ترجمه مصنف ص ۳۱ .

۴ - نظام الدین ص ۱۵

قیم (۱) امیرالمؤمنین اعلیٰ الله شانه و اظهر برهانه يك نصف از ترجمه كتاب الفرج بعدالشدہ پرداخته شد و عروس زیبای لطایف و حکایات آن را از پس پرده تنق عبارت عربیت بر نظر مخاطبان افاضل عجم جلوه داد و نصف دیگر ابتدا کرده شد. (۲)

و نیز در جوامع الحکایات (نسخه شماره ۶۲۷۶ از قسمت شرقی بر تیش میوزیوم در برک ۲۲ الف از باب هفتم قسم چهارم) می نویسد: «و قاضی محسن تنوخی کتاب الفرج بعدالشدہ تألیف کرده است اندرین معنی و آن کتابی مقبول و مرغوب است و مؤلف آن کتاب را بلغت پارسی ترجمه کرده است و بیشتر حکایات آن درین مجموع مسطور است.»

و از مقدمه ترجمه حسین بن اسعد چنین مستفاد میشود که نامبرده زمانی که در خدمت عزالدین بن طاهر زنگی فریومدی که از جانب امیر ارغون بحکمرانی خراسان منصوب شده بود سمت دبیری داشت این کتاب را بین سالهای (۶۵۱ - ۶۶۰) ترجمه و بوی اهدا کرده است. (۳)

و باز نظام الدین در کیفیت ترجمه عوفی می نویسد: «نخست بنظر میرسد که عوفی از فرج نسخه کامل تری از آنکه در مصر چاپ شده است در اختیار داشته. و دیگر اینکه او قصد کرده بود که ترجمه خود را در دو دفتر یا قسمت ارائه دهد و شباهت شکل ترجمه را با اصل حفظ کند. متأسفانه هر دو قسمت موجود از این ترجمه وضع اسفناکی دارد. در همه جای آن حذف، اسقاط، تقدیم و تأخیر اوراق، شماره گذاری غلط و بی ترتیبی حکایات مشهود است. علاوه برین مطالب تباه و تحریف شده است. نام مآخذ داستانها حذف و اسماء خاصه دگرگون، و اشعار و عبارات عربی غالباً غلط استنساخ شده است و ترتیب ابواب و حکایات را بسختی میتوان دریافت. از مقایسه یکی ازین نسخه ها که باید قسمت دوم ترجمه باشد (۴) با اصل کار تنوخی چنین بنظر میرسد که این قسمت سه چهارم آن است (۵) و اما ترجمه حسین بن اسعد بن دهستانی مرتب و کامل بما رسیده است.

در این کتاب ترتیب حکایات و فصول بسیار دقیق و مفید است الا اینکه مترجم آن را به دو جزء تقسیم نکرده و باب چهاردهم را هم که اختصاص بدرج ابیات مناسب فرج بعداز شدت یافته است ندیده گرفته و ترجمه نکرده است (۶).

هر چند تا کنون ترجمه عوفی بصورت مستقل و مرتبی بدست نیامده اما بطور تقریب سه چهارم از آن در جوامع الحکایات و در فصول آن زیر عناوین متعدد و مختلف آزادانه و

- ۱- مرحوم نظام الدین در ص ۱۵ کتاب خود این کلمه را متیم ضبط کرده است و من صورت صحیح آنرا بجایش گذاشتم. ۲- ایندیا افیس شماره ۱۴۳۲ ورق ۱ ب و ۲ آ = ایندیا افیس شماره ۷۲۰ ورق ۱ ب. ۳- نظام الدین صفحات ۱۸ و ۱۹. ۴- ایندیا افیس شماره ۱۴۳۲. ۵- نقل به ترجمه از نظام الدین ص ۹۴. ۶- مرحوم استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر پارسی جلد اول ص ۱۸۶ این کتاب را ترجمه از فرج بعدالشدہ والضیقه مدایینی پنداشته اند. بنظر منشاء این اشتباه مقدمه دهستانی باشد که نوشته است من این کتاب را از مجموعه مختصر ابوالحسن علی مدایینی اقتباس کرده ام.

بدون توجه به طرح تنوخی پراکنده شده است (۱) و از آن در قسم اول شش داستان (۲) در قسم دوم دوازده داستان (۳) ، در قسم سوم هفت داستان (۴) و در قسم چهارم شصت و دو داستان (۵) آمده است و متعاقب آنها داستانهای دیگری هم به مناسبت از سایر مآخذ نقل شده .

نابجا نمی‌دانم اگر در باب گفته استاد ملك الشعرای بهار رحمه الله علیه در سبک‌شناسی سخنی بمیان آورم که می‌فرماید : و درست معلوم نیست کتاب الفرج بعدالشدیه که پیارسی موجود میباشد و مترجم آن حسین بن اسعد بن الحسین المویدی دهستانی است انتحال آن کتابست ( یعنی ترجمه عوفی از فرج بعدالشدیه ) یا ترجمه‌ای است جداگانه . (۶) .  
نمیدانم برای ایشان این توهم از کجا پیدا شده است که ترجمه دهستانی انتحال ترجمه عوفی است . صرف نظر از خطوط اصلی داستان که در هر دو ترجمه نمایان است گمان نمی‌کنم کار عوفی که ترجمه ساده است با کار دهستانی که به بسط و اطاله کلام و صنعت‌گری و آوردن اوصاف و لغات غریب پرداخته است مشابهتی داشته باشد . بد نیست به نقل قسمت‌هایی از دو حکایت در این دو ترجمه و مقایسه‌شان با اصل مبادرت شود .

داستان اول حکایت مردی از بنی عقیل است که بقصد ربودن اسب قیمتی قبیله‌ای بدانجا میرود و پس از رنج بسیار بتوفیق میرسد .

**متن قاضی تنوخی : وحکی محمد بن بدیع العقیلی قال . . (۷)**

**ترجمه عوفی :** قاضی محسن تنوخی میگوید که از محمد بدیع عقیلی شنیدم که گفت (۸)

**ترجمه دهستانی :** یکی از نبیرگان ابو عقیل که عاقله قوم بود و با عقال عقل و

تکلیف ساخته و از عقيله مجنون و شطارت باز پرداخته چنین حکایت کرده (۹)

در این قسمت عوفی به ترجمه ساده اکتفا کرده است در حالیکه دهستانی در آمد سخن را بمناسبت ابو عقیل با آوردن تجنیس اشتقاق شروع کرده و دوسه عبارت بهمین مناسبت پرداخته است که مطلقاً در متن موجود نیست .

**قاضی تنوخی :** «رأيت رجلا من بنی عقیل فی ظهره کله شرط کشرط الحجام الا انها

اکبر فسألته عن سبب ذلك فقال : انی کنت هويت ابنة عم لی و خطبتها»

**ترجمه عوفی :** «مردی را دیدم از بنی عقیل که بر پشت او نشانه‌ها بود بر مثال زخم

شمشیر و بزرگتر از آن . سؤال کردم که این زخم‌ها از چیست ؟ گفت : عم مرا دختری بود

که مرغ دلم در دام عشق او افتاده و در هوای دانه خال او هوا گرفته، چون از فورت عشق

قوت صبر فتور پذیرفت او را خطبه کردم .»

۱- نثر الدین ص ۹۳ - س ۲۱ . ۲- باب‌های ششم ، یازدهم ، هجدهم ، بیست و یکم و

بیست و سوم . ۳- باب‌های سوم ، چهارم ، ششم ، چهاردهم ، هجدهم و بیست و سوم .

۴- باب‌های پنجم ، پانزدهم و بیست و یکم . ۵- باب‌های اول ، سوم تا سیزدهم .

۶- سبک‌شناسی جلد سوم : ص ۳۷ . ۷- تنوخی : فرج بعدالشدیه ص ۲۶۵ . ۸- جوامع-

الحکایات تصحیح نگارنده ص ۱۲۱ . ۹- دهستانی : ترجمه فرج بعدالشدیه ص ۳۳۵ .



**ترجمه دهستانی :** «بر پشت مردی از قبيله خویش نشان جراحت‌های بسیار دیدم، بدان صفت که اثر نیش حجامان باشد الا آنکه اندکی بزرگتر بود و بر تمامت پشت نه بر- حجامت گاه از او سبب آن جراحت را باز پرسیدم. گفت : در بدو شباب که زرع جوانی شاداب بود و رنگ عارض چون لعل مذاپ . ولون کلالة چون پرغراب ، بر دختر عم خویش عشق آوردم همه شب در هوای او چون بخت صاحب دولتان بیدار بودم و همه روز از شوق او چون دل محنت زدگان بیقرار . خواستم که بعقد شرعی او را در حباله نکاح خویش آرم و عقد اندوه که بر حبل معیشتم افتاده بود گشاده گردانم ، آنچه از مراسم خطبه که معهود باشد پیش از نکاح و خطبه بجای آوردم .»

از مقایسه دو ترجمه با اصل معلوم میشود که دهستانی رعایت حفظ اصل را بیشتر ملحوظ داشته است ، چنانکه عوفی نشان جراحت‌های حجام را به زخم شمشیر تغییر داده است ولی توصیف و صنعت گری و تطویل کلام که حاصل ایندواست در ترجمه دهستانی بیش از عوفی است. در اثنای داستان هنگامی که در سیاهی شب مرد با صاحب اسب و زنش هم کاسه میشود يك بار شوهر ، و بار دوم زن دست دزد را لمس میکند و او با حيله از ایشان رفع توهم می کند . عوفی در ترجمه ، این برخورد و لمس را فقط يك بار ذکر کرده است :

**تنوخی :** « فاحس الرجل بیدی و انكرها وقبض علیها فقبضت علی ید المرأة بیدی الاخری . فقالت له المرأة : مالك و یدی فظن انه قابض علی ید المرء ، فخلی یدی ، فخلیت ید المرأة واكلنا . ثم انكرت المرأة یدی فقبضت علیها ، فقبضت علی ید الرجل فقال لها : مالك فخلت عن یدی وخلیت عن یده .»

**عوفی :** « ناگاه دست من بردست آن مرد آمد و مرد دست من محکم بگرفت . من دست زن را بگرفتم ، او شوهر را گفت : دست من چرا گرفتی ؟ شوهر پنداشت که دست زنش را گرفته است رها داد . من نیز دست زن را رها کردم و همچنان برخوردن مواظبت نمودم . چون ساعتی برآمد دستم بدست زن باز خورد او در شك افتاد و دست مرا بگرفت من در حال دست مرد را بگرفتم : مرد گفت دست مرا چرا میگیری ؟ زن دست از من باز داشت من نیز دست مرد را رها کردم .»

و باز آنجا که رباینده اسب با پریدن از وادی عمیقی از خطر دستگیر شدن ایمن میشود :  
**تنوخی می گوید :** « حتی وافینا الی نهر جرار . فصحت بالفرس . فوثبتها و صاح- الفارس بفرسه فلم یثب . فلما رایت عجزها عن العبور نزلت عن فرسی لاستریح و اریحها .»  
**عوفی ترجمه کرده است :** « و بوادئی رسیدم عمیق چنانکه عرض آن بیست گز بود . من اسب را برانگیختم و از آن وادی بجست و چون آن يك سوار بلب آن وادی رسید دلیری نیارست کرد هم آنجا بیایستاد .»

**دهستانی گوید :** تا آنکه بجوئی بزرگ رسیدم . من بانگ بر مادیان زدم و بجهانیدم چون برق خاطف از جوی بگذشت و آن سوار نیز اسب خویش را خواست تا از عقب من بجهاند نتوانست ، چون دیدم که او از وصول من عاجز است از مادیان فرود آمدم تا لحظه‌ای بیاساید .»

از مقایسه عبارات بالا نتیجه میشود که شباهت ترجمه دهستانی به اصل بیش از ترجمه عوفی است وی بعینه عبارات متن را ترجمه کرده است منتها در تجاوزیف سخن از وصافی و سجاعی و عبارت آرائی خودداری نتوانسته است ، درحالیکه عوفی متصرف درمطلب است . در اینجا قضاوت مرحوم دکتر نظام الدین درمقایسه این دو ترجمه بخاطر می آید که ترجمه سخن او این است : «مزیت بزرگ عوفی بر دهستانی اینست که او ترجمه کامل، خالص ساده و کمی هم خلاصه ارائه داده در صورتی که دهستانی با اطناب و تغییرمطالب و حذف و درج و افزودن اشعار فارسی و عربی به مقدار زیاد پاکی و دست نخوردگی ترجمه را تحت الشعاع قرار داده است .» (۱)

گویا نظام الدین متوجه نشده است که شیوه دهستانی که روی در صنعت گری و اطناب دارد باعث شده که در ترجمه افزونی‌هایی ازین جهت نسبت به اصل کار دیده شود . و الا در کیفیت مطالب و مراعات خطوط عمده داستان ، اتفاقاً دهستانی خیلی بیشتر از عوفی در ترجمه امانت داری کرده و حتی الامکان از مقصود مصنف عدول نکرده است . منتها عوفی در عین تصرف در مطالب و تغییر آنها چون ساده نویس است ظاهر کارش شبیه تر به تنوخی است . **فاتمام**

۱- نظام الدین ص ۹۴ .

## ای کاش ...

از روح ، پس از مرگ ، اثری هست که هست

بی شبهه ، جهان دگری هست که هست

ای کاش نبود ایچ خبر ؛ لیک افسوس !

گرنیک ، وگر بد ، خبری هست که هست

## گوهر ناقابل

عشق اگر این است و گر معشوق آن سنگین دل است  
میکند از عاشقی پرهیز هر کس عاقل است  
گر ز من دیوانگی سر میزند عیب مکن  
اختیارم در کف دیوانه خوئی چون دل است  
پیش از این با جهد و کوشش عقل من کامل نشد  
حالیا بی جهد می بینم که عشقم کامل است  
گفتم او را سهل در دام آورم ، لیکن دریغ  
کمانچه اول بود آسان دیدم آخر مشکل است  
بی گرفتاری نباشد کس ، که در باغ جهان  
خود اگر خار است و گر گل هر دورا پا در گل است  
جای شکر است از پروانه در يك لحظه سوخت  
کآتش از شب نا سحر در جان شمع محفل است  
غصه و رنج و عذاب و ماتم و درد و بلا  
هر چه هست از نکبت این هستی بی حاصل است  
تیره بختی بین که با این محنت و درماندگی  
دشمن از من نیست غافل ، دوست از من غافل است  
غرقه ام . گر دست میگیری مرا ، امروز گیر  
ورنه فردا پیکری بی جان ز من بر ساحل است  
یار حالت را ، فتد هر گوهری مقبول طبع  
ليك تنها گوهر دل پیش او ناقابل است

پوهاند عبدالحی حبیبی  
کابل

## مرقد یحیی بن زید در جوزجان شمال افغانستان

در شماره (۲۸۳) فروردین ماه ۱۳۵۱ مجله وزین یغما شرحی در باره مرقدیکه در سه کیلومتری گنبد قابوس بنام یحیی بن زید منسوبست ، بقلم آقای رحمة الله نجاتی نشر یافته ، که در آن يك اشتباه قدیم تکرار شده و بعید از واقعیت تاریخی است . چون مجله شریف یغما يك نشره تحقیقی و وزین است بهتر است این موضوع در آن مبهم نماند و باعث اشتباه دیگران نشود ، بنابراین این سطور را فرستادم تا به طبع آن موضوع را روشن فرمائید :

نویسنده محترم مضمون دو نام تاریخی قدیم جوزجان و جرجان را خلط کرده اند ، جرجان همین گرگان کنونی شمال ایران است ، که از قدیم شهرت دارد و عربها گرگان را معرب ساخته جرجان نوشته اند . ولی هیچگاه به واو (جورجان) نبوده و منسوب بدان همواره جرجانی است .

اما جوزجان اکنون هم بدین نام در شمال افغانستان افتاده که در غرب بلخ واقع است و نام اصلی آن گوزگان و گوزگانان بوده که شکل معرب آن جوزجان و منسوب بدان جوزجانی است ، ناصر خسرو درباره محمود زاوی گوید :

کجاست آنکه فریغونیا زهیت او      ز دست خویش بدادند گوزگانان را

چرن فرق جوزجان با جرجان بر اهل علم پوشیده نیست بیش از این در آن  
باره نمی نویسم .

در حدود ۱۲۰ ق نفوذ داعیان آل عباس برخلاف سلطه امویان در خراسان پهن شده بود ، بنابراین امام یحیی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - بعد از

آنکه پدرش زید به دست امویان کشته شد - خود وی به خراسان پناه آورد، و نزد حریش بن عمرو در بلخ متواری گردید. چون ولید بن یزید بن عبدالملک بر مسند امارت امویان نشست در سنه ۱۲۵ ق به نصر بن سیار حکمران خراسان خبر دادند، که یحیی بن زید در منزل حریش در بلخ پنهان گردیده است.

نصر به عقیل بن معقل عجللی حاکم بلخ امر داد تا یحیی را گرفتار کند، عقیل در بلخ حریش را ششصد تازیانه زد، ولی سراغ یحیی را نداد، چون قریش بن حریش از هلاک پدر ترسید، امام یحیی را با یاران او بدست عقیل داد، و نصر سیار او را در کهندژ مرو محبوس نمود. اما چون از دربار ولید امر رهایی او رسید، نصر بن سیار او را دوهزار درهم و دو استر بخشید (بقول الیعقوبی یحیی از زندان گریخت) و از بلخ به سرخس و بیهق آمد و با هفتاد نفر همراهان خود با عمرو بن زراره عامل نیشابور که ده هزار لشکر داشت مقابل شد. اما خراسانیان جنگ نکردند و عمرو شکست خورد و خود وی کشته شد و امام یحیی روی بهرات و سرخس و بادغیس آورد. چون در اینوقت از طرف نصر بن سیار سر لشکر سلم بن احوز هلالی به تعقیب یحیی گماشته شده بود، او را با همراهانش در جوزجان یافت و با ایشان درآویخت و در این جنگ سید یحیی در روستای ارغوی (اکنون قراغوی) جوزجان بدست سوره بن محمد کندی کشته شد. (ماه شعبان ۱۲۵ ق) (۱)

اما جایی که مدفن سید یحیی است بقاصله یکنیم کیلومتر در مشرق شهر کنونی سرپل (در شمال افغانستان بین بلخ و میمنه) واقع است و آنرا اکنون «امام خورد» هم گویند. سبک تعمیر بنای این مرقد از عصر سلجوقیان بنظر می آید و نوشته‌هایی هم بخط گلدار تزئینی کوفی همین عصر دارد، که در گچ برجسته نقش کرده‌اند.

نام این مقتل و مدفن یحیی در مروج الذهب مسعودی (۶ر۶) ارعونه و در عمدت الطالب ابن مهنا (چاپ بمبی ۱۳۱۸ ق صفحه ۲۳) ارعوی، و در دائرة المعارف اسلام (۱۲۱۵ر۴) ارغو چاپ شده و این همه تحریفات کلمه ارغوی خواهد بود که سرزمین

جوزجان بوجود این مرقد سید یحیی شهرتی داشت ، دعبل بن علی در قصیده رثای  
ائمه آل علی به آن اشارت نموده گوید :

قبور بکوفان و اخری بطیبة      و اخری بفتح مالها صلوات  
و اخری بارض الجوزجان محلها      و قبر یباخمری لدی القربات (۱)

کتابه عربی این مدفن شریف تا جائیکه خوانده شده چنین است :

« بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر السيد يحيى بن زيد بن علي بن الحسين بن  
علي بن ابي طالب رضوان الله عليه ، قتل بارغوى يوم الجمعة شهر شعبان سنة خمس  
وعشرين ومائه قتله سلم بن احوز في ولاية نصر بن سيار في ايام الوليد بن يزيد لعنهم الله .  
مما جرا (كذا) علي يدى ابي حمزه احمد بن محمد غفر الله له و لوالديه ...  
هذه القبة ابو عبدالله محمد بن شاذان الفارسي (القادسي؟) اللهم ... و محمد و علي اغفر له  
و لوالديه برحمتك يا ارحم الراحمين .

مما عمل ابو نصر محمد بن احمد البنا الترمذي غفر الله له و لوالديه .

بريك جبهة زيرين رواق چنین نوشته اند :

« مما امر ببناء هذه القبة الشيخ الجليل ابو عبدالله محمد بن شاذان الفارسي  
حشره الله مع محمد و اهل بيته . »

از تمام نوشته های باقی مانده چنین پدید می آید که با امر محمد بن شاذان الفارسی ،  
ابو حمزه احمد بن محمد این بنا را بوسیله معمار ابو نصر محمد بن احمد بناء ترمذی ساخته  
است و از ادعیه مکتوبه و لعن بر قاتلان و گماشتگان بنی امیه پیداست که نویسنده و  
بناکننده این بقعه شریفه از شیعیان اهل بیت بوده اند .

این محمد بن شاذان فارسی شناخته نشد . ولی بقول ابن خلکان یکنفر علی-  
ابن شاذان در عصر سلجوقیان معتمد علیه شهر بلخ بود که وزیر معروف حسن بن علی  
نظام الملك طوسی ( ۴۰۸ - ۴۸۵ ق ) در اوایل نشونمای خود در خدمت او کتابت  
کردی . (۲)

اگر این علی حکمران بلخ با محمد بانی آن بناء برادر و پدر ایشان (شاذان) فردی واحد و مشترك باشد ، پس ایام زندگانی این برادران را در حدود ۴۳۰ ق پنداشته میتوانیم ، و این بناء هم از همین عصر خواهد بود ، ولی این هم قرینه و حجت خارجی دیگری میخواهد .

با این شرحیکه داده شد بنای مدفن سید یحیی در جوزجان شمال افغانستان است نه در سه کیلومتری گنبد قابوس گرگان .

شاید این جای که بشهادت کاشی های مشکوفه در حدود ۶۰۲ تا ۶۱۲ ق بنا شده در یکی از سفرهای سید یحیی مقررش بوده و نام وی بر آن باقی مانده باشد ، که مردم آنرا مرقدش پنداشته اند ، و بنای حاضره (عکس صفحه ۳۲ مجله ینما) را متأخرین بر آن ساخته اند .

مخفی نماند که ۱- د- ه بیوار یکی از محققان انگلستان در اگست ۱۹۶۴ با افغانستان آمده و در جوزجان مناظر مختلف این مدفن و کتابه های آنرا عکس برداری کرده و با مقالاتی در بولتن مکتب تحقیقات شرقی و افریقائی دانشگاه لندن ( جلد ۳۲ سال ۱۹۶۶ م ) نشر کرده است و خود نویسنده این سطور نیز این بنا را دیده و کتابه های کوفی آنرا خوانده است .

مجله ینما - تحقیقات دقیقه استاد اجل عبدالحی حبیبی مستند است ، امید است تصویری از بقعه را نیز تهیه و ارسال فرمایند .

## همینیم که هستیم

وز بند خرابات بجستیم ، بجستیم  
بیهوده چه گوئید ؟ همینیم که هستیم

خسرو اکبری  
کرمانشاه

از قید خرافات برستیم ، برستیم  
نی زاهدو نی عابدو نی شیخونه واعظ

احمد - احمدی

استاد ادبیات فارسی - مشهد

## «نظری به کتابهای فارسی دبیرستانی»

انتقاداتی را که در هنگام تدریس کتابهای فارسی بنظر رسیده به اجمال از نظر خوانندگان عزیز یغما می گذرانند، باشد که اولیاء محترم سازمان کتابهای درسی بویژه کتابهای فارسی دبیرستانی بموقع تجدید چاپ کتابهای مزبور نکاتی را که در کمال حسن نیت و صرفاً بجهت خیرخواهی نگاشته میشود از نظر دور ندارند تا بتدریج از نابسامانیهای کتابهای درسی دبیرستانی ما کاسته شود و کتابهای درخور و شایسته زمان فراهم گردد.

### الف - نکات کلی :

۱- همچنان که هر کاری را باید به کاردان ارجاع کرد تدوین و تنظیم کتابهای درسی را نیز باید به افرادی سپرد که سالها با طبقه‌ای که کتابهای مزبور برای آنها نوشته می‌شود، محشور و معاشر بوده‌اند. به عقیده من داشتن معلومات کافی برای انجام این منظور و رسیدن بدین هدف مطلوب اگر لازم باشد بیقین بسنده نیست. ادبا و صاحب نظران عالی قدری که - با همه مایه علمی و ادبی - حتی يك بار هم قدم به کلاسهای دبیرستان یا دبستان نگذاشته‌اند، چگونه می‌توانند با فاصله زمانی و عدم تجانس روحی و تفاوت سنی با نسل جوان روحیه کودکان ۶ تا ۱۲ ساله یا نوجوانان ۱۳ تا ۱۸ ساله را درك کنند و آن چنان «دست پخت ادبی» در مطبخ ذوق و دانش خود آماده سازند که با ذائقه جوانان امروز سازگار باشد. بخصوص که برخی از این دست پختها با همکاری چند خوالیگر زبردست فراهم آمده که گاه بس شور و زمانی بس بی‌نمک بوده است !!

بنابراین باید برای تهیه کتابهای دبیرستانی در درجه اول از معلمان و استادانی استفاده کرد یا حداقل نظر خواست که سالها در دبیرستانها به تدریس ادبیات فارسی سرگرم بوده‌اند و با روحیات نوجوانان آشنائی کامل دارند.

دبیرانی که برای تهیه کتابهای مزبور تعیین میشوند میتوانند با نظر اساتید ذیفن و کارشناس کتابهای فارسی را با توجه به سن و سال نوجوانان و نیازمندیهای آنان ورشته‌ای که مورد نظر هر دسته از دانش آموزان در محدوده برنامه وزارتتی خواهد بود تهیه کنند سپس از بین چند کتاب، تألیفی که مناسبتر است برگزیده و برای تدریس در اختیار نوجوانان گذاشته شود.

۲- کتابهای فارسی دبیرستانی باید مبتنی بر میزان لغات و اطلاعات ادبی باشد که



دانش آموزان در سالهای قبل آموخته‌اند. کتابهای فارسی که هم اکنون در دبیرستانها تدریس میشود نه از جهت کمیت و نه از لحاظ کیفیت با یکدیگر تناسبی ندارد - چنانکه کتاب فارسی اول دبیرستان به تنهایی از لحاظ کمیت تقریباً برابر است با کتابهای فارسی دوم و سوم دبیرستان .

از لحاظ تدرج مطالب و پایه‌گذاری معلومات ادبی دانش آموزان نیز کمترین دقتی در کتابهای مزبور نشده است تا بتدریج دانش آموزان از مطالب ساده‌تر ادبی به سوی مطالب دشوارتر پیشروی کنند و غنچه‌های استعداد آنها کم‌کم شکفته شود. وقتی دانش آموزان مطالب ادبی را متناسب با ذوق و استعداد خود یافتند شوق و ذوقی خاص در آنها ایجاد میشود و پایا به هدف عالی‌تر نزدیک می‌شوند اما اگر این تدرج رعایت نشود بسا که در موقع خواندن مطلب یا مطالبی ثقیل بکلی از تکاپو باز مانند و دلسرد و مأیوس شوند .

۳- در کتابهای فارسی دبیرستانی متأسفانه تسلسل و نظم منطقی رعایت نشده است . کتابهای فارسی دبیرستانی ما هم اکنون - به کشکول و زنبیلی می‌ماند که در آن از هر مناعی می‌توان نمونه‌ها یافت جز آن مطالبی که دانش آموز به حقیقت طالب آنست ! نمی‌گویم آنچه در آن است بد است یا نادرست است هر چه باشد نظم و منطق و ترتیب برای هر امری بویژه برای مطالب کتب درسی از اهم مطالب است. اگر منظور از تهیه کتابهای فارسی این است که دانش آموزان به ادوار مختلف ادبی آشنا شوند ، باید دوره به دوره با نظم خاص در کتابهای فارسی مطرح نظریه و بحث قرار گیرد تا ابتدا - فی‌المثل - دانش آموز با نمونه‌های نشر قدیم یا جدید آشنا شود و بتدریج از دوره‌ای به دوره دیگر برسد . اما اکنون وضع چنین نیست دانش آموز دبیرستانی ما از سال اول دبیرستان ابتدا از نشر قرن چهارم هجری شروع میکند و در صفحه بعد به قرن هفتم هجری می‌رسد ، سپس با جهشی برق آسا بر قله نشر فارسی در دوره قاجار می‌پرد و باز یکباره به دره هولناک نشر مصنوع قرن ششم و هفتم درمی‌افتد !!

کتاب اول دبیرستان را ملاحظه کنید : قطعه اول آن از کتاب ارزنده ( الابنیه عن - حقایق الادویه ) است ، قطعات بعد بترتیب از شاهنامه - سفرنامه ناصر خسرو - گلستان سعدی گرفته شده است .

کتاب پنجم ادبی را بردارید و ملاحظه کنید : قطعه اول از نوشته‌های خواجه عبدالله انصاری است ( البته بدون ذکر مأخذ ) و قطعه دوم - ترکیب بند معروف ( جمال الدین عبدالرزاق ) است در وصف پیامبر اسلام (ص) بالنسبه دشوار و پراز تلمیحات و اشارات ادبی مذهبی و داستانی و تاریخی - قطعه سوم از ( سیر الملوك ) یا ( سیاستنامه خواجه نظام الملک ) است که به غلط در بالای آن نوشته شده است ( از نصیحة الملوك ) و چند سال است به همین صورت تجدید چاپ میشود . ( ۱ ) قطعه چهارم از قصاید مرحوم بهار است با مطلع :

برخیزم و زندگی ز سرگیرم      وین رنج دل از میانه برگیرم

۱- مراجعه شود به ( سیر الملوك ) ( هیوبرت دارک ) بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۵۳

بیقین وقتی قطعات مورد مطالعه دانش‌آموزان این مایه نا هماهنگ و از جهت سبک نگارش و میزان لغات و نکات ادبی متفاوت و پراکنده باشد، دانش‌آموز هرگز نخواهد توانست از مجموع مطالعات پراکنده خود نظمی منطقی در ذهنش بوجود آورد و با دوره و سبکی خاص آشنا شود، و شیوه‌ای خاص در نویسندگی پیدا کند.

در روش مکتبی و مدرسی سابق که هنوز در مدارس قدیم معمول است دانشجو کتاب سیوطی یا مطول یا مغنی‌اللبیب یا جامی بدست می‌گرفت و تا از آن فراغ پیدا نمی‌کرد مجاز نبود به کتاب دیگر دست برد. متجددین و صاحب نظران تعلیم و تربیت برین سبک ایراد گرفتند که باید در برنامه دانشجو تنوع باشد اما نه چنان تنوعی که در روز شش درس متفاوت بخواند و در یکساعت بنام قرائت فارسی از قرن ششم به قرن دهم هجری ببرد و یکباره از قرن دهم به قرن چهارم رجعت نماید! این همه تفنن و تنوع اگر از جهتی خوب است از جهات زیاد زیان بخش خواهد بود. این نحو مطالعات پراکنده ادبی نه عمق نظری به طالب علم میدهد و نه عقیده ثابت و راسخی در یک امر. بلکه بلبلی بار می‌آید که هر دم بر شاخه‌ای می‌نشیند و پروانه‌ای که بهر وزش نسیمی سیر خود را تغییر می‌دهد! بنا بر این باید در کتابهای فارسی ابتدا چند تن از شاعران و نویسندگان برجسته معاصر یا متأخر را با ترجمه احوال و ترتیب سالهای زندگی معرفی کرد و از هر کدام قطعات نثر و شعری متناسب با درک و فهم ادبی دانش‌آموز و متناسب با نیازمندیهای که دانش‌آموزان در آینده خواهند داشت در کتاب فارسی نقل کرد، و سپس بتدریج از قرن چهاردهم هجری به قرن سیزدهم و سپس به دوره‌های بازگشت ادبی و زندیه و صفویه و بهمین ترتیب از قرن یازدهم هجری به دهم و نهم پیشروی کرد و نمونه‌های عالی هر دوره را با امعان نظر کامل در وضع ادبی و تاریخی هر زمان و مشخصات اجمالی نثر و نظم هر دوره به اختصار بحث کرد. و دنباله مطلب را در سالهای دوم و سوم و چهارم و پنجم دبیرستان با نظم منطقی تعقیب کرد. البته در سالهای چهارم و پنجم و ششم ادبی به تفصیل بیشتر و در سالهای چهارم و پنجم و ششم ریاضی و طبیعی متناسب با نیازهای روحی و معنوی دانش‌آموزان و علوم که مورد بحث آنها می‌باشد، گاه از متون علمی سابق متنهای آموزنده و دقیقی در کتاب آورد که دانش‌آموزان را با افکار علمی دانشمندان ایرانی مانند: ابوریحان بیرونی - ابوعلی سینا - زکریای رازی - خیام و دیگران آشنا سازد و آنها را از ذخائر علمی و معنوی کشور کهنسال ما با خبر کنند.

هم اکنون کتابهای ادبی ما در این دوره‌ها (رشته‌های طبیعی و ریاضی) بنوعی تنظیم شده است که فقط دانش‌آموز را با تاریخ تولد و وفات دانشمندانی همچون ابوریحان آشنا می‌سازد و با نام چند اثر از آثار مهمش - دانش‌آموز ما دوره دبیرستان را پشت سر میگذارد ولی از افکار ابوریحان و ابوعلی سینا و خیام و اهمیت آثار علمی‌شان سخت بی‌خبر است! چقدر جای تأسف فراوان است که ما این چنین اطفالمان را در بی‌خبری از وضع خود نگه میداریم ولی از سوی دیگر موجبات را اجتماع طوری فراهم میکند که دانش‌آموزان بجای آشنائی با چهره‌های حقیقی تاریخ درخشان کشور خود به اندازه قد و

هیکل و کمر و سینه فلان رقاصه یا ستاره سینما بدقیقتترین صورتی آشنائی پیدا می‌کند و بجای اشعار و قطعات دلنشین ادبی ذهن و حافظه خود را از انواع تصنیفهای مبتذل بازاری انباشته می‌سازد!

اعتقاد اینجانب براین است باید دوره‌های ادبی را به تناسب کلاسهای مختلف تقسیم کرد و حتی الامکان این تقسیم‌بندی طوری باشد که ابتدا دانش‌آموزان را با نثر و نظم مأنوس معاصر آشنا کند و بتدریج - آنها را درسالهای آخر تحصیل در دبیرستان به دقایق و ظرائف ادبی گذشته آشنا سازد - تا کم‌کم بر اثر آشنائی با معنی حقیقی آثار ادبی ذهنی شکفته و بارور یابند و با آثار ادبی متناسب با زمان آشنائی پیدا کنند - چه بسا که اگر ادبیات بمعنی واقعی با نظامی منطقی در دبیرستانها تدریس شود - نتایجی بسیار زیادتر از حال نصیب کشورمان شود - نتایجی که آثار آن در همه جنبه‌های دیگر زندگی ما بمعنی واقعی پدیدار گردد.

تدوین کنندگان کتابهای ادبی برای دبیرستانها می‌توانند از کتابهایی نظیر: گنج‌سخن - بهشت سخن - ادب فارسی - سیر سخن - هزار سال نثر فارسی - نثرهای دلاویز و منتخب نظم و نثر فارسی و آثار دیگری ازین قبیل که در سالهای اخیر فراهم شده است و هر کدام نظم و ترتیبی خاص دارد بهره‌مند شوند.

۳- بهتر است کتابهای فارسی در رشته‌های طبیعی و ریاضی که برای هر دو رشته مشترک می‌باشد از هم جدا شود - زیرا دانش‌آموزی که در آینده فی‌المثل زمین‌شناس یا گیاه‌شناس خواهد شد بهتر است از سالهای چهارم و پنجم و بخصوص ششم طبیعی با کتابهای علمی طبی قدیم و قطعاتی متناسب با زمینه فکری خویش آشنا شود و دانش‌آموزی که رشته ریاضی را انتخاب کرده است با قطعات علمی قدیم و جدیدی آشنا شود که ذوق علمی و ریاضی را در او برانگیزد و او را با متنهای متناسب با زمینه‌های انفعالی خاصش آشنا کند - کتابهایی اخیراً در باب تاریخ علم در جهان نگاشته شده و به زبان فارسی برخی از آنها با نثر زیبا و قابل پسندی ترجمه شده است چه خوب است از این قطعات و مطالب در کتابهای رشته ریاضی گنج‌انده شود و شرح حال نوابغ علمی و ریاضی‌کشور ما و برخی از بزرگان جهان در کتابهای فارسی نقل شود - حتماً ازین جهت می‌توانیم قطعات علمی بسیار خوبی در کتابهای فارسی نقل کنیم و ازین بابت تاکنون سخت قصور یا تمصیر شده است. (۱)

۴- جا دارد حتی کتابهایی که برای مؤسسات دخترانه تهیه می‌شود از کتابهایی که برای نوجوانان تهیه می‌شود جدا باشد زیرا گاه در ضمن تدریس دبیر ادبیات به قطعاتی برمی‌خورد که در کلاسهای دوشیزگان از جهت اخلاقی و تربیتی تناسبی با وضع کلاس ندارد و دبیر ناچار است یا از آنها صرف نظر کند و یا به محظورات و موانعی دچار شود که نتیجه‌های بسیار بدی به بار می‌آورد. فی‌المثل در کتاب ششم رشته طبیعی و ریاضی که برای دختران و پسران کشور نگاشته شده است داستان معروف سیاوش با نکات و اشاراتی که دارد

۱- نمونه‌های خوبی از این قبیل مقالات علمی در کتاب (ادب فارسی) تألیف دکتر خیره زاده چاپ طهران آمده است که بسیار مفنم و پسندیده است.

برای تدریس در کلاسه‌های دوشیزگان چندان تناسبی ندارد از جمله :

به آن پیشه رفتند هر دو سوار  
 به پیشه یکی خو برخ یافتند  
 دل پهلوانان بدو نرم گشت  
 شه نودری گفت من یافتم  
 میانشان همی داوری شد دراز  
 که این را بر شاه ایران برید  
 و اما کاوس شاه :

چو کاوس روی کنیزك بدید  
 گوزن است اگر آهوی دلبر است  
 سرانجام :

دلش مهر و پیوند او برگزید  
 شکاری چنین در خورمه‌تر است !!

بت اندر شبستان فرستاد شاه  
 پس از نه ماه تمام :

جدا گشت از و کودکی چون پری  
 در همین داستان دلربائیهای سودابه از سیاوش و داشتن عشق اهریمنی نسبت به وی  
 همه از نکاتی است که در کلاس دختران نمی‌توان بیان کرد یا به اجمال گذشت .  
 در قطعاتی که از بوستان سعدی شیخ اجل نیز در کتاب مزبور آورده شده است اشعاری  
 است که با وضع کلاسه‌های دوشیزگان تناسبی ندارد مانند :

خرابت کند شاهد خانه کن  
 نشاید هوس باختن با گلی  
 چو خود را به هر مجلسی شمع کرد  
 زن خوب خوشخوی آراسنه  
 در او دم چو غنچه دمی از وفا  
 آنچه نقل افتاد شمه‌ای از بسیار و مشتی از خروار بود که در کتابهای درسی کلاسه‌های  
 پسران و دختران دیده می‌شود .

برو خانه آباد گردان به زن  
 که هر با مدادش بود بلبلی  
 تو دیگر چو پروانه گردش مگرد  
 چه ماند به نادان نو خاسته !!  
 که از خنده افتد چو گل در قفا !!

۶- برخی قطعات اصولاً با روحیه نوجوانان سازگار نیست فی‌المثل : قطعاتی که در  
 ابتدای کتاب فارسی ششم طبیعی و ریاضی از کلیله و دمنه انتخاب شده است از ابتدا تا انتها  
 ناظر به ترك دنیا و زهد و کناره گیری از امور دنیوی است . در حقیقت این مطلب که دنیا  
 جای قرار و دوام نیست و نباید به نفس دنیا دل بست و مفتون آن شد حرفی نیست - این  
 نکته ایست که همه اولیاء و اوصیای حق توصیه کرده‌اند و تنها دنیا را کشتزار آخرت  
 دانسته‌اند و دار امتحان و ابتلاء - ولی برای نوجوانی که تازه به روی زندگی لبخند می‌زند  
 و هزارویک امید و آرزو در دل دارد ابتدا ترك دنیا بدانها آموختن و موضوع را به اجمال  
 بر گذار کردن جز تردید و تشتت عقیده نتیجه دیگر بیار نمی‌آورد مگر آنکه موضوع را  
 از جهات مختلف مورد بحث قرار دهند و جهات مثبت و منفی آنرا روشن کنند . اتفاقاً در

کتابهای فارسی از این قبیل مطالب بسیار زیاد است که می توان آنها را بصورتی تعدیل کرد .

### ب - نکات جزئی :

۱- قطعاتی که از متون ادبی در کتابهای فارسی دبیرستانی نقل شده است گاه به غلط به متن دیگری غیر از آنچه هست نسبت داده شده است چنانکه در کتاب فارسی پنجم ادبی قطعه‌ای آمده است تحت عنوان « رسم و آئین ملوک عجم » و در بالای آن نوشته شده است (از نصیحة الملوك غزالی) و حال آنکه این قطعه از کتاب مزبور نیست بلکه از کتاب سیر الملوك (یاسیاستنامه خواجه نظام الملک) است که عیناً آنرا در صفحه ۵۳ کتاب (سیر الملوك) که به اهتمام (هیوبرت دارک) تصحیح و چاپ شده است می توان یافت .

۲- قطعاتی که در کتابهای فارسی دبیرستانی نقل شده است از متنهای تصحیح شده و معتبر نیست چنانکه در صفحه ۳۱ کتاب فارسی پنجم ادبی قطعه‌ای که از ترجمه « تاریخ یمنی » بدست داده شده است با متن انتقادی آن که به تصحیح آقای دکتر جعفر شعار جزو انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شده است تفاوتهای زیادی دارد . و نیز آنچه در صفحه ۱۸۰ کتاب پنجم ادبی تحت عنوان (در آئین کاتب و شرط کاتبی) نقل شده است و از قابوسنامه عنصرالمعالی است از ابتدا با آنچه در نسخه مصحح استاد دانشمند آقای دکتر غلامحسین یوسفی از انتشارات « بنگاه ترجمه و نشر کتاب » نشر شده و بهترین نسخه‌ای است که از قابوسنامه در دست داریم تفاوت زیادی دارد (۱) و نیز قطعاتی که از کلیله و دمنه بهرامشاهی انتخاب شده است با نسخه مصحح و منقح استاد مجتبی مینوی تفاوتهای فاحشی دارد (۲) . علاوه بر اینکه بین متون منتخب و متون اصلی مصحح اختلافات فراوانی دیده می شود در ذیل متنهای منتخب اشاره به منابعی که آن قطعات از آنها گرفته شده است نشده و این عدم توجه به متون اصلی و عدم آشنائی با مصحح کتاب و چاپ انتقادی آنها نقصی است در کار کتابهای دبیرستانی و بی اعتنائی به کار پر ارج مصححان متون .

۳- مشکل دیگری که در کتابهای درسی ما وجود دارد مسأله اختلاف در رسم الخط کتابهای درسی می باشد در حالی که باید کتابهای درسی از هر جهت ملاک و مقیاس املاء و انشاء دانش آموزان باشد . چون موارد اختلاف در کتابهای درسی فراوان است ما بذکر دو سه مورد بسنده می کنیم و قضاوت را درین باب به خوانندگان عزیز وامی گذاریم :

الف - لغت ( آزار ) ماه ششم از ماههای رومی در کتاب چهارم طبیعی و ریاضی با (زاء) نوشته شده (صفحه ۱۰۶) ، اما همین لغت در صفحه ۵۲ کتاب فارسی سوم دبیرستان به صورت (آزار) آمده است .

ب - کلمه (مصلی) در کتاب چهارم ادبی در صفحه (۳۰) به صورت (مصلا) آمده و

۱- ر.ک : به صفحه ۱۸۰ کتاب فارسی پنجم ادبی و نیز صفحه ۲۰۷ قابوسنامه از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۲- من باب نمونه مراجعه فرمائید به صفحه ۵۴ کتاب فارسی سال ششم طبیعی و ریاضی و ابتدای باب برزویه طبیب از کلیله و دمنه بهرامشاهی به تصحیح استاد محترم مجتبی مینوی طهرانی .

در همان کتاب در صفحه (۷۲) مجدداً همین لغت به صورت (مصلی) آمده است در صورتی که موقع و مقام کلمه در جمله یکسان است .

ج - در توجیه و معنی کردن لغات نیز اختلافات فاحشی به چشم می‌خورد چنانکه مثلاً در صفحه (۴۰) کتاب فارسی سوم دبیرستان کلمه (فش) را (موی جلوی پیشانی اسب) معنی کرده‌اند در صورتی که همین لغت در صفحه ۱۰۵ کتاب فارسی پنجم ادبی بدین صورت توجیه شده است (فش = یال و دم اسب و دنباله و دنب هر چیزی) .

لغت (زفتی) در صفحه ۴۰ کتاب فارسی سال سوم دبیرستان ( ستیزه‌جویی و خشونت) معنی شده در صورتی که در صفحه ۲۰۵ فارسی پنجم ادبی ( ناکسی و فرومایگی و حلق ) توجیه شده است . البته با توجه به اینکه يك لغت ممکن است معانی بسیار زیادی داشته باشد باید سعی شود در حاشیه معادل لغات طوری بدست داده شود که مشکل گشای کار معلم و شاگرد باشد نه آنکه مشکلی بر مشکلات موجود بیفزاید . و یا آنکه اصلاً از دادن معنی خودداری شود تا معلم و دانش‌آموز خود عادت بیافتن معانی و پژوهش لغات کنند .

د - مشکل دیگری اتصال و انفصال کلمات است که مع التأسف در کتابهای درسی چندان رعایت نمی‌شود . البته نا هنگامی که مشکل املاء در زبان فارسی حل نشود و ضوابط دقیقی بدست داده نشود همین نابسامانی در کار کتابهای درسی نیز وجود خواهد داشت و عده‌ای فی‌المثل کلمه (کومک) را با (واو) و عده‌ای آنرا بدون (واو) خواهند نوشت . و نیز اتصال و انفصال در کلمات مرکب که خود مبحثی علی‌حده و مفصل است و جای بحث آنها از حوصله این مقال خارج می‌باشد - خود داستانی جداگانه دارد .

باپوزش از خوانندگان عزیز مجله یغما امیدوار است با حسن نیتی که در اولیاء محترم کتابهای درسی کشور دیده می‌شود بتدریج از معایب کتابهای موجود کاسته شود و بر محاسن آنها افزوده گردد و یا بهتر آنکه بجای کتابهای فارسی که در دبیرستانها تدریس می‌شود کتابهای بهتری تألیف گردد که نه تنها ذوق دانش‌آموزان را پرورش دهد بلکه موجبات تشویق و علاقه‌مندی هر چه بیشتر آنها را نسبت به ادبیات فارسی - این میراث گرانقدر نیاکان - فراهم کند . به امید آن روز . **پایان**

**مجله یغما** - استاد محترم احمد احمدی به نکاتی توجه فرموده‌اند که رعایت آنها بسیار بجاست ، اما تصور نمی‌رود کسی گوش بدهد .



## قلم اندازهای سفر ژاپون

### ژاپون شناسی و ایران شناسی

= ۲ =

جمعه ۱۵ بهمن = ۴ فوریه

امروز مسابقات بین‌المللی ورزشهای زمستانی (اسکی و لغزش روی یخ و سرسره و بازیهای دیگر) با حضور امپراطور ژاپن آغاز شد. این مسابقه یازدهمین المپیک ورزشهای زمستانی است. من گرفتار بودم و در کلاس درس پرفسور هندو برای دانشجویان در باب مآخذ فارسی و ایرانی مربوط به اسماعیلیه توضیحاتی می‌دادم. طبعاً میسر نبود که برای دیدن آن معرکه بروم. حقیقتش این است که شوق و آفری هم بدین کار نداشتم. از شلوغی خیابانها و دیدن چهره‌های گوناگون ملتها برمی‌آمد که عده کثیری از اقصی ممالک و اقطار بلاد عالم شرکت کرده‌اند، بجدی که سگ صاحبش رانمی‌شناخت. در جریده‌ای خواندم که وسایل پذیرائی سی و شش هزار نفر تازه وارد به این شهر آماده شده است. تعداد شرکت کنندگان رسمی یعنی دعوت شده خود دو هزار و سیصد نفر است که برای آنها محوطه‌ای خاص با عمارات جدید ساخته‌اند.

امروز برای شاگردان آقای پرفسور هوندا در خصوص اهم مآخذ فارسی مربوط به تاریخ دوره سلاجقه بحثی کردم. بسیار لذت بردم وقتی که طرز یادداشت برداشتن و سؤال کردن و مخصوصاً دقت آنها را ملاحظه کردم. معلوم بود که برای علم آموختن به دانشگاه آمده‌اند نه تصدیق گرفتن. این جوانهایی که بیش از چند ماه نیست به آموختن پرداخته‌اند به وسیله فرهنگ فارسی به انگلیسی معنی کلمات را به انگلیسی پیدا می‌کنند و سپس از روی فرهنگ انگلیسی به ژاپنی به معنای ژاپنی آن پی می‌برند. با این صعوبت و خردکاری که با ممارست و حوصله کم نظیر همراه است محققانی خواهند شد که در رشته ایران شناسی هم چون ساختن ساعت و دوربین عکاسی و لوازم الکتریکی از همپایگان غربی خود پیشتازی خواهند کرد. چند لحظه‌ای که بر نیمکت راحت کنار اطاق به خواندن مجله یغما (شماره دی که به لطف جناب یغمائی هوایی به این جزیره آمده است) پرداخته بودم فکرم به سوی نخستین روز ورود به توکیو کشیده شد. به یاد آوردم با اینکه می‌خواستم بی‌خبر به توکیو برسم و مزاحمتی برای دوستان ژاپنی ایجاد نشود در آستانه در ورودی فرودگاه استاد کورویاناگی را دیدم و دریافتم که ژاپنی متجسس و کنجکاو که رعایت آداب از سنتهای دیرینه و پرارزش اوست از هیچ دقت و توجه نسبت به حال مهمان خود غافل نمی‌ماند.

کورویاناگی شمع فروزان ایران شناسی ژاپن و نگاهبان ادبیات و فرهنگ ما در آن

کشور هست . جز تدریس زبان و ادبیات فارسی قسمت اعظم از وقت خود را به ترجمه آثار ادبی و فرهنگی ایران مصروف داشته است . تاکنون ترجمه چهارمقاله نظامی عروضی ، قابوسنامه ، هفت پیکر نظامی ، رباعیات خیام ، خلاصه شاهنامه همه از روی متون فارسی به اهتمام او انتشار یافته است و هم‌اکنون دوست و پنجاه غزل حافظ را که در این سال اخیر با مراجعه به چند متن (قزوینی ، خلجالی ، خانلری ، فرزاد ، انجوی و جز آنها) ترجمه کرده برای چاپ آماده می‌کند . مقالاتی که او در مجله‌های تحقیقی ژاپن نوشته اکثراً در باره ایران است و عده‌ای کثیر از بزرگان ادب فارسی را به ژاپن معرفی کرده است .

ملاقات با کوریاناگی ، در نیمه شب نسبتاً سرد توکیو ، یادگارهای دیرینه‌ای را که میان من و او هست به یادمان آورد . او از طهران و دوستان طهرانی و اخبار تازه‌ایرانشناسی مشتاقانه می‌پرسید و من هم با شوق بسیار ، پرسیان حال دوستان ایرانشناس ژاپونی بودم . از او بسیار خوشم آمد که تازه‌ها و رویداد های ایرانشناسی در ایران را می‌دانست . طبعاً من نمی‌توانستم مطلب تازه و زیادی برای او بگویم . مجله یغما که سفارت ایران یا یغمائی برایش می‌فرستد و راهنمای کتاب پیام آور اخبار فرهنگی ایران بدویند . هر دو را از آغاز تا انجام می‌خواند و مخصوصاً از اینکه بوسیله آنها از انتشار کتب جدید مطلع می‌شود اظهار مسرت می‌کرد .

کوریاناگی فارسی را خوب حرف می‌زند و از آن بهتر می‌فهمد . نوشته‌های فارسی را خوب می‌خواند . متون قدیم را استادانه بررسی می‌کند . به مشکلات ادبی عالمانه واقف است . نمونه فارسی نویسی روشن و خوب او خطابه‌ای است که درباره تاریخچه ایرانشناسی در ژاپن در دانشگاه تهران خواند و در مجله راهنمای کتاب چاپ شد ( شماره ۴/۵/۶ سال ۱۳۵۰ ) .

حالا که کار به اینجا رسید و از ایرانشناسی نام رفت عجلایه باید از یکی ایرانشناس دیگر مقیم توکیو نیز یاد کنم (تا بعد که چند نفر دیگر را معرفی خواهم کرد) . او خانم امیکو اکادا است که مدرس زبان فارسی در دانشگاههای توکایی Tokai و کیو Keio و نیز دانشگاه زبانهای خارجی ( زیر نظر استاد کوریاناگی ) است و شوهرش مدرس زبان فرانسه . اکادا دانشکده ادبیات دانشگاه تهران را به پایان رسانید . رساله‌اش مربوط است به مقایسه میان حماسه‌های ملت ژاپن و ایران . اکادا شاگردان بسیار خوبی تربیت کرده است و در این زمان در سه دانشگاه به دانشجویان فارسی یاد می‌دهد . امیکو خانم بدون تردید از دوستان ارادتمندی ایران و مبشران راستین ادبیات فارسی است . مخصوصاً من سپاسگزار اویم که غالب روزها پرسن حال من بود و مددکاریها میکرد و مهربانیها .

یکشنبه ۱۷ بهمن

امروز عینکم همراه نبود . خوشبختانه نتوانستم در مدتی که در اطاقم در دانشگاه بودم یادداشتی بنویسم . چند دقیقه‌ای از وقت پیش از ظهر با پرفسور هندا به دیدار کردن از رئیس دانشگاه گذشت که استاد دارو سازی است و یک سال و نیم است برین مسند نشسته است . رئیس قبلی



که بعد از ظهر به دیدنش رفتیم دوازده سال رئیس بود و بسیار در ژاپن محترم است. او هم استاد داروسازی است. رئیس دانشگاه به رأی مستقیم کلیه استادان و دانش‌یاران و استادیاران انتخاب و چهار سال به چهار سال تجدید می‌شود. حرفه‌ایی که با هر دو رئیس رد و بدل شد مثل همه ملاقاتها تشریفاتی کلماتی مرسوم و مضامینی معین بود: روابط دو ملت، قدمت تاریخ دو مملکت، لزوم ارتباطات فرهنگی و چند تا دیگر ازین نوع حرفه‌ای معمولی. همه‌اش برای گذراندن وقت و رعایت تشریفات. اما آنچه برای من عجیب بود اطاق رئیس بود که ساده ولی خوب آراسته شده بود. در آن چند گلدان زیبای گل بود. يك «پاروان» که یکی از قدیمترین شعرهای ژاپن بر روی آن نوشته شده است. بر دیوارش يك عکس از مردی امریکائی که پایه این دانشگاه را درنود و شش سال پیش گذاشته است نصب بود، و يك عکس هوائی از محوطه وسیع دانشگاه که در ژاپن بزرگترین همه است. عجیب‌تر از همه اینکه بر روی میز رئیس يك ورق کاغذ هم دیده نمی‌شد دیگر چه رسد به پرونده‌ها و گزارشهای مختلف اداری آنقدر که فهمیدم رؤسا به کارهای اداری کاری ندارند و وزیردستان همه امور را فیصله می‌دهند.

با آقای هندا امروز بحثی طولانی کردم در باب اینکه دانشجویان باید خود را بانسخ و اسناد خطی فارسی نیز آشنا کنند که تحقیقات و تصحیحاتشان بر اساس نسخ اصیل باشد و ضمناً آشنائی با خطوط قدیم پیدا کنند و چون در کتابخانه‌های ژاپن نسخ خطی فارسی یا عربی نیست طبعاً بر عهده دستگاہهای فرهنگی ماست که درین باب بدون دریغ به شما کمک کنند که عکس یا فتوکپی یا میکروفیلم هر نسخه‌ای که از ایران مورد احتیاجتان است در اختیارتان بگذارند. . . . با رغبتی عادلانه این نظریه را پذیرفت و بسیار علاقه‌مند شد که پس از آمدن طهران بتواند با کتابخانه مرکزی دانشگاه حتی بر اساس مبادله با آثار چاپی این کار را عملی کند. گفتم دانشمندان ژاپون درین مدت تقریبی چهل سال که به ایرانشناسی پرداخته‌اند در حقیقت سعی عمده و اصلی ایشان معرفی ایران به هموطنان خود بوده است و نمی‌توانسته‌اند که عرضه‌کننده تحقیقات اساسی و تازه باشند. خدماتی در این زمینه به توسط استاد اراکی (Araki) و پس از او از گامو Gamou و آشیکاگا شده همه درین طریق بوده است. ما ایرانیان ممنون و متشکریم که شما مردم هوشیار دریافته‌اید که در شناختن ایران هم باید همسان کشورهای بزرگ گام بردارید و الحق هم توفیق یافته‌اید. زیرا اگر در زمان اراکی و گامو زبان فارسی و فرهنگ و تاریخ ایران در يك دانشگاه ژاپن تدریس می‌شد و طالب زیادی نداشت اکنون در توکیو (چهار دانشگاه)، ازاکا، کیوتو و هکایدو (ساپورو) زبان فارسی هم‌طراز زبانهای دیگر شرقی تدریس می‌شود و طالب علمان علاقه‌مند و کوشائی دارد.

برایش مثال آوردم همین S. Kitagawa (شاگرد شما) که يك سال بیشتر زبان فارسی نخوانده و علاقه‌مند به تحقیق در تاریخ آذربایجان مخصوصاً در دوران سلجوقی و مغولی شده نمونه‌ای است بر ازنده و قابل تحسین. به او گفتم مگر کاتو K. Kato که حالا در دانشگاه توکائی کار می‌کند و به تاریخ آسیای مرکزی در عصر مغول علاقه دارد شاگرد شما نبوده است؟ به او گفتم که در توکیو با سه دانشجوی زبروزرنگ و فطن آشنا شدم و برآستی لذت بردم و پیش چشمانم مدارس قدیم عهد سلجوقی و شوقهای تابناک قدیم جسم شد، زیرا وقتی که

ت . ساکاموتو شاگرد خانم اکادا درباره رشیدالدین فضل الله سؤال کرد و معلوم شد که آخرین مقالاتی که در Central Asiatic Journal نوشته شده خواننده ( و آن شماره مخصوص گران قیمت را شخصاً خریده ) و دنبال اطلاعات تازه است بسیار هم خوشحال شدم . وقتی با K. Mokomura, A. Siatsumoto آشنا شدم و دریافتم که . . . بطور مستمع آزاد برای فرا گرفتن زبان فارسی به محضر درس خانم اکادا حاضر می شود تا بتواند آثار فارسی فلاسفه اسلامی را بخواند، به شوق و ذوق آموختن او آفرین گفتم . وقتی با Mokounura صحبت می کردم و معلوم شد که او در خصوص فلسفه اسلامی تحقیق و مطالب را بسیار جدی دنبال می کند دوستی آینده او را منتظر شمردم .

باز به آقای هوندا گفتم من خود در تهران شاهد علاقه مندی دانشجویان ژاپنی هستم . هاندا ( پسر پرفسور هاندا استاد تاریخ آسیای مرکزی در کیوتو ) را مثال آوردم ، یا استاد یار پرفسور کورویاناگی را که هم اکنون در تهران مغز استخوان می سوزاند . گفتم خانم ساجیکو نمونه ای است دیگر ، این زن دکتری ادبیات را گرفته است و باز شوق تحقیق در تمدن ایرانی را رها نکرده است و می خواهد مدتی دیگر در ایران بماند و درباره فقه شیعه مخصوصاً از لحاظ وضع زمان مطالعه کند .

هنوز می خواستم مطالبی چند در باب ایران شناسی در ژاپن بنویسم ولی چون ساعت حرکت اتوبوسی که به محل مسابقه های اسکی پرش می رود می گذشت حرکت کردم تا موقعی دیگر بدان پردازم

هوا مسخره کرده و برف گاه گاهی ول کن نیست . دگر گونی « آثار علوی » درین خطه عجیب است . یادم آمد دیشب را که تاریک شده بود و وقتی به خانه بر میگشتم يك گوشه آسمان ستاره بخوبی دیده می شد و آسمان صاف بود اما بر سر من برف می بارید . هر جا يك لکه ابر در آسمان باشد همانجا برف می آید . هیچ لازم نیست که ابر همه آسمان را پوشاند . امروز صبح برف می آمد و به فاصله نیم ساعت آسمان آفتابی شد و باز پس از دو ساعت برف باریدن گرفت . حالا که این چند سطر را می نویسم در رستورانی هستم که ناهار می خورم و از مسابقه برگشته ام . سه ژاپنی مسابقه را بردند . اول و دوم وسوم شدند و در تاریخ مسابقه های اسکی برای اول بار بود که ژاپنی ها چنین قدرت نمایی کردند . نشان دادند که در فاصله مسابقه های دوردهم و این بار چه کوششها کرده اند و دولتشان سرفراز است که خرجهای زیادی برای آماده سازی المپیک یازدهم بی حاصل نبوده است . حتماً هیرو هیتو که در جای مخصوص نشسته بود در پوست نمی گنجیده است . تا حالا اسکی پرش یا پرش با اسکی ندیده بودم . راستی کار عجیب و دلیرانه است . دل شیر می خواهد و زهره ژاپنی تا انسان خود را در هوا به دوپاره چوب بسپارد . این هم « طیران آدمی » که سعدی آرزو می کرد اما همش به خاطر لذت جویی و شهرت طلبی است .

موقع باز گشتن به خانه تعدادی معدود دانشجویان را دیدم که بیرقی به دست جلودارشان بود و فقط می دویدند و زمزمه ای می کردند . سؤال کردم چه خبر است . معلوم شد مخالفتی است برای اضافه شدن شهریه تحصیلی . استادی که بامن بود گفت در زبان ژاپنی مثلی داشتیم که

دیگر مفهوم خارجی ندارد مثل صدها مثل دیگر که با تمدن جدید موضوعیت خود را از دست داده به علت آنکه تمام معیارهای زندگی تغییر کرده است. آن مثل این بود که شاگرد نباید بر سایه استاد خود پا بگذارد یعنی هنگام راه رفتن باید چند قدم عقب‌تر از استاد حرکت کند!

### دوشنبه ۱۸ بهمن

از خانه تاچی بانا تا دانشگاه پیاده آمدم. برف می‌بارید و طبعاً هوا سرد زنده نبود، راه رفتن دلپذیر بود. پیش از ظهر با پروفیسور هندو در باره برنامه‌ای که در این هفته خواهم داشت مذاکره کردیم. بعد از ظهر با او به کتابخانه مرکزی رفتم. کتابخانه مرکزی فقط سالی پانصد نشریه اداری مشترک است. در قبال سؤال که چرا اینقدر کم گفتند که این دانشگاه حدود پنج‌هزار نشریه اداری مشترک است ولی در قسمت‌های مختلف نگاه داری میشود. کتابهای هر دانشکده مستقیماً توسط کتابخانه همان دانشکده خریده می‌شود ولی نشریات ادواری توسط کتابخانه مرکزی. اعتبار خرید کتاب کتابخانه مرکزی به تنهایی معادل ششصد هزار تومان است. در سال حدود هشت هزار کتاب و مجله خریداری می‌شود. از این عده هفتاد هشتاد درصدش کتب ژاپنی است و بقیه خارجی. در قسمت تهیه کتاب هشت نفر و در قسمت فهرست نویسی نه نفر کار می‌کنند. علی‌الاصول کتابخانه مرکزی بیشتر برای استفاده دانشجویان است و کتابخانه‌های دانشکده‌ها و مؤسسات برای تحقیق و استادان هر دانشکده مجمعی مرکب از سه نفر برای تأیید خرید کتبی که گروهها و واحدها می‌خواهند وجود دارد. اعتبار هر گروه در ابتدای هر سال از بودجه خرید کتاب تعیین و در اختیارشان گذاشته می‌شود. کتابخانه دانشکده آن کتب را می‌خرد و فهرست نویسی می‌کند. در این کتابخانه پانصد سندلی برای خواندن کتاب وجود دارد. به هر دانشجو سه کتاب برای مدت ده روز قرض می‌دهند. قسمت‌هایی از مخازن برای استادان و شاگردان دوره تحقیق باز است. رئیس کتابخانه مرکزی به انتخاب شورای دانشگاه که مرکب است از رؤسای دانشکده‌ها و سه یا دو نماینده از هر دانشکده (جمعاً ۴۴ نفر) از میان استادان یا دانشیاران معین می‌شود. الزامی نیست که با کتابداری آشنایی داشته باشد. رؤسای کتابخانه‌های دانشکده‌ها هم از میان اعضای هیأت علمی منصوب می‌شوند.

پرسیدم که آیا از برگه‌های کتابخانه ملی (دایت) خود استفاده می‌کنید. گفتند خیر! به علت اینکه دیر می‌رسد و فهرست نویسی آنها عقب است. پرسیدم که چه طبقه بندی را در کتابخانه مورد عمل قرار داده‌اید. گفتند «دیوئی». پرسیدم که درین روش در مورد ادبیات و زبان و فرهنگ ژاپن دچار اشکال نمی‌شوید. گفتند چرا؟ گفتم چه می‌کنید؟ گفتند کتابداران خودمان هر طور که باید تصرف می‌کنند و توجهی به تغییرات و اصلاحات کتابخانه‌های دیگر ژاپن ندارند. از میان کتابخانه‌های بیست گانه این دانشگاه که همه روش دیوئی را به کار می‌برند کتابخانه دانشکده اقتصاد از طبقه بندی کتابخانه ملی ژاپن (دایت) استفاده می‌کند.

سه ساعت از وقتم را به استنساخ یادداشتهای روزانه حاج سید احمد حسینی که در ایام مشروطیت وقایع را یادداشت می‌کرده‌است گذراندم. ان شاء الله موقعی که به چاپ آن موفق شدم علاقه مندان از مطالب آن مطلع می‌شوند. دنباله دارد.



دو زن ژاپونی در لباس کیمونو



پروفیسور کوریاناگی ←

از راست به چپ :  
پروفیسور کوریاناگی  
حبیب یغمائی  
دکتر نواب  
اصفهان - ۲۸ اسفند ۱۳۴۹  
در انجمن ادبی صائب .





آقای کاتو (مورخ آسیای مرکزی) خانم امیکو اکاوا



دانشگاه هکایدو زیر برف



### تجلیل دانشگاه از دکتر اقبال

رجوع شود به خبر دانشگاه (صفحهٔ مقابل)

گوشه ای از اجتماع : از چپ به راست : مهندس ریاضی رئیس مجلس شوری -  
دکتر منوچهر اقبال - وزیر علوم و آموزش عالی - امیر نویدی رئیس دبیرخانه و سرپرست  
روابط عمومی صنعت نفت ایران .

# تجلیل دانشگاه از دکتر اقبال

لوحه‌ای که بدیوار کتابخانه مرکزی تعبیه شده

به مناسبت آنکه تجهیزات تالارهای سخنرانی تشریفات و کافه تریای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از محل کمک شرکت ملی نفت ایران آماده شده است دانشگاه تهران بدینوسیله مراتب امتنان و سپاس خود را از جناب آقای دکتر منوچهر اقبال رئیس پیشین و استاد دانشگاه تهران و مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران ابراز مینماید .

اردیبهشت - ۱۳۵۱

از مدیرانی که در حدود اختیارش عواید را به مصرف واقعی می‌رساند دکتر منوچهر اقبال مدیر عامل نفت است .

در مجمعی که دانشگاه پیاس خدمات وی تشکیل داد معلوم شد که ساختمان کتابخانه و آمفی تاتر و تالار پذیرائی و مسجد و بناهایی دیگر از دانشگاه به پای مردی وی برآمده و هزینه این همه به میلیونها تومان رسیده است .

رئیس دانشگاه در این مجمع از دکتر اقبال تجلیلی شایسته کرد، و او را همکار ارشد و بزرگترین استاد و راهنمای دانشجویان و حامی خاص مؤثر دانشگاه خواند .

آنگاه دکتر اقبال به اجمال از خدمات خود به دانشگاه یاد و تأکید کرد که این همه آوازا از شه بود .

خطابه ها و شعرها در روزنامه ها به تفصیل نوشته شده ، و تصاویر نیز در تلویزیون نموده شده و مجله یغما به همین یادداشت کوتاه بسنده کرد .





## زندگی.....

گر چه سرشاری تو از بیهودگی  
گر چه می بخشی به من فرسودگی

\*\*\*

در سکوت دشتهای بی کران  
در طنین خندههای کودکان

\*\*\*

در تلاش پینه دوز دوره گرد  
در چروک چهره آن پیرمرد

\*\*\*

چون به آغوش چمن رو می کنم  
من ترا از نسترن بو می کنم

\*\*\*

کرده ای آزرده از بیماریم  
میدهی از خویشتن بیزاریم

\*\*\*

می نشاند در دلم امیدها  
ناگهان نادامن خورشیدها

\*\*\*

چون در آمیزی به رؤیاهای من  
قصه اندوه فرداهای من

\*\*\*

بی گمان آکنده از ناخوشدلی است  
گر چه آنهم حاصلش بی حاصلی است

افسانه یغمائی

شیراز

دوست می دارم ترا ، ای زندگی  
باز با تو دست یاری می دهم

من ترا می بینم و حس می کنم  
در میان ازدحام شهرها

من ترا می بینم و حس می کنم  
در دو دست لاغر سبزی فروش

گاه می خندی برویم بی دریغ  
در میان نسترنها خفته ای

چون بیندیشم که دردا ! سالها !  
زشت و چرک و نفرت آور میشوی

گاه فکر روز های بهتری  
می پریم با بالهای آرزو

طرفه ای، شهدی، لطیفی، روشنی  
میبری از خاطر من لحظه ای

آه ... فرداها که چون دیروزها  
باز می خواهم بجان آینده را

## آرامگاه شاه عباس اول

در شماره بهمن ماه ۱۳۵۰ مجلهٔ ینما مقالهٔ تاریخی سودمندی ذیل عنوان «شاه عباس اول چگونه در گذشت» ملاحظه شد که برداشت بلند آن خوانندگان را امیدوار می نمود که در پایان مقاله از تحقیقات دقیق و استنادانه نویسنده در بارهٔ مدفن و آرامگاه حقیقی شاه عباس بهره مند گردند تا شك و تردیدی را که بر اثر شایعات بی اصل و اساسی پدید آمده بر طرف سازد. ولیکن نویسنده دانشمند بدون هیچگونه توضیح و اظهار عقیده‌ای رشته سخن را رها فرموده‌اند و مطلب ناقص و ناتمام مانده است.

نظر با اهمیت شناسائی مدفن شاه عباس اول چون نگارنده اذیر باز در این باره تحقیقاتی دقیق کرده‌ام بطور اختصار به بیان مطلب می پردازد. جهت آشنائی اذهان باینکه مدفن و قبر اول و آخر شاه عباس کبیر همانا قبریست که با سنگ سماق سیاه مکعب مستطیلی در بقعهٔ حبیب بن موسی واقع در کوی پشت مشهد کاشان مشخص بوده و میباشد، نخست باید این نکته را در نظر داشت که آن زمان شهر کاشان در اذهان عامه بخصوص نزد شاه عباس و دیگر پادشاهان صفویه یکی از سه شهر مقدس شیعه (قم، کاشان و اردبیل) بشمار میرفت و بگفتهٔ علامه دهخدا در شرح احوال شاه اسماعیل اول کاشان که حصن حصین شیعیان بوده شاه اسماعیل را با وجود سروری پایان پذیرائی کرد.

شوالیه شاردن فرانسوی ( درص ۷۵ ج ۳ سیاحتنامه شاردن ) پس از بیان شرحی از اهمیت بنا و ساختمان و زرق و برق آرامگاه شاه عباس دوم و شاه صفی در قم و وسائل مفصل تشریفات و ذکر ارقام گزاف هزینه‌های آنها آنگاه از نظر شایعات و صحنه سازیهای افواهی بعنوان حمل چند جنازه به نقاط مختلف حتی در بارهٔ مدفن شاه عباس دوم و شاه صفی نیز که در قم میباشد اظهار تردید مینماید. با اینحال در گفتار دیگری به عنوان ( مراسم دفن و کفن پادشاهان صفویه ) در ص ۱۲۸ ج ۹ سیاحتنامه شاردن چنین گوید :

«ایرانیان برای تدفین پادشاهان خود شهر قم و کاشان و مشهد و اردبیل را بر سایرین ترجیح میدهند. در این چهار شهر شهداء و اشخاص نامی و مقدس مذهب اسلام سابقاً زندگی کرده و حال مدفونند و از قراریکه میگویند قم و کاشان از طرف قدرت کامله باری تعالی برای مؤمنینی که معاندین قرون اولیه اسلام بی رحمانه تعاقب میکردند ملجاء و مأمن معین شده و ائمه برای رستن از زجر و خصومت کفار بدانجا پناه می برده‌اند و اکنون بعضی در آنجا مدفونند و بدین سبب این دو مکان را مقدس میدانند و در نوشته‌ها دارالموحدین و دارالمؤمنین میخوانند.»

انگلیت کمپفر جهانگرد آلمانی نیز در کتاب خود بنام ( در دربار شاهنشاه ایران ص ۱۲۹ ) در بارهٔ بقاع و مقابر چنین گوید :

«مراد از بقاع متبر که هم مساجد است هم مقابری که امام زادگان، شیوخ، مقدسین

صاحب کرامت ، علمای مشهور و یا پادشاهان در آن دفن شده‌اند . و مشهورترین بقاع عبارتند از بقاع مشهد ، قم ، کاشان و اردبیل .

همین نویسنده جای دیگر (در ص ۱۲۴) گوید : «اغلب قبور مقدسین در دهات یا نواحی دور افتاده قرار گرفته است . فقط شهر کاشان از این قاعده مستثنی است که در داخل خود قبور بسیاری از مقدسین را جای داده و بهمین مناسبت لقب دارالمؤمنین گرفته است .»  
ایران شناس معروف آندره گدار فرانسوی در نتیجه بررسی‌های همه‌جانبه خود (در ص ۱۰۶ جزو اول جلد دوم نشریه فرانسوی آثار ایران) مینویسد : «در سال ۱۰۳۸ هـ ق که شاه عباس بزرگ در فرح آباد مازندران زندگی را بدرود گفت جسدش را بر حسب وصیت خود او بکاشان آورده در مزار حبیب بن موسی که از اجداد پادشاهان صفویه میباشد بخاک سپردند .»  
و همچنین در ص ۱۰۶ جزوه اول ج ۳ همان نشریه زیر گراور سنگ سماق بزرگ قبر شاه عباس را که نشان داده مینویسد :

«در سال ۱۰۳۸ هـ ق که شاه عباس در فرح آباد مازندران زندگی را بدرود گفت بر حسب دستور و وصیت خود او جسدش را به کاشان برده در مزار حبیب بن موسی که از دودمان اجداد سلسله صفویه میباشد او را بخاک سپردند .»

دلیل واضح بر صحت وصیت شاه عباس راجع به آرامگاه خود و اجرای آن همان نفس عمل انجام یافته است یعنی حمل جنازه از مازندران بکاشان و پشت سر نهادن اماکن مشرفه مانند حضرت عبدالعظیم و بارگاه معصومه قم میباشد . وانگهی از آن زمان تا کنون که بالغ بر سه قرن و نیم میگذرد این قبر و آرامگاه بنام شاه عباس شناخته شده و زیارتگاه عموم بوده است . در حالیکه در هیچ کجای دیگر هم شنیده نشده که مقبره و مکان معینی را پشاه عباس نسبت داده باشند بطوریکه از این حیث نیز آرامگاه مشهور و مشخص وی در کاشان بلا معارض میباشد . و اما از دیدگاه منابع اصیل تاریخی ایران فقط به مأخذ ذیل که در صحت و درستی آن شك و تردیدی راه ندارد اکتفا میشود :

اسکندر بیک ترکمان منشی شاه عباس پس از اتمام تاریخ عالم آرای عباسی در کتاب دیگر خود که تا پنج سال سوانح دوران پادشاهی شاه صفی را بر حسب فرمان او بقلم آورده و بنام «ذیل بر عالم آرای عباسی» معروف است در ص ۳۱ ضمن وقایع مسافرت شاه صفی بکاشان چنین مینویسد :

«چون بکاشان رسیدند بزیارت مدفن شریف حضرت گیتی‌ستان مشرف گشته جهت ترویج روح آن حضرت بختامات کلام حضرت ملک‌الام و اطعام فقرا و مساکین و خیرات و تصدقات اقدام فرمودند و از تربت مقدس و روح مطهرش استمداد همت فرموده لوای جهانگشا بصوب مقصد افراختند .»

بدیهی است که این بیان صریح و روشن اسکندر بیک جای هیچگونه گفتگو و ابهامی در این باره باقی نگذاشته است . مضافاً بآنکه اسکندر بیک منشی که (بگفته محقق فقید عباس اقبال در ش ۲ ص ۲ مجله یادگار) محل جنازه ساختگی و مصلحتی شاه طهماسب را بر حسب امر شاه عباس در کتاب عالم آرا شرح و بسط داده و حتی راجع به جنازه سلطان محمد خدا بنده

که ابتدا در بقعه شاهزاده حسین قزوینی بخاک سپرده شده بود در همان کتاب مینویسد :  
 « بعد از مدتی از آنجا بعثتات عالیات حمل شد ، اگر نقل و انتقالی در جنازه شاه عباس داده  
 میشد چگونه ممکن بود مسکوت بگذارد و بگذرد .  
 انجمن آثار ملی در مقدمه کتاب ( آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز ) تألیف این  
 نگارنده تصریح می فرماید :

ساختمان بنای متناسب و درخور آرامگاه شاه عباس شهریار نامی ایران واقع در کنار  
 بقعه حبیب بن موسی در محله پشت مشهد کاشان توأم با کتابخانه و موزه و دیگر  
 مستحدثات آن با رعایت موقع موجود خوابگاه ابدی شهریار بزرگ صفوی و وضع  
 بقعه حبیب بن موسی و ایجاد خیابانی از محل آرامگاه تا خیابان شاه عباس و بطور  
 خلاصه ترتیب مجموعه ای همانند آنچه برای آرامگاه نادرشاه افشار در مشهد انجام  
 گرفته است از دیرباز مورد علاقه فراوان انجمن آثار ملی بوده است و امید می رود  
 موجبات اجرای چنین امری با همکاریهای شایسته مقامات مربوطه زودتر فراهم  
 آید و این خدمات تاحدی بفرخور مقام فرهنگ و تاریخ ایران جامه عمل پپوشد .  
 مجله یغما - با تحقیقات و توضیحات نویسنده مقاله باید مدفن شاه عباس اول رادر  
 کاشان بدانیم و از کنجکوی های بی سود و زیان بخش پرهیزیم .

## توضیح

در شماره فروردین ماه ۵۱ مجله یغما مقاله « بروسه کهنسال » نوشته آقای  
 جمال زاده در صفحه ۲۴ مشاهده شد که مسجد موسوم به « قزل جامع » را بمعنی  
 مسجد سبز و مقبره « قزل تربت » را بمعنی مقبره سبز تفسیر فرموده اند ،  
 لازم دانست با استحضار برساند که کلمه « قزل » در زبان ترکی استانبولی  
 بمعنی سرخ است نه سبز . مثل قزلباش که بمجاهدان صفوی از آنجهت گفته  
 میشد که کلاه آنان برنگ قرمز بود .

ازاینرو قزل جامع را باید مسجد سرخ و قزل تربت را مقبره سرخ معنی کرد .

دکتر عبدالله هادی

مجله یغما - چند تن دیگر همین توضیح را داده اند .

## داستان پیغامبران

### ابراهیم

- ۳ -

پس از مدتی خدا ابراهیم را در عالم خواب به قربان کردن فرزندش اسماعیل مأمور فرمود. ابراهیم به رضای حق رضا داد. پسرش را به قربانگاه برد و خوابی را که دیده بود با او گفت. اسماعیل از آنچه خدا خواسته بود ناشاد نگشت. گفت ای پدر بکن آنچه را که پروردگار ترا فرموده است. اما در این دم مرا به سه چیز وصیت می‌کنم. یکی آنکه دست و پای مرا سخت ببندی. نباید که در حرکت مرگ دست یا پای زخم؛ قطره‌ای از خون من بر تو آید و از آن بی‌حرمتی بود. دیگر آنکه مرا بر روی افکنی مبادا که چشم تو بر روی من آید، دست تو کار نکند بر کشتن من، آنکه در فرمان خدای تقصیر افتد. سه دیگر آنکه مادرم را از حال من خبر نکنی زیرا که دل مادر تنگ تر باشد مبادا که جزع کند، مزد این قربانی از وی بشود. (۱)

ابراهیم دل به خدا نزدیک تر کرد و کارد بر گلوی اسماعیل نهاد. اما چندانکه کشید نمی‌برید، صدایی شنید. چون نظر کرد چبشی دید فر به. بند از پای اسماعیل باز و برداشته شد و بر پای چبش پیچید، و این صدا شنید که طاعت تو و پسر ت مقبول و پسندیده افتاد. چبش را جای او قربان کن. ابراهیم چبش را در منی قربان کرد.

اسماعیل به یاری مردم قبیله‌ای که در مکه گرد آمده بودند و خیمه و خانه بر پا داشته بودند اندک اندک دولتمند و خداوند گوسفندان و اشتران شد. روزی میان خلق مکه چشمش به زیبا زنی جوان افتاد و به گمان آنکه شوهر ندارد از خدا سؤال کرد او را برای تزویج او میسر گرداند. پس خدا مرگ را بر شوهرش مقدر فرمود و چون شوهرش مرد، آن زن در مکه ماند از حزن برفوت شوهرش (۲) و خدا حزن او را به صبر مبدل نمود و خواستن

۱- قصص قرآن بر گرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری. صفحه ۳۵۸

۲- و لابد گور شوهرش را باد می‌زد. گفته‌اند: مردی مرگش فرارسید. زنش گفت واپسین دم زندگی تست؛ وصیتهای خویش بگویی تا اگر توانم بجا آورم. گفت يك وصیت بیش ندارم. دانم که پس از مرگ من شوی دیگر کنی اما حرمت مرا چندان نگهدار تا کفتم خشک شود آنکه هر چه خواهی کن. زن بگریست و گفت سخت مرا بی‌وفا می‌پنداری سوگند که پس از تو دل به دیگری ندهم. مرد مرد. به خاکش سپردند. روز بعد زن را دیدند در کنار گور شوهرش نشسته بود و با دامن چادرش بر آن باد می‌دمید. گفتند چه کنی؟ او نیک مردی بود و به گورش آتش در نیفتاده که با دم چادر بنشانی! گفت دانم، اما خواهم کفنش زود بخشکد تا شوی تازه کنم و عیش از سر بگیرم.

اسماعیل را براو میسر ساخت . « (۱)

مگر روزی ابراهیم به دیدن هاجر رفته بود. همین زن که اسماعیل وصل او را به تضرع از خدا خواسته بود ، و به آرزو رسیده بود ، فراز در آمد و به ابراهیم گفت شوهرش به شکار رفته و غایبست . ابراهیم پرسید بر شما روزگار چگونه می گذرد ؟ زن زبان به شکوه گشود و گفت در این وادی غیر زرع به محنت و سختی زندگی می کنیم. ابراهیم را سخن او خوش نیامد از آنکه بر آنچه خدا به او داده بود ناسپاسی کرد. گفت چون شوهرت به خانه بازگشت بگوی پیری به امید دیدن تو اینجا آمد؛ نبودی. و نشان من او را بده و بگوی آن پیر گفت این آستانه را بدل کن که ترا نشاید . « (۲) .

چون اسماعیل باز گشت زنش پیغام پیر مرد بگفت . اسماعیل دانست که پدر او آمده . به زنش گفت : آستانه خانه تویی ، رو که مرا نشایی ، و زنی دیگر شایسته بخواست . سال بعد دگر بار ابراهیم از شام به دیدن پسرش آمد . اسماعیل باز به صید از خانه بیرون رفته بود . زنش به خوشرویی در به روی او گشود و گفت : ای پیر روشندل ، به خانه در آی و بیاسای تا شوهرم باز آید. ابراهیم که رخصت فرود آمدن از ستور نداشت - از آنکه زنش ساره او را سوگند داده بود - بهانه آورد و خواست باز گردد . زن وی را رها نکرد و گفت بر سر و رویت گرد بسیار نشسته و شستن را لازم می نماید . اگر ترسی سوگندت شکسته شود حیلتی سازم . بی درنگ سنگی جست ، بر یک طرف ستور ، زیر پای او نهاد و گفت پا بر این سنگ نه و یک سوی بدن خم نما تا یک طرف سروگردنت را به آب پاک بشویم و چون فارغ گشتم سنگ را به طرف دیگر کشانم تا پای دیگر بر آن نهی و آنطرف ناشسته بشویم . ابراهیم چنین کرد ! و نشان دو قدم او بر آن سنگ ماند چنانکه اثر چیزی در خمیر نقش پذیرد .

ابراهیم از چنان مهربانی شادمان شد . بر چاره گری او آفرین کرد و گفت چون شوهرت باز گشت او را از من سلام کن و بگوی این آستانه نیکو نگهدار که بی بدل است و هرگز چون آن نیایی هر چه بکوشی .

چون اسماعیل از صید باز گردید زن سلام و پیغام پیر و آنچه که در حق او کرده بود باز گفت. اسماعیل شاد گشت و گفت آن پیر پدر من بود. زن از شدت شادی و تعجب فریادی کشید . اسماعیل از آن کار در شگفت شد و گفت: «مگر نظر او به چیزی از بدن تو افتاد؟» ۳ که چنین ناخود آگاه فریاد بر آوردی . گفت نه. فنانم از اینست که او را نشناختم و سزاوار به خدمتش نپرداختم .

باری پس از مدتی خدا ابراهیم را به بنای کعبه امر فرمود . ابراهیم ساره را بدین مژده بشارت داد و گفت اکنون گاه آنست که رشک از دل بسزدائی ؛ با یاران پیش هاجر و اسماعیل رویم و به بنای کعبه پردازیم. ساره که زیبایی و نیروی جوانیش همه کاسته شده بود و حسد از دلش برخاسته بود رضا داد. برخاستند و رفتند. اسماعیل و مادرش از دیدن ساره شاد شدند و به او خدمتها و نیکوییهای بسیار کردند .

بنای کعبه سه سال مدت گرفت . حجرالاسود را که اثر پای ابراهیم بر آن نقش بسته بود ، در آنجا که مقام ابراهیم است به کار نهادند . آنگاه ابراهیم چاه زمزم را کند . پس از مدتی ابراهیم بیمار شد . بیست و پنج روز به رنج اندر بود و سرانجام پس از یکصد و هفتاد و پنج سال زندگی به روز پنجشنبه . . . . . محرم سال . . . . . درگذشت .

### پایان

## شکوه

نه آهی که با ناله سودا کنم !	نه اشکی که جاری به سیما کنم !
نه دستی که از بند پا وا کنم !	نه بالی که بر سوی دیگر برم
نه شوری که تا شعری انشا کنم !	نه سوزی که ساز آورد نغمه ای
پی حظ دل رو به صحرا کنم !	نه حالی که حتی به فصل بهار
چه با این دل نا شکبیا کنم ! ؟	کنون بر سر گور امیدها
چه سازم ؟ توانم که حالا کنم ! ؟	چرا فکر فردا نکردم بوقت
دو دست و دریغادریغما کنم !	بجز آنکه سایم زحرمان به هم



به استاد یغمایی اهدا کنم  
به «مه نامه» نغز یغما کنم  
محمد تقی جعفر زاده  
اصفهان

ولی چاپ این نامه امضا کنم  
یغمائی

سزد این غزل را که شرح دل است  
شکایت ز « نامهربانی » او

من ای دوست ، نامهربان نیستم

دکتر رحیم هویدا

استاد دانشگاه تبریز

## رودخانه قزل اوزن و پل پلدختر\*

### رودخانه قزل اوزن

رودخانه قزل اوزن از ارتفاعات چهل چشمه کردستان سرچشمه گرفته و پس از عبور از منطقه گروس و جذب رودخانه‌های متعدد وارد جلگه خمسه شده و رودخانه‌های زنجان رود و ابهرچای را ضمیمه خود ساخته و بسیر خود ادامه داده و در حدود پلدختر وارد تنگه کوهستانی قافلانکوه شده و از کنار این کوهستان گذشته و نرسیده بشهر میانه رودخانه‌های قرانقور آی دوغوش و هشترود را که بالاخره بمیانه رود می‌پیوندند و از غرب بشرق جریان دارند ضمیمه خود ساخته و در این محل در عرض جغرافیائی ۳۷ درجه و ۲۶ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۵۱ دقیقه طولشرقی بسیر خود ادامه داده و تقریباً در برابر «میانه» بسوی مشرق قوسی زده و از کنار ارتفاعات ماسوله جاریست .

رودخانه پس از گذشتن از کنار آبادیهای متعدد و جذب شاخه‌های زیاد از ساحل راست و چپ در حدود تنگه منجیل روخانه عظیم شاهرود که از ارتفاعات طالقان جاریست بآن پیوسته توأمأ وارد تنگه منجیل شده ، و از این جا بعد سفید رود نامیده میشوند. راجع بنام قزل اوزن در کتب و ماخذ کهن جغرافیا و تواریخ قدیم تا حدود اوایل قرن هشتم هجری مطلبی نیست و نگارنده با مطالعه منابعی که در دسترس داشت در هیچکدام از آنها نام قزل اوزن را مشاهده ننمود و حتی در کتبی مانند جهانگشای جوینی و راحة الصدور نیز که تقریباً تا حدود اواخر قرن هفتم میتوان از آنها یاد نمود نام قزل اوزن ضمن وقایع تاریخی دیده نمیشود و در همه مدارك قدیمه از آن با نام سپید رود اسپید رود ، جوی سپید و اسپید و اسپید رود یاد شده است که ما اینجا بچند فقره از آنها اشاره می‌کنیم ،

۱- این خردادبه در کتاب معروف خود بنام المسالك و الممالك (۲۳۲ هجری) نام این رودخانه را سفید رود قید نموده .

۲- ابوعلی احمد بن عمر بن رسته دانشمند و جغرافیدان ایرانی در سده سوم هجری در کتاب خویش بنام الاعلاق النفیسه اسم این رودخانه را سفید رود نوشته است .

۳- در کتاب حدود العالم نیز که از کتب قدیم و معتبر جغرافیاست و در سال ۳۷۲ هجری قمری نوشته شده آنرا سپید رود ذکر کرده است .

شهاب الدین ابی عبدالله بن یاقوت الحموی متوفی بسال ۶۲۶ هجری قمری در کتاب خود بنام معجم البلدان در توصیف سفید رود چنین مینگارد ،

\* بدینوسیله از محققین و دانشمندان گرامی تمنا دارد چنانچه مطالب مستند و جدیدی راجع بنام قزل اوزن و وجه تسمیه آن در دسترس داشته باشند وسیله گرامی مجله یغما یا مستقیماً اینجانب را در جریان اطلاعات ذیقیمت خود قرار دهند که موجب سپاس فراوان خواهد بود .



(اسپید رود، معناه النهر الابيض، و هو اسم لنهر مشهور من نواحی آذربایجان مخرجه من عند بارسيس و یصب فی بحر جرجان، قال الاصطخری فیہ و اصلی من بلاد دیلم.) (۱)

۵- حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب خود بنام نزهة القلوب (۷۴۰) هجری چنین مینویسد: «آب سفید رود ترکان هولان موران خوانند از جبال پنج انگشت که ترکان بشر پرماق خوانند بولایت کردستان برمیخزد» (۲) همچنین وی مینویسد: «آب میانج از حدود کوههای اورجان برمیخیزد و بر آن ولایت گذشته در میانج با آب هشرود جمع شده بسفید رود میریزد» (۳)

۶- خواجه رشیدالدین فضل الله نیز از این رودخانه بنام هولان موران یاد نموده و در تاریخ مبارک غازانی در بیان عزیمت غازان بصوب بغداد چنین آورده است: «... چهاردهم ربیع الاخر بحدود سرای جومه کورکان رسید و در سنورلق و حدود همدان برف بافراط افتاده بود و سرما بغایت سخت شده و راه بغداد بر آن صوب ممکن نه که توان رفت بدان سبب عزیمت بغداد فسخ نمود و بکنار هولان موران فرود آمد چه آنجا از جمله قشلاغهاست» (۴)

۷- باز در تاریخ مبارک غازان از این رودخانه بنام سفید رود یاد کرده چنین مینویسد: «... و از آنجا شهزاده خربنده و شهزاده ایلدار بخدمت رسیدند و چون بهتان کنار سفید رود آمد امرای دولادای ایداجی و ایلتمور پسر هند و قور با جمعی دیگر به بندگی رسیدند و از آنجا کوچ کرده بیوز آغاچ نزول فرمود ...» (۵)

۸- نسوی صاحب کتاب سیره جلال الدین منکبرنی که آنرا در حدود سده قرن هفتم هجری برشته تحریر آورده و در ذکر حال اتابک ازبک در زمان پادشاهی سلطان جلال الدین چنین توصیف میکند: «... اتفاقاً امیر دكجك سلاحدار مقطع ولایت کبود جامعه بود از ناحیت مازندران بمیانج که از شهرهای آذربایجانست در پی کرد و برکنارجوی سپید ملک نصره الدین را بگرفت و معظم جماعتی که با وی بودند در حباله اسر گرفتار شدند» (۶)

همانطور که معروض افتاد در همه مدارک قدیمه نامی از قزل اوزن برده نشده و از آن یا بنام سفید رود و دوره ایلخانان مغول بنام هولان موران و سفید رود یاد شده است و مسلماً نام این رودخانه تا اواخر قرن هشتم سفید رود نامیده میشد. و نام قزل اوزن از دوره صفویه بآن اطلاق شده است و نام قزل اوزن همزمان با بمیان آمدن القاب قزلباش و امثال آن مصطلح و معمول گشته است.

گرچه فاضل محترم آقای رحیم زاده صفوی در کتاب شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی چاپ تهران سال ۱۳۴۱ شمسی در صفحه ۴۷ در توجیه مفهوم قزلباش از نام قزل اوزن استشهاد نموده و نوشته اند:

- ۱- معجم البلدان جلد اول صفحه ۲۲۱ چاپ مصر سال ۱۳۲۳ هجری قمری
- ۲- نزهة القلوب - مستوفی صفحه ۲۱۷ و ۲۲۴ چاپ لیدن سال ۱۳۳۱ هجری قمری.
- ۳- تاریخ مبارک غازانی تألیف خواجه رشیدالدین فضل صفحه ۱۵۰ چاپ انگلستان سال ۱۳۵۸ هجری.
- ۴- همان کتاب صفحه ۸۴ و یوز آغاچ بین محال هشرود و مراغه بوده است.
- ۵- فعلاً میانه نام دارد و در نزدیکی قزل اوزن واقع شده است.
- ۶- سیرت جلال الدین منکبرنی به تصحیح دانشمندگرا نمایه آقای مجتبی مینوی چاپ تهران صفحه ۲۵ سال ۱۳۴۴ شمسی.

«لفظ قزل در نام رودخانه (قزل اوزون) که در خاک آذربایجان جاریست و در گیلان سفید رود خوانده میشود نیز همان معنی را میدهد که تقریباً مرادف (مردکش) یا به اصطلاح تهرانیها (لوتی کش) است زیرا این رود در قسمت بالا بسیار تند میرود و مرد و مرکب را مینلطانند و میبرد شاید ترکیب (شیراوزن) را با قزل اوزن بتوان مرادف دانست».

استدلال دانشمندان گرامی آقای رحیم زاده صفوی در معنا و مفهوم قزل اوزن مقرون بصواب نیست زیرا معانی شیراوزن و لوتی کش و مردکش هیچکدام از لحاظ مفهوم و ترجمه قزل اوزن از ترکی بفارسی مصداق پیدا نکرده و بلکه کاملاً مغایر و یک استنباط شخصی است نه لغوی و تاریخی. زیرا قزل بمعنای طلا در ترکی و اوزن UZEN بمعنای شناکنده و یا شناور است. و اگر چنین توجیه کنیم رسوباتی که رودخانه با خود حمل میکند و سبب آبادی و حاصلخیزی زمینهای مسیر خود و بالاخره گیلان میگردد بمشابه ذرات طلائی است که در رودخانه شناور است شاید اوقع در نفوس و رساتر تسوجیهات باشد. و یا بهتر بگوئیم از کلمه قزل بمعنای طلا در مفهوم رنگ سرخ و یا طلائی نیز در رنگها استفاده میکنند که در نام قزل اوزن نیز بمناسبت سرخی رنگ آب رودخانه از این کلمه استفاده شده و قزل اوزن بمعنای سرخ رنگ شناور یعنی جاری میباشد که در سایر موارد مانند رودخانه قزل ایرماق بکار رفته است. و از طرفی اگر متن عبارت کتاب نزهة القلوب حمدالله مستوفی را که با تحشیه و تصحیح دانشمندگرامی آقای دکتر دبیر سیاقی چاپ و منتشر شده است قبول نمائیم (۱) بدین مضمون: «مراغه از اقلیم چهارم است... حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه باشد اکثر اوقات آنجا درزانی باشد ولایتش شش ناحیت است: سراجو و بناجون و دیزجرود و گاودول و هشتروود و بهستان و انگوران و قزل اوزن».

شاید رودخانه بلحاظ عبور از کنار این آبادی قزل اوزن نامیده شده است زیرا انگوران فعلاً جزو شهرستان زنجان بوده که انگوران بماء نشان تبدیل شده است از بخش قزل اوزن نامی در تقسیمات کشوری جزو شهرستان مراغه یا شهرستان زنجان دیده نمیشود و شاید در اثر حوادث و رویدادهای تاریخی نام این آبادی نیز تغییر یافته باشد.

### پل پلدختر

پل پلدختر بر روی رودخانه قزل اوزن در مدخل ارتفاعات قافلانکوه تقریباً در ۲۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر میانه در آذربایجان شرقی بنا شده است.

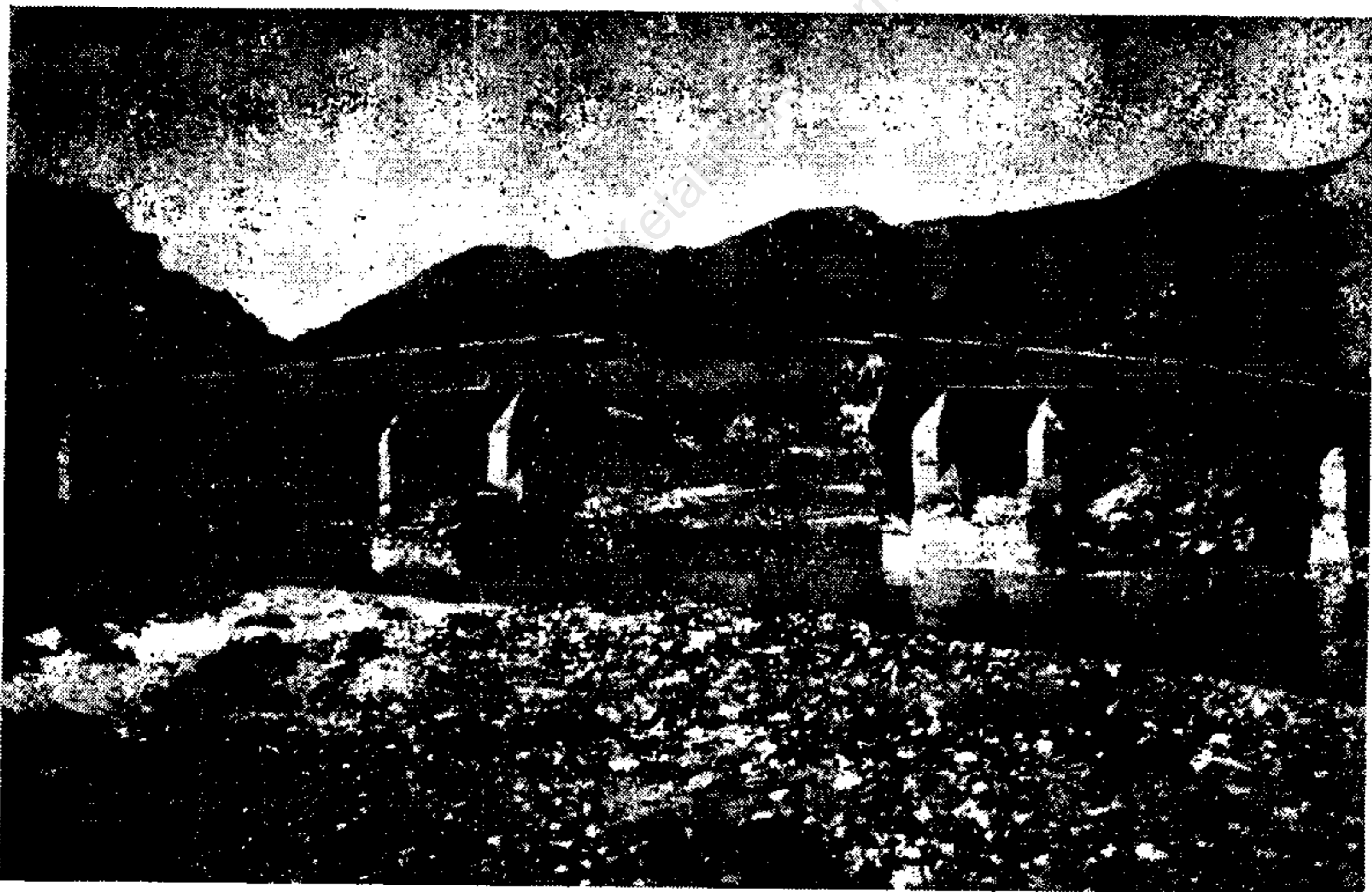
این پل بمناسبت این که بر سر راههای اران و ارمنستان و بردعه و طرابوزان واقع شده و بر سر شاهراه بازرگانی - جلفا - پاکستان و هندوستان و شوروی و ترکیه است اهمیت بسیار مهم مواصلاتی - تجارتنی و سوقالجیشی داشته و دارد چنانکه موقعیت ممتاز این پل همیشه مورد نظر سلاطین و امراء و فرماندهان لشکرها بوده کسانی که میخواسته اند قشون خود را بفلات آذربایجان و یا به خمه و یا به عراق عجم و یا به بغداد و شامات و یا بشرق فلات سوق دهند. بهمین جهت است اغلب سیاحانی که از آذربایجان عازم داخله فلات ایران بوده اند ناچار از کنار

۱- کلمه قزل اوزن در نزهة القلوب به تصحیح مرحوم لستر نیچ چاپ لیدن نوشته نشده است و در نزهة القلوب به تصحیح آقای دکتر دبیر سیاقی در صفحه ۹۹ چاپ تهران سال ۱۳۳۶ نوشته شده است.

این پل گذشته و در سفر نامه‌های خود بدان اشاره نموده اند مانند شاردن ، مادام دیولافوا ، و سایرین . تاریخ بنای پل به تحقیق معلوم نیست و کتیبه‌ای هم که دایر به بنای پل در یکی از پایه‌های پل موجود بوده سائیده شده و متن آن از بین رفته است . ولی دانشمند فقید ایران شناس و ایراندوست شادروان پرفسور پوپ از قول آ. هوتوم شیندلر A. Houtum Schindler که آن کتیبه را خوانده است چنین مینویسد :

«شاید زیباترین پل موجود در ایران همان باشد که بر روی رودخانه مواج قزل اوزن کند (۱) بسته‌اند . . . . . تاریخ بنای پل باواخر قرن پانزدهم میرسد اگرچه مصالح ساختمانی آنرا میشود بدوره‌های اخیر دانست .»

سنگ بنای پل تاریخ احداث آنرا (۱۴۷۵ - ۱۴۸۴ ؛ ۸۸۸ هجری) نشان میدهد ، گرچه خواندن آن برای کتیبه شناسان مشکل است . اسم بنا (معمار) و حاکم حامی او چنین ثبت شده : حاجی عباس بن الحاج محمود بن - محمد بن العباس القزوینی و محمد روان ؛ بن عمان القزوینی .



### پل پلدختر

دهانه وسطی این پل هنگام عقب نشینی متجاسرین و ورود قشون مرکزی برای جلوگیری و تأخیر از ورود قشون دولت مرکزی بوسیله متجاسرین خراب شده است .

۱- مقصود مرحوم پروفسور پوپ قزل اوزن بوده و قزل اوز کند صحیح نیست .

سنگ بنای دیگری تاریخ مرمت پل را بوسیله شاه بیگم (بانو) سال ۱۵۱۷ (۹۲۳ هجری) نشان میدهد. (۱) این تاریخ بوسیله A. Houtum Schindler خوانده شده و نام حامی را نیز خوانده و این کتیبه از نظر ناخوانی و عدم ارتباط موضوع در بناهای تاریخی بی مانند است. آقای مینوی که از روی تصاویر کار میکرده نظرشیندلر را تأیید و اسم بنا را نیز خوانده است. (۲)

با احترام فراوان به نظریه دانشمند فقید پروفیسور پوپ بنظر نگارنده بنای پل یا در دوره سلطنت غازانی که دوره عمران و آبادیهای بیشمار بوده بعمل آمده و یا در زمان سلطنت سلطان محمد خدا بنده و آغاز عظمت و آبادی سلطانیه و رواج و پیشرفت شهر تاریخی تبریز این پل بی افکنده شده است که در هر حال اظهار نظر محققین و دانشمندان این مسأله را روشنتر خواهد ساخت.

هنگام پیشروی قشون مرکزی و عقب نشینی قوای متجاسرین در آذرماه ۱۳۲۵ یکی از دهانه‌های این پل برای جلوگیری از پیشرفت قشون مرکزی بوسیله مواد منفجره خراب گردیده و عکس مقابل نمایانگر این واقعه تاریخی میباشد.

۱- تاریخ تعمیر کتیبه موجود فعلی ۹۳۳ هجری است.

۲- کتاب A survey of Persian Art تألیف مرحوم پروفیسور پوپ جلد سوم صفحه

۱۲۳۴ چاپ انگلستان.

# نیما

مجله ماهانه ادبی، هنری، تاریخی

مدیر مؤسس: حبیب نیما

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

سردبیر: بانو دکتر نصرت تجربه‌کار

(زیر نظر هیئت نویسندگان)

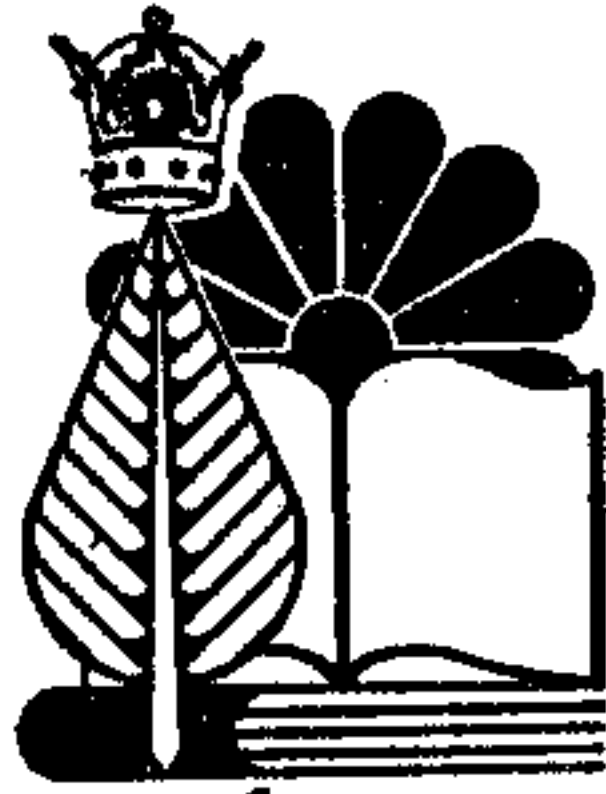
دفتر اداره: شاه آباد - خیابان ظهیرالاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه در ایران: سی تومان - تك شماره سه تومان

در خارج: سه لیره انگلیسی

# برای کتابخوانان و کتابجویان :



آثار بنیاد فرهنگ ایران

تقویم الصحة

تصنیف ابن بطالان بغدادی به عربی

( وفات ۴۴۴ هجری )

ترجمه فارسی

از مترجمی نامعلوم در قرن هفتم

هر کس طالب اطلاعاتی دقیق و عمیق درباره این کتاب نفیس باشد باید مقدمه دکتور غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه مصحح کتاب را بدقت و تأمل بسیار مطالعه کند .

تألیفات و مقالات و آثار دکتور یوسفی همه گواه بر تبحر و استقصاء و وفور علم و وسعت اطلاعات و روشنی طبع و استعداد اکتسابی و موهبت خدادادی اوست . اما مقدمه بی نظیر این کتاب که بحد نهایت موشکافی و کنجکاوی ودقت است، و مطالعه مأخذ و مطابقت متون عربی و ترجمه های اروپائی و فارسی، و دشواریهای طبع در آن توضیح شده چیز دیگری است و شنیدن کی بود مانند دیدن و دریافتن .

موضوع کتاب در فواید و خواص ما کولات و مشروبات، از گیاهان و میوه ها و جز اینها از نظر طبی است، با شرح عقاید طبیبان معروف و اختلاف آراء آنان، و توضیح هر موضوع، و از لحاظ ادب و فرهنگ مشتمل است بر اصطلاحات و لغات اصیل فارسی که مسلم می دارد پیش از رواج اصطلاحات طبی اروپائی، ادب و فرهنگ ایران در این زمینه نیز تا چه حد غنی و مایه دار و بی نیاز بوده است.

شیوائی متن کتاب را که نمونه آن را دکتور یوسفی در مقدمه آورده جز با مطالعه سرتاسری کتاب نمی توان دریافت ، آنچه را باید در نظر داشت و ستود فهرست هائی است

که مصحح در پایان کتاب تنظیم فرموده مخصوصاً فهرست داروها و خوردنی‌ها ، و فهرست لغات و ترکیبات فارسی معادل اصطلاحاتی که در عربی و لاتین است که فرهنگستان ایران باید امتنانی خاص داشته باشد .

نکته دیگر که مصححین هر چند در فن خود بصیر باشند اهمیت آن را بدشواری درخواهند یافت ، تنظیم جدول‌های گوناگون و درهم کتاب است که در صفحات چاپی باید روی هم قرار گیرد و برای تنظیم و تصحیح این جداول است که ناگزیر شده‌اند قسمتی از کتاب را در طهران و قسمتی دیگر را در مشهد بچاپ برسانند ، و قطع کتاب هم از نظر چاپ همین جداول بسیار مناسب انتخاب شده .

در زیبایی ظاهری کتاب از حیث چاپ و حروف و تجلید و کاغذ چیزی نباید گفت که در برابر معنویت و عظمت متن تمام این مزایا ناچیز می‌نماید .

به بنیاد فرهنگ ایران از انتشار چنین کتابی با ارزش و اصیل باید تبریک گفت و مخصوصاً از این که دکتر یوسفی را برای تصحیح برگزیده چون بی‌هیچ انزاع چنین خدمتی را دیگری از عهده بر نمی‌توانست آمدن .

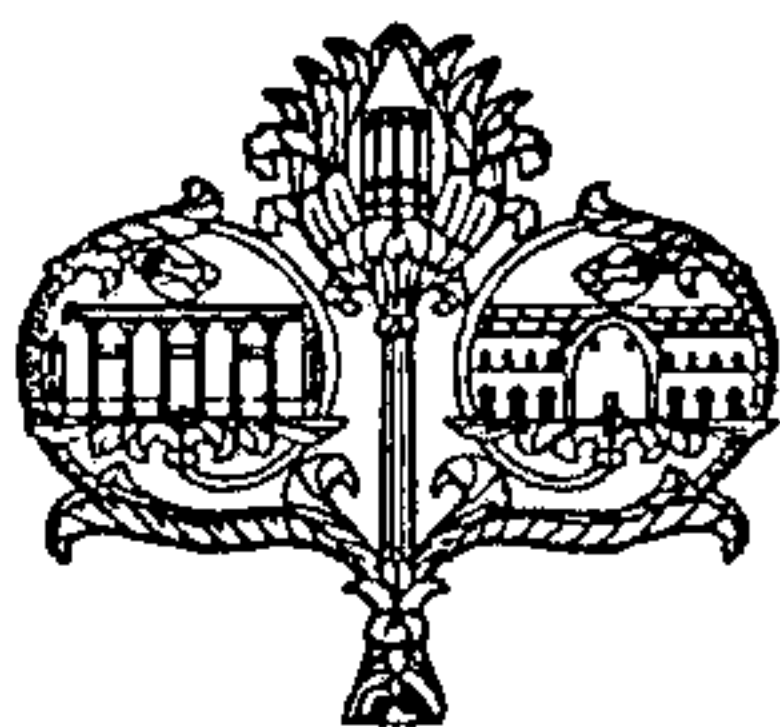
## تکنولوژی و توسعه اقتصادی

### ترجمه دکتر غلامرضا کیانپور

سیزده تن از علمای معروف اقتصادی امریکا سیزده مقاله در مواضع گوناگون از قبیل : جمعیت - آب - غذا - انرژی - ترکیب - توسعه اقتصادی - نقش آموزش و پرورش و نظایر این مطالب نوشته‌اند که مجله Scientikic American امریکا بصورت کتاب منتشر کرده است. این کتاب بسیار مفید را دکتر غلامرضا کیانپور ( استانداریالت اصفهان ) با عباراتی لطیف و بلیغ ترجمه فرموده و شرکت سهامی کتابهای جیبی با کاغذ و چاپ مرغوب با نقشه‌ها و گرافیک‌های رنگین بقطع وزیری انتشار داده است .

تحصیلات و سوابق تجربی مؤلفینی که همه از استادان دانشگاه‌ها هستند در پایان کتاب توضیح شده .

از دکتر کیانپور که با همه گرفتاریها به ترجمه چنین کتابی توفیق یافته می‌باید علما و دانشمندان اقتصادی کشور سپاسگزاری کنند و مجله یغمارا همین سعادت بس که در سپاسگزاری شرکت می‌جوید . بهای کتاب شانزده تومان است ، در همه کتابفروشی‌ها .



## سلسله اشارات انجمن امارتی

### وقف نامه ربع رشیدی

از گفتار خوارزمی در مفاتیح العلوم و حمزه اصفهانی در التنبیه علی حروف التصحیف و ابن الندیم در الفهرست برمی آید که گروهی از دبیران در آتشکده ها به کار نویسندگی موقوفات و خیرات و مبرات می پرداخته اند. پس مسأله وقف در ایران پیش از اسلام نیز مطرح بوده است .

در اسلام هم به مفاد آیه « و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض » به خیرات جاریه تشویق شده و خبری نقل کرده اند که « من بنی الله بناء یا وی الیه غریب او عابر بعثه الله یوم القیامة علی نجیبة من در . . . » ( ص ۱۲ همین وقف نامه ) و « المرء فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس » ( ص ۱۶ ) و گفته اند که پیامبر اسلام فرمود: « اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث : صدقة جاریه و علم ینتفع به ، و ولد صالح یدعوله » ( ص ۱۹ ) و « مبیع یجری العبد اجرهن و هو فی قبره : من علم علما ، او بی مسجدا ، او کری نهرا ، او نبط عینا ، او غرس غرسا ، او ورث مصحفا ، او ترک ولدا صالحا یدعوله » و اینگونه کارهای نیک را مصداق سخن پیامبر دانسته اند که « من سن سنة حسنة فله اجرها من عمل بها » ( ۲۰ ) .

این سنت پسندیده در میان مسلمانان رواج داشته و شواهد بسیاری بر آن داریم .  
مأمون عباسی را گویا بتوانیم نخستین کسی بدانیم که به تقلید از مدرسه جندی شاپور و با مشورت با دانشمندان ایرانی مانند سلم مترجم از زبان فارسی و سهل و سعید فرزندان هارون را نسوی دشت میشانی بصری در ایجاد بیت الحکمة که خود آکادمی و دانشگاهی بشمار می آمده است در راه وقف بر علم و دانش و کتاب گام نهاده است . او در بنیاد گذاردن خزینه الحکمة خود بایستی از گنجینه های زیر ایوان مدائن نمونه گرفته باشد . (داستان جاویدان خرد) .

عضدالدوله در بنیاد گذاردن بیمارستان و خزانه الکتب و خلفای فاطمی مصر و اموی

اندلس در ایجاد بیمارستان و دورالحکمة و دورالعلم و وقفها که بران کرده اند همان سنت پسندیده را اجرا داشته اند .

یعقوب بن کلس وزیر یهودی شیعی شده فاطمیان و ابونصر شاپور اردشیر وزیر بوییان از بنیاد گذاران دارالعلم هستند .

بهترین نمونه در این گونه نیکوکاری نظام الملك طوسی است که مدرسه ها بنام خود در شهرها ساخته و موقوفاتی برای آنها معین کرده است . او در سال ۴۶۲ در بیت النوبة بغداد نزد وزیر و قضات و عدول دستور داده است که وقفیه مدرسه نظامیه بغداد را بنویسند و بر آن گواه باشند . درآمد این مدرسه در سال ۱۵۰۰۰ دینار و درآمد مدرسه نظامیه اصفهان ۱۰۰۰۰ دینار بوده است . کتابخانه مدرسه نظامیه بغداد شش هزار مجلد کتاب داشته است . خود نظام الملك در سال ۴۸۰ يك بار در این مدرسه و يك بار در جامع المهدی آمده و برای دانشجویان و استادان و مردم دیگر حدیث املاء کرده است .

ناصر خلیفه عباسی و مستنصر خلیفه عباسی و مسعصم خلیفه عباسی مدرسه و کتابخانه بنیاد گزارده بودند .

نورالدین محمود اتابك زنکی در دمشق مدرسه ساخته و کتابخانه ها بران وقف نمود . نوبت به غازان رسید و او در ۶۹۷ در شنب غازان کاخ و سرایی ساخت و در تبریز و بغداد بیست و يك جایگاه نیکوکاری که آنها را ابواب البر میخوانده اند بنیاد نهاد و تولیت آنها را به رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر داده است . هر يك از اینها را وقفیه ای بوده است در طوماری بایك دیباچه . بنوشته خود رشید در این وقفیه (ص ۳۲۷) نسخه ای از آن طومار هم باید همراه وقفیه رشیدی باشد .

غازان دستور داده بود که از وقفیه ابواب البر اوهفت نسخه بنویسند و قضات و علماء آن را تسجیل کنند . یکی را به متولی موقوفات بسپارند و یکی را به مکه بفرستند و سومی را در دارالقضاء تبریز بنهد ، چهارمی را در دارالقضاء بغداد نگاه بدارند . سه تای دیگر را نزد بزرگان شهرها بگذارند . قضات بغداد و تبریز بایستی هر چند گاه درباره وقفیت آنها از نوحکم کنند و بر آن گواهان بر گیرند و هر قاضی که تازه بر مسند می نشست نخست بایستی آن وقفیه را تسجیل کند . در این ابواب البر غازی گذشته از چند بنیاد نیکوکاری بیت الکتب نیز بود و بیت القانون یا آرشیو و بایگانی دیوان باج و خراج هر يك با کارکنان آنها .

رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر نیز به پیروی از پادشاهان غازان در ربع رشیدی بقاع الخیر ساخته بود ( گذشته از مسجد جامع رشیدی کوی شش کیله تبریز ) . این بقاع عبارت بودند از مسجد و دارالحفاظ و خانقاه با مجلس بر گزارى سماع صوفیان و دارالمصاحف و کتب الحدیث و بیت التعلیم و دارالضیافة و دارالمساکین و دارالشفاء و آب گیر و گرمابه و شیلان خانه و جایگاه دستگیری بی نوایان و رسیدگی به کار بردگان .

او دستور داده بود که وقف نامه ای به نام « الوقیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان شرایط امور الوقف و المصارف » که همین وقف نامه باشد در پنج نسخه بنویسند و این اثر جز « رساله خیرات جاریه رشید » است که مفصل نوشته است . چه آن گویا رساله ای در



بارۀ وقف و صدقات و قواعد آن بوده است .

متولی این وقف خود رشید بوده و پس از اوفرزندانش به تفصیلی که در این وقفیه دیده میشود . متولی بایستی همواره آن را بخواند و به تسجیل قضات تازه به روی کار آمده برساند و گواهان آنها بران گواهی دهند درست مانند وقفیه غازانی .

تاریخ این وقفیه ۷۰۹ و ۷۱۰ است تا ۷۱۳ و چندین تسجیل از قضات و دانشمندان عصر دارد و تسجیل‌های ۷۵۰ و ۷۸۵ و ۸۰۱ و ۸۰۹ و ۸۱۰ هم در آن دیده می‌شود .

رشید در شهرهای دیگر مانند یزد و همدان و بسطام و جاهای دیگر شهر تبریز نیز از این بنیادهای نیکو کاری داشته بوده است و هر يك وقفیه شرعی مسجل جدا گانه ای داشته‌اند . گویا این وقفیه‌ها هم «درذیل وثیقه و ققیات جامع المبرات و فهرست الخیرات رشیدیه نوشته شده » است .

او در این وقفیه دستور می‌دهد که آثار و تألیفات او را که نه پاره است در هفت قسم و در جدولی نهاده است هر ساله بر « کاغذی بسیار نیکو به قطع حال بزرگ بغدادی به خطی پاک درست مذهب » بنویسند و با « مجلدی ادیم » نگاه بدارند .

غازان و رشید گویا از ما مون و جانشینانش و خلفای اموی اندلس و خلفای فاطمی مصر و عضالدوله و وزرای خاندان بویه مانند شاپور اردشیر و خاندان فاطمی مانند یعقوب بن کلسس یهودی برتر آمد و تنها به بنیان گذاردن يك آکادمی یا دانشگاه و مدرسه و کتابخانه و بیمارستان بس نکردند ، بلکه می‌خواستند شهری نو دارای هر گونه مظاهر تمدن بسازند .

در مکاتبات رشیدی اگر چه در صحت آن شك است وصفی از ربع رشیدی هست . همچنین از بیمارستان سلطانیه و داروخانه همدان . در آن آمده است که در دو کتابخانه پهلوی گنبد (رشیدی) هزار مصحف نهاده شد تا وقف ربع رشیدی باشد و چهارصد نسخه آن به زر نوشته شده است و ده نسخه نوشته یاقوت و ده نسخه نوشته ابن مقله و بیست نسخه نوشته احمد سهروردی و بیست نسخه نوشته بزرگان و پانصد و چهل و هشت نسخه به خط روشن خوب با شصت هزار مجلد کتاب علمی و تاریخی و ادبی که از کشورهای دیگر آورده شده است .

همچنین در آن آمده که ربع رشیدی بیست و چهار کاروان‌سرای بزرگ دارد و پانصد دکان و سی هزار خانه دلکش و چندین گرمابه خوش و حانوتها و طاحونه‌ها و آسیابها و کارخانه‌های شربافی و کاغذ سازی و رنگرزیخانه و دارالضرب . هنرمندان و دانشمندان شهرها و کشورها را از چین تا شام بدانجا آوردند که در آنجا کار کنند .

باری شرایط نگاه داری هر يك از بنیادهای خیر در این وقفیه به تفصیل آمده و از آنها نکته‌های جالبی از رهگذر تاریخ اجتماعی ایران میتوان بیرون کشید .

وقف نامه رشیدالدین گویا برای وقفهای عمده‌ای که بعدها در ایران می‌شده است نمونه بوده است ، مانند وقف نامه سه دیه بیدگل و کاشان و هراسکان و مختص آباد مورخ ۱۵ رمضان ۷۰۳ که خود خواجه رشید بر آن گواهی نوشته است . همچنین وقف نامه ابوالمفاخر یحیی باخرزی مورخ ۷۲۶ که در آن گویا به پیروی از آثار خواجه رشید نوشته شده است

که هر کس می‌تواند از کاغذ و سیاهی و قلم وقف نسختی از او را در الاحباب و فصوص الاداب باخرزی را برای خود بنویسد با بنویسند. این وقف نامه هم در ۱۲۹۶ تعمیر و مرمت شده است.

جامع الخیرات رکن‌الدین ابوالمکارم محمد یزدی مورخ ۷۳۳ تا ۷۴۸ در باره بنیادهای نیکوکاری او است در یزد از مدارس و خانقاه و رباط و دارالسیاده و دارالحديث و بیت الادویه و دارالشفاء و دارالکتب و مصالح الرصد و مصنعه و کمک به بردگان، درست مانند کارهای رشید. او مدرسه عصمتیه در اصفهان ساخته است دارای دارالحديث و بیت الادویه با دارالادویه و دارالکتب که در همین جامع الخیرات از آن یاد شده است.

اسناد آستانه درویش تاج‌الدین حسن ولی در نیاک لاریجان آمل که تاریخ آن از ۸۳۲ آغاز میشود در باره بنیادهای نیکوکاری اوست. در این روستا مانند دطاق سرا و برف چال و نان سالیانه و جز اینها. در کشور عثمانی مرادخان عثمانی در ۸۵۰ و زغنوس پاشا در ۸۶۶ و همسرش نفیسه خاتون در ۸۹۷ و شمس‌الدین سید بخاری در ۸۷۴. و اسحاق پاشا در ۸۹۲ وقفیه دارند که از توجه آنها به رفاه عمومی و نشر علم حکایت میکند.

مسجد میرعمادکاشان را هم وقفیه ایست مورخ ۸۷۷ امیر علی شیرنوازی در وقفیه مدرسه اخلاصیه نیز نوشته است که سرهرسی سالی آن را از سر نو نویسانند و پس از مقابله با سجلات قضات بیارایند. ابوالفتح محمد شیبانی خان و پسرش ابوالغازی محمد تیمور - بهادر خان در سمرقند مدرسه‌ای ساختند و کتابها بر آن وقف کردند. در وقفیه آن آمده است که باید در هر ده سالی آن را نزد حاکم و شیخ الاسلام واقضی القضاة ببرند و از روی آن از نسخه‌ای بنویسند و به توقیع و مهر آنها برسانند و گواهان تازه‌ای بر آن بگیرند و متولی باید آن را به فرمان روایان نشان دهد تا از آن آگاه گردند.

در وقفیه رشیدی گفته شده که کتابهای وقفی را نباید جز با گروی سنگین باندازه بهای کتاب از کتابخانه بیرون برد و جز با گروی به اندازه دو برابر بهای آن نمی‌توانند از ربع رشیدی بیرون برند و از خود شهر تبریز هم نباید بیرون برده شود.

میرزاسید حنای جامی در وقفیه که بر آستان رضوی در ۱۱۰۷ کرده است امانت کتاب را محدود کرد به سه ماه آنها با اجازه و رسید.

شاه سلطان حسین صفوی در وقف نامه نسخه‌ای از کتاب دعای صباح و مساء که به خط آقاجمال خوانساری است و مورخ ۱۱۱۲ نوشته است که کتابدار باید آن را در جای جداگانه‌ای بگذارد و تنها با اجازه شاه و دانشمندان میتواند آن را به عاریت دهد.

دور نیست در این دو وقفیه هم از محدودیتهای وقفیه رشیدی پیروی کرده باشند.

باری از این وقف نامه میتوان از چندین رهگذر بهره‌گیری کرد زیرا که:

۱- طرز خط آن يك دوره از تحول خط فارسی را بما نشان میدهد.

۲- انشاء آن روش نویسندگی رشیدالدین و دیوانیان او را روشن میسازد و با آن

میتوانیم در باره مکاتیب رشیدی درست داوری کنیم.

۳- روش وقف نامه نویسی آن زمان را با این سند و سجلات آن می‌توانیم دریابیم.

- ۴- وضع زبان فارسی و پیوند آن با زبان عربی در آن زمان با این سند تا اندازه ای آشکاد میشود .
- ۵- روش اداری و دیوانی در نگاهداری بنیادهای خیر آن زمان با تفصیلی در این سند دیده میشود .
- ۶- در آن به بسیاری از اصطلاحات دیوانی و درباری متداول برمیخوریم .
- ۷- انواع هدفهای وقف و صدقات جاریه از آن بخوبی روش میگردد .
- ۸- این سند تا اندازه ای نماینده وضع زندگی مردم عادی است .
- ۹- در تدوین تاریخ اجتماعی ایران و تطور برخی از نهادهای اجتماعی مانند آموزش و پرورش علمی و دینی و عرفانی و بهداشت و پزشکی و برده داری این وقف نامه خود سند گویایی است .
- ۱۰- این سند برای جغرافیای ملی شهر و روستاهای تبریز و یزد و جاهای دیگر و نامگذاری آنها خود مدرك روشنی است .
- ۱۱- نکته های تاریخی بسیاری از این سند بدست می آید و از سجالاتی که در آن هست بنام بسیاری از دیوانیان و دانشمندان آن زمان برمی خوریم و میتوانیم این نامهارا با آنچه که در مکاتیب رشیدی و آغاز توضیحات رشیدیه آمده است بسنجیم و از این راه هم درباره مکاتیب قرائنی مخالف یا موافق بدست بیاوریم .
- ۱۲- تحول و تملك عمومی و خصوصی رقبات این وقف با این سند بدست می آید .
- ۱۳- وضع کشاورزی آن زمان با این سند از جهاتی هویدا میگردد .
- ۱۴- نکاتی درباره وضع مالی و پولی و وزن و مزدکار از آن میتوان بدست آورد . انجمن نیکوکار آثار ملی که با نظر استاد اجل جناب آقای مجتبی مینوی و دانشمند گرامی آقای ایرج افشار این وقفیه را پس از بدست آوردن عکس چاپ کرده است و اصل آن را هم به دانشگاه تبریز واگذار خواهد کرد به بهترین وجهی سفارش خود رشیدالدین- فضل الله وزیر را عمل کرد . زیرا او دستور داده بود که پنج نسخه از آن بنویسند همچنانکه غازان گفته بود وقفیه او را در هفت نسخه بنویسند . این نسخه ها در واقع وقف است و به ملکیت کسی در نیاید و قابل تملك کسی نیست و تصرف و ید هم در اینگونه اسناد مذهبی و دولتی که آنها را واقفان برای عموم مردم تدوین کرده اند دلیل ملکیت شخصی نیست . پس انجمن آثار ملی با این عمل نیکوکارانه خود سندی را به مالک واقعی آن که عموم مردمند از چشمدین راه واگذارده است . جزاهم الله عن العلم خیر الجزاء .
- از خاندانی که این سند ملی را از دست برد حوادث تا اندازه ممکن نگاهداری کرده اند باید سپاس گزار بود . امیدواریم که اوراق دیگر این اسناد که نطعاً سالها پیش بگواهی نسخه نونویس کتابخانه ملك ( گویا از آن محمد علی تربیت ) در تبریز وجود داشته است پیدا شود و با همت انجمن شریف آثار ملی نشر گردد .

محمد تقی دانش پژوه

## نقد و تحلیل حول المنجد فی الاعلام

کتابی است در ۱۷۶ صفحه از انتشارات دانشگاه اصفهان که تازه منتشر شده و برای کسانی که جهت حاشیه نویسی از کتاب «المنجد» و قسمت اعلام آن استفاده می کنند بسیار سودمند است .

مؤلف کتاب آقای دکتر کمال موسوی استاد یار دانشگاه اصفهان پیش از این نیز کتابی به نام «فرهنگ روز» تألیف کرده است مشتمل بر آن دسته از لغات عربی که این روزها در روزنامه‌ها و رادیوهای عربی به کار می رود و به معنای اصطلاحی جدید یافتن آنها در کتابهای لغت قدیمی غیر ممکن است. آن کتاب نیز جایش در زبان فارسی خالی بود و از جایزه سلطنتی هم بهره مند شد .

در کتاب حاضر مؤلف اشتباهات و اغلاط فراوانی را که در اعلام المنجد آمده است نشان داد و در بسیار جاها علاوه بر این غلطگیری ، با رجوع به منابع گوناگون فارسی و عربی ، مطالبی را در تأیید نظر اصلاحی خود آورده است که خواننده را از آنها فواید بسیار حاصل می شود.

برای آنکه خواننده بهتر از کار مؤلف آگاه شود ، بعضی ، از غلطهای المنجد را که مؤلف اصلاح کرده است در کنار کلمه درست آنها (در داخل پرانتز) می آورم .

### ۱- از اسامی جغرافیایی

آذری (آذری، زبان آذربایجان) - استراباز (استراباذ) - جرجان با فتح جیم اول (جرجان) - بابول (بابل) - بارقوروش (بارفروش) - بدخشان برون کهکشان (بدفشان) - بسطام با ضم با (بسطام) - بوروجیرد (بروجرد) - افغنستان (افغانستان) - خوی (خیوه) - خازرون (کازرون) - قرم (قم) - شیر (شینز) - عورنق آباد (اورنگ آباد) - برجند با فتح یا (بیرجند) .

### ۲- از کلمات عربی و فارسی و فرنگی

یزن بن مهلب (یزید بن مهلب) - جعفر صدیق با تشدید (امام جعفر صادق) - زورواستر (زرادشت) - بروزنامه (برزنامه) - بهمن با ضم با و میم (بهمن) - فولفغانغ (ولفغانغ) - بلد صناعی (بلدصناعیة) - الجواهر المکنون فی صدق الثلاثة فنون (.. فی صدف..) تاریخ جهان شاه (تاریخ جهانگشا) - حافظ آبرو (حافظابرو) - حبیب السیار (حبیب السیر) حمیدی با ضم حا و فتح میم (حمیدی صاصب مقامات) - سفینائی اولیا (سفینة الاولیاء) - درد با فتح دال و را (درد) - تهذیب المنطق و القلم) - (..والکلام) - عمار بن یسار (..یسار) سیبهر (سبهر، سپهر) - ستان (بوستان سعدی) - غولستان (جلستان، گلستان سعدی) - مهتار

(مهر) - شاهریار (شهریار) - شیدی ملا (ملاشیدا) - درغام (ضرغام) - خرزمی (خوارزمی) قومانی (فومنی) - تاریخی جیلان (تاریخ جیلان) - الك نصر (ایلك نصر) - عرفی با فتح عین (عرفی) - علمانیة = Laicisme با کسر عین (علمانیة با فتح عین) - غلشنی با ضم عین و لام (غلشنی، گلشنی) - فرهد (فرهاد) - الفصل فی .. با فتح فا و سکون صاد نام کتاب این- حزم (الفصل با کسر فا و فتح صاد) - قاسمی انور (قاسم انوار) - قاعانی و قعانی (قآانی) کتابی پریشان (کتاب پریشان، پریشان) .

### ۳- انواع غلطهای دیگر

- ۱- زردشتیان مقیم هند را با زبانهای فرنگی Parsis یعنی پارسیان می گویند و حرف S آخر کلمه علامت جمع است . درالمنجد این کلمه به صورت نا مفهوم بارسیس آمده است.
- ۲- در لغت «پولی» ولفگانگ پاولی اتریشی را که مدتی در سوئیس تدریس می کرده است سوئسی خوانده است .
- ۳- در ماده «تالش» نوشته است که جزئی از گیلان واقع در جنوب بحر خزر و متعلق به روسیه است .
- ۴- ابن ابی الحدید سنی معتزلی را از ادبای شیعه نوشته است .
- ۵- «دهقان» را مردمی معنی کرده است که در بلوچستان و جنوب افغانستان زندگی می کنند و به زبان فارسی سخن می گویند .
- ۶- به کج اندیشیهای نویسنده المنجد درباره نامیدن خلیج فارس به صورت خلیج عربی ، آقای دکتر موسوی مفصلا با استناد به منابع قدیم فرنگی و عربی جواب داده است (صفحات ۳۸-۴۹) ؛ و نیز چنین است در مورد دانشمندان ایرانی همچون رازی و ابن سینا و بیرونی و غیره که صاحب المنجد آنان را عرب خوانده و نویسنده کتاب مورد بحث آنچه در این باره لازم بوده گفته است . و نیز چنین است در مورد سلطان محمود غزنوی که در المنجد نام او ضمن فاتحان عرب آمده است .
- ۷- مؤسس نظامیه بغداد را ابواسحاق شیرازی نوشته است .
- ۸- شیرازی و صدرالدین را که مقصود از هر دو ملا صدراي معروف خودمان است دو کس تصور کرده و در این دو ماده دو شرح حال آورده است .
- ۹- و نیز چنین است در دو ماده «عمر بن الليث الصفاری» ( بدون واو پس از عمر ) و «اللیث عمرو بن الصفار» .
- ۱۰- در ماده «فروخی» (فرخی) ترجمان البلاغه را دیوان او خوانده است .

\* \* \*

برای اطلاع بیشتر خوانندگان باید بگویم که اکثر این غلطهایی که در المنجد پیدا شده ، در درجه اول نتیجه کم سوادى مترجمان از منابع فرنگی است و در درجه دوم از بیدقتی در خواندن اسامی بدان صورت که مستشرقان کلمات خارجی را بنا بر قراردادی به حروف لاتینی برمیگردانند حاصل می شود . به تازگی در یکی از روزنامهها ضمن اخبار نام

شهری به نام «ماراس» در ترکیه آمده بود که این همان «مرعش» است که دارندگان نام خانوادگی «مرعشی» در سرزمین ما فراوانند. چندی پیشتر در ضمن گزارش حفريات باستانشناختی سیستان از محلی به نام «کالاهی نو» سخن رفته بود که چیزی جز «قلعه نو» نیست و مترجم بیسواد و بیدقت آن را بدان صورت درآورده بود.

در تبدیل حروف مصوت و صامت عربی و فارسی (و دیگر زبانهای غیر اروپایی) میان خاورشناسان قراردادهایی هست از جمله اینکه فتحه و ضمه و کسره را با *u* و *o* و *i* نشان می‌دهند و اگر روی این حرف خطی افقی باشد علامت *آ* و *او* و *ای* است و همین سبب می‌شود که مثلاً آدم بیدقتی «بهمن» را «بهمان» بخواند یا بروجرد را «بوروجیرد».

دیگر اینکه چون فرنگیها عموماً اصواتی معادل با همزه و عین ندارند، به جای آنها نیم دایره کوچکی بالاتر از محل دیگر حروف قرار می‌دهند که اگر کشادگی آن به طرف راست باشد علامت عین است و اگر به طرف چپ باشد علامت همزه. کمسوادی و توجه نکردن به همین قاعده ساده است که نویسندة المنجد و نظایر او مثلاً «اورنگ آباد» را «عورنگ آباد» بخواند و به صورت عربی شده «عورنقا باد» ضبط کند.

و نیز برای آنکه نشان داده شود چگونه مختصر کردنهای بیقاعده سبب پیداشدن غلطهای بزرگ می‌شود، در دوسه غلطی که آقای دکتر موسوی از المنجد گرفته بیشتر دقیق شدم و به دایرة المعارف اسلام که ظاهراً مهمترین مرجع نویسندگان المنجد بوده است رجوع کردم و آنچه حاصل این رسیدگی بوده چنین است:

۱- در ماده «اشنه» (به فتح الف و نون) نوشته است که «بخش و شهری در آذربایجان است و از آثار آن کلیسای سرکیس و باخوس در نزدیکی ملطیه است که مسلمانان و مسیحیان هر دو آن را محترم می‌شمارند».

در دایرة المعارف اسلام چاپ اول درباره همین کلمه که درست به صورت اشنوی امروزی آمده، مقاله‌ای است در ۱۰۳ سطر به قلم مینورسکی. در ضمن این مقاله گفته شده است که نام آرامی آن اشنخ و اشنه بوده است و نیز اشاره‌ای کرده است به این که سابقاً در اشنو مسیحیانی زندگی می‌کرده‌اند و یکی از این اشخاص کلیسای سرگیوس و باکخوس را در نزدیکی ملطیه (ترکیه) بنا کرده بوده است.

۲- در ماده بدخشان المنجد آمده است که در تاجیکستان شوروی است و کرسی آن فیذ [کذا] آباد.

در دایرة المعارف اسلام چاپ جدید نزدیک ۵۰۰ سطر درباره بدخشان نوشته شده و در آنجا آمده است که آن قسمت از ناحیه بدخشان که لعل معروف از آن به دست می‌آمده اکنون جزو تاجیکستان است و خود بدخشان و مرکز آن فیض آباد جزئی از افغانستان است.

۳- در ماده «استرآباد» المنجد آمده است که «این شهر را به علت وجود سنیانی که مورد ظلم قرار گرفته بودند دارالمؤمنین نامیده‌اند».

این نام دارالمؤمنین، چنانکه می‌دانیم، از نامهای جدید است و هیچ ربطی به شیعه و سنی ندارد. بلی در دایرة المعارف اسلام، ریچارد فرای نویسندة مقاله استرآباد، حدس

زده است که دادن لقب دارالمؤمنین به استرآباد شاید به علت وجود سادات فراوان در این شهر بوده است و مترجم المنجد سادات را سنیان خوانده و ستمکشی آنان را از خود افزوده است .  
۳- در دایرةالمعارف اسلام ، ضمن شرح حال یغمای جندقی نوشته است که در اشعار خود کلمات عربی زیاد به کار نمی برده و در بعضی از نامه هایش مصر بوده است که تنها کلمات فارسی را استعمال کند .

این گفته در المنجد به این صورت تحریف شده است که یغمای جندقی را دیوانی است که اشعار آن منحصرأ با کلمات فارسی و خالی از عربی سروده شده است .

\* \* \*

امیدوارم این طول و تفصیل در معرفی کتاب ، اولاً سبب آن باشد که پژوهندگان عربیدان کتاب نفیس آقای دکتر موسوی را فراهم کنند و از آن استفاده ببرند ، و ثانیاً مترجمان از منابع فرنگی در مورد کلماتی که ریشه شرقی دارد و به خط فرنگی نوشته شده ملاحظه بیشتری داشته باشند تا یکی دو غلط از این قبیل ها که در آثارشان دیده می شود سبب آن نباشد که خوانندگان آثارشان اصلاً از توجه به آنها منصرف شوند .

## قتل عام ارمنیان

### در دوران سلاطین آل عثمان

نوشته اسماعیل رائین - مصور و چاپ مرغوب - بها هجده تومان - در کتابفروشی ها .

### صهیونیسم در فلسطین

تصنیف صبری جریس عربی از تبعه اسرائیل . ترجمه منوچهر فکری ارشاد . بامقدمه ای از الی لوبل فرانسوی .

تألیفی است تحقیقی و مفید . از انتشارات طوس . بها ده تومان .

### آن سوی چشم انداز

مجموعه ای از آثار نظمی کاظم سادات اشکوری به سبک نو . بنگاه نمونه - طهران - بها چهار تومان .

### بیدل شناسی

در احوال و اشعار شاعر معروف افغانستان عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ . ق)  
تألیف یوهاند غلام حسن مجددی افغانی - عموم اهل ادب و شعر می باید این کتاب را بخوانند و نگاه دارند . ( جلد اول انتشار یافته و جلد دوم هم دارد . )

#### تصحیح

صفحه	۱۴۰	سطر	۲۷	قسم
	۱۴۷	۴	۳	نالها

## ورق آفر کتاب

لقد الوجه بعينه فان ذواياكل با حرمنا بعدة قوا غدا لاجل خروالسان قوس  
من سانه ومعنى الله في تحرير هذا الكتاب حسب ما قصدته ملاحم الكلام لخدم  
انه خير موفق ومعين تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه وودائق الفراع من  
كاسه - يوم الثلثا الثاني عشر من شهر جمادى الاولى سنة اثنى عشر  
على يد المد الصوف محمد بن محمد الطوسي معونه

اصح المد الاحوال  
المرور التريباري  
نظر الكلي  
في صنفه

## دو اثر نفيس تاريخى

اول كتاب تحرير اقليدس بخط استاد ابوالبشر خواجه نصيرالدين طوسى كه  
صفحه آخر آن عكس بردارى شده و از نظر ميگذرد داراي ۵۲ صفحه در اندازه ۱۶ X ۲۰  
دوم - شرح جلد چهارم از قانون ابو على سينا تأليف محمود بن ضياء الدين مسعود  
مصلح كازرونى ملقب به قطب الدين شيرازى دائى شيخ مصلح الدين سعدى شيرازى كه از اعظم  
قرن ششم بخط خود تحرير نموده است .

دو كتاب فوق فعلا در اختيار مدير كتابخانه خيام محمد على ترقى ميباشد كه از قرار  
گفته خودشان كتاب تحرير را قريب ۳۰ سال است نگاهدارى كرده و نسخه شرح قانون مدت  
كوتاهى است در اختيار دارد .

در ۲۰ سال قبل مرحوم مدرس خيابانى مؤلف ريحانة الادب در جلد دوم ضمن شرح  
حال خواجه صفحه آخر كتاب را عكس بردارى و براى زينت كتاب خود مورد استفاده قرار  
داده است .

مجله **ينما** اين دو كتاب منحصر به فرد از آثار مهم گران بهاي كشور است و بجاست  
در يكي از مؤسسات فرهنگى نگاهدارى شود .

مجله **ينما** از جناب محمد على ترقى (كه از نيكان و خير خواهان و پيشروان صنف  
كتاب فروشان و رئيس اين قوم است) استجازه كرد كه وسيله انتشار اين خبر ادبى و موجب  
آگاهى اولياء امور فرهنگى و كتابخانه هاى مهم كشور گردد .





## *Persian Heritage Series*

*Published under the auspices of UNESCO  
and the Pahlavi Foundation.*

604 Kent Hall  
Columbia University  
New York, N. Y. 10027

**Editors:**

E. Yarshater  
Columbia University

**Advisory Council:**

I. Gershevitch  
University of Cambridge

G. Lazard  
University of Paris

G. Morgenstierne  
University of Oslo

B. Spuler  
University of Hamburg

G. Tucci  
University of Rome

T. C. Young  
Princeton University

DASHTI, ALI

IN SEARCH OF OMAR KHAYYAM, by Dashti. Translated from the Persian with an introduction and a new rendering of the quatrains by L.P. Elwell-Sutton 1972.

Spring, 1972 \$11.00s

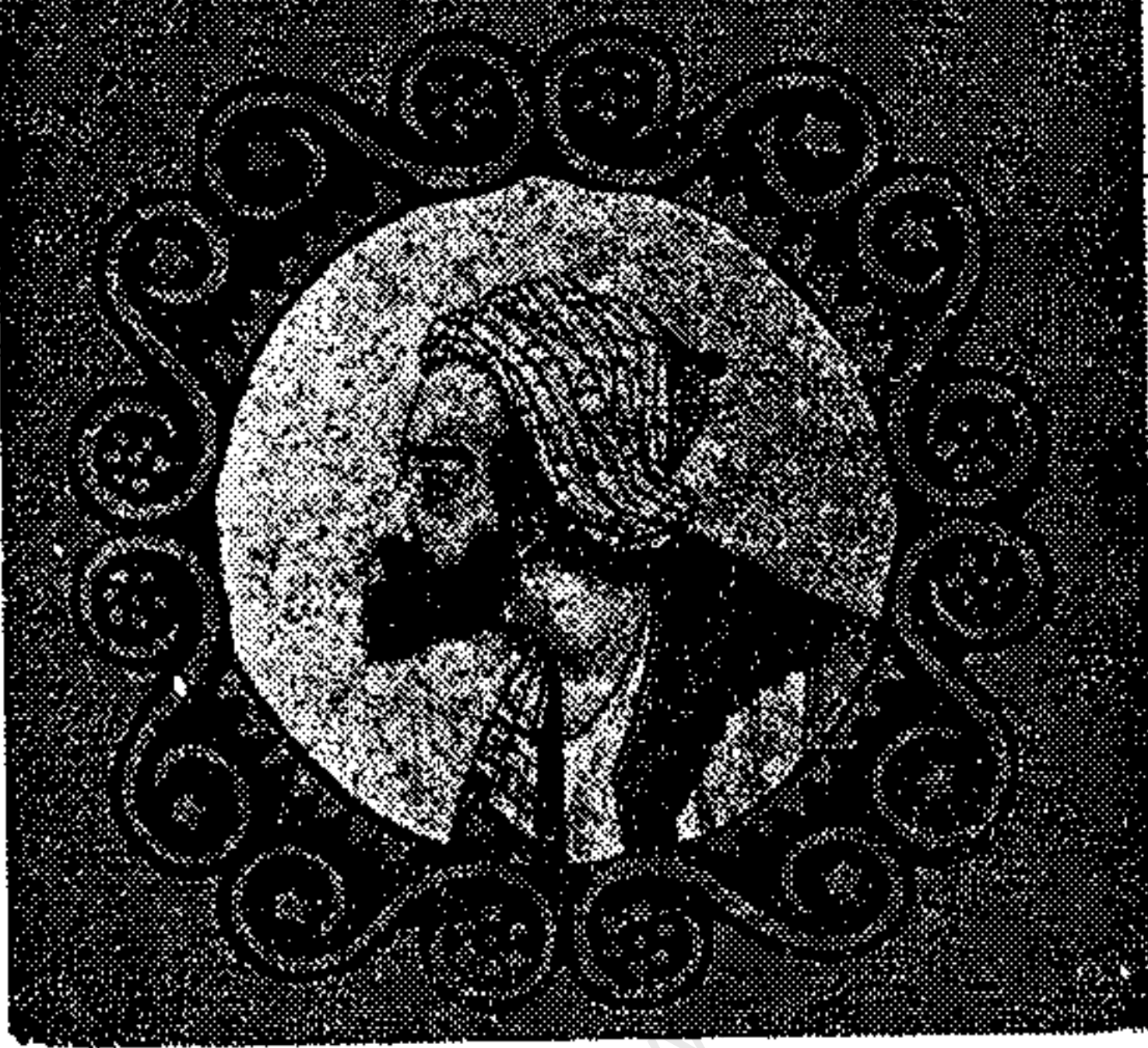
(Persian Studies Monographs)

One of the definitive volumes of Khayyam studies, and the first by a Persian writer to be made available in English. Dashti addresses himself directly to the primary problem concerning the poet's work: there is no conclusive evidence to prove which of the many quatrains attributed to Khayyam are authentic. The author therefore constructs a likeness of the poet from references found in the works of writers of his day or immediately after, and from those of Khayyam's own works on philosophy, mathematics, and astronomy whose authenticity is unquestioned. Using this portrait as a touchstone, Dashti draws up a list of some hundred quatrains which are in keeping with the poet's character and which are given in this volume in a new translation by Mr. Elwell-Sutton that is both elegant and accurate. In the last part of the volume, Dashti approaches his subject from an even more imaginative point of view as he skillfully throws new light on the nature of Khayyam's religious and philosophical beliefs.

# in search of Omar Khayyam

## ALI DASHTI

Translated by  
L. P. ELWELL-SUTTON



### ترجمه نامه صفحه مقابل

در جستجوی عمر خیام ، از علی دشتی ترجمه از فارسی با مقدمه و ترجمه جدیدی از رباعیات او توسط الول ساتن . یکی از کتابهای قطعی در تحقیقات مربوط به خیام و اولین کتابی است که توسط یک نویسنده ایرانی نوشته شده و به انگلیسی برگردانده شده است .

دشتی مستقیماً به مسئله اولیه که همان اثر شاعر باشد می پردازد : هیچ دلیل قانع کننده ای در دست نیست که ثابت کند کدام یک از رباعیات بیشماری که به خیام نسبت داده شده واقعاً از اوست ، بنابراین مصنف بر- اساس اطلاعاتی که در آثار نویسندگان معاصر خیام یا اندکی بعد از عصر او آمده و بر مبنای مطالبی که از آثار

خود خیام در فلسفه و ریاضیات و نجوم بدست می آید و صحت انتساب آنها به خیام مسلم است تصویری از شاعر بدست می دهد . با استفاده از این تصویر به عنوان یک معیار ، دشتی فهرستی از صد رباعی که با روحیات شاعر وفق میدهد بدست میدهد و این رباعیات در این مجلد مجدداً توسط الول ساتن ترجمه شده که ترجمه ای هم عالی است و هم دقیق و جامع .

در قسمت اخیر کتاب ، دشتی با یک دید بسیار تخیلی به موضوع می پردازد و با مهارت پرتو جدیدی بر مذهب خیام و اعتقادات فلسفی او می اندازد .



## جردهای از زلال

منتخبی است از آثار منظوم و منثور فارسی تألیف دکتر محمد دامادی استاد یار دانشگاه جندی شاپور .  
این کتاب مشتمل است بر نمونه‌ای از آثار نظم و نثر نویسندگان و شاعران معاصر از هر گروه و هر طبقه ، چنانکه نخستین قطعه منظوم از دکتر مهدی حمیدی است و دومین قطعه از فروغ فرخ زاد ، اما در انتخاب قطعات سلیقه به کار رفته است . چاپ و کاغذ کتاب نیز در کمال زیبایی است و تصور می‌رود برای تدریس در دبیرستان‌ها مناسب باشد .  
بها بیت و پنج تومان است در همه کتاب‌فروشی‌ها .

## تاریخ تذکره‌های فارسی

### جلد دوم

تألیف احمد گلچین معانی

از انتشارات دانشگاه طهران

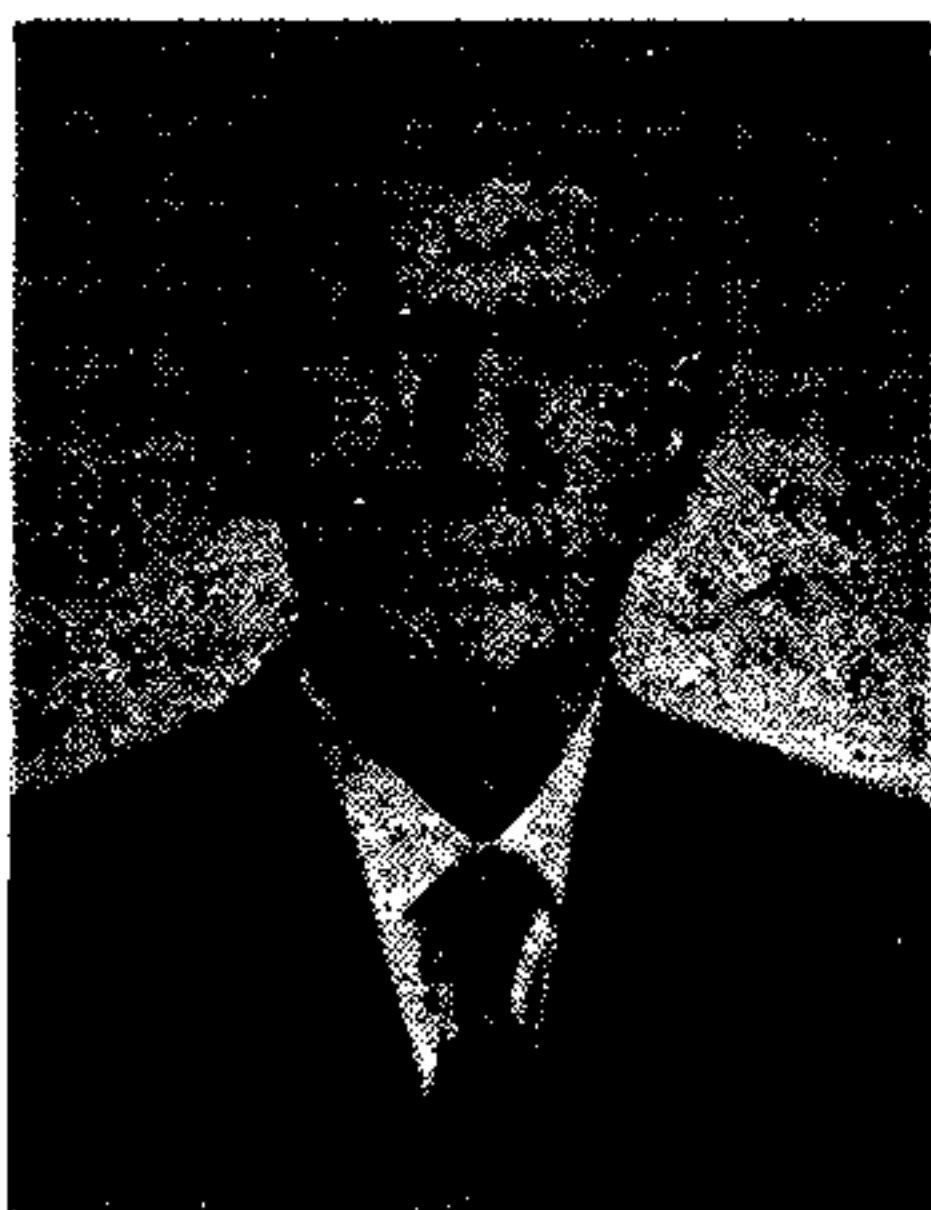
جلد اول این کتاب قبلاً در سال ۱۳۴۸ منتشر شده با دریافت جایزه سلطنتی و این مجلد دوم است در ۱۰۲۸ صفحه به قطع وزیری . تدوین تذکره‌های فارسی فهرست‌وار ، شرح مزایا و درجه اعتبار و شناساندن مؤلفین هر یک از آنها ، کاری است بی سابقه بحد تصنیف ، و این خدمت را کسی تعهد تواند کرد که از معلومات و تحقیقات ، و کنجکاوی‌ها ، و از فهرست نسخ کتابخانه‌ها ، اطلاعاتی جامع داشته باشد ، و ذوق و استعداد و طبع شعر نیز . استاد ارجمند احمد گلچین معانی دارای همه این صفات است که همت و عشق و علاقه را هم بر آن‌ها باید افزود ، و اگر گفته شود که دیگری چنین خدمتی عظیم را از عهده بر نتواند آمد گزافه نیست . این تألیف از آثار خوب این عصر است .  
توفیق استاد گلچین را از خداوند تعالی مسئلت دارد .

## پیام

از انتشارات مدرسه عالی ترجمه است که به اهتمام دکتر آریانپور کاشانی دانشمند عالی مقام بزبان فارسی و انگلیسی منتشر می‌شود . و مطالعه آن برای دانشجویان بسیار مفید است .

توفیق استاد محترم را در این خدمت ادبی و فرهنگی آرزومندیم .

## وفات اصغر یغمائی



اصغر یغمائی کارمند بازنشسته وزارت پست و تلگراف در خور به عارضه سکته درگذشت .

او به کارهای کشاورزی اشتغال داشت و فرزندان بیرومند تربیت کرد که همه لیسانس و دانشمندانند . روز دوشنبه اول خرداد ۱۳۵۱ مجلس ترحیم وی در خانقاه صفی تشکیل یافت و حضرت دکتر مهاجرانی در فضیلت تقوی و پرهیزکاری بسا بیاناتی گرم و مؤثر و عبرت آموز حاضران را متنبه فرمود، در این مجلس استادان و دانشمندان و خویشاوندان دور و نزدیک حضور داشتند

تلگرافها و نامه ها نیز در تسلیت رسیده و مخصوصاً جناب هویدا نخست وزیر با دانش و فرهنگ با لطفی خاص دودمان یغما را مورد عنایت قرار داده اند . از همگان سپاس داریم و جز دعا گوئی پاداشی نداریم . خداوند تعالی رفگان همه را غریق رحمت فرماید .

## وفات سید فضل الله قاضوی

سید فضل الله قاضوی فرزند مرحوم حاج سید میرزا جعفر فرزند مرحوم حاج سید میرزا قاضی خور و بیابانک در قرن گذشته که پدر بر پدر از علما و قضاة شرع مطهر بودند در اواخر اردی بهشت ۱۳۵۱ از جهان درگذشت .

ازین خانواده ارجمند عالمانی مجتهد چون حجة الاسلام حاج سید محمد قاضوی و حجة الاسلام حاج سید جعفر قاضوی دامت برکاتهما به شیوه و روش پدرانشان در اقامه



احکام الهی زینت بخش منبر و محراب اند، و در جنوب طهران سکونت دارند . اللهم و فقهم .

از مجموعه کتابخانه  
اقتصاد

آشنایی با علم

منتشر شد: از لودویک، ایچ. مای

اصول علم سیاست

ترجمه اقتصادا  
علی صغریه ایتنی

از: موریس دوورژه ضی  
ترجمه ابوالفضل فا







منتشر می شود: از: شوادران

نفقت خاموشان  
وقدرتهای بزرگ

ترجمه عبدالحسین شریپیان  
از: ریپون آرون

مکلف فکر جامع شناسی

ترجمه باقر پروهام





شرکت سهامی کتابهای جیبی  
تهران، وصال شیرازی، شماره ۲۸



از: جان بی. واترمن  
**سیری در زبان شناسی**  
ترجمه فریدون بدره‌ای

از: رابرت ا. هال  
**زبان شناسی**  
ترجمه دکتر محمد رضا باطنی

از: هانس یورگن آیبرنگ  
**دست‌های دست**  
**در روان شناسی**  
ترجمه دکتر ایرج نیک‌آئین

شرکت سهامی کتابهای جیبی

تهران، وصال شیرازی، شماره ۲۸





شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تلفن ۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

تهران

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمه ملی تهران

تلفنخانه اداره مرکزی : ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیرفنی : ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان :

۲۴۸۷۰ - ۲۳۷۹۳	تلفن	تهران	آقای حسن کلباسی
۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹	«	«	آقای شادی
۸۲۲۰۸۴ و ۵ و ۶	«	«	دفتر بیمه پرویزی
۸۲۹۷۷۷	«	«	آقای شاهگلدیان
۲۱۷۶ - ۲۷۹۷	«	آبادان	دفتر بیمه ذوالقدر
۳۵۱۰	«	شیراز	دفتر بیمه ادیبی
۳۹۳۲۵۸ - ۳۱۸۲۱۲	«	تهران	دفتر بیمه مولر
۸۲۳۲۷۷ و ۸	«	«	آقای هانری شمعون
۸۳۱۸۱۷	«	«	آقای علی اصغر نوری
۸۲۲۵۰۷ - ۸۲۴۱۷۷	«	«	آقای رستم خردی

آنژلیکا

**ANGELICA**

از

لئو فررو

**LEO FERRERO**

نمایشی در سه پرده

ضمیمه بیست و پنجمین سال مجله ادبی یغما

---

۱۳۵۱ شمسی هجری



## یادآوری

خوانندگان ادب پژوه و دانش جوی مجله ادبی یغما از آن پس که چند صفحه مقدمه را مطالعه فرمودند ارزش و اهمیت این اثر نفیس را درمی یابند و نیازمند توضیحی بیش نخواهد بود.

از مترجم دانشمند که با لطفی خاص چنین اثری لطیف را به خوانندگان مجله یغما اهدا می فرماید سپاسی بی کران داریم.

در هر شماره چند صفحه از این کتاب بیرون از صفحات اصلی ضمیمه مجله می شود و مشترکین محترم می توانند بعداً اوراق آن را از مجله در آورند و بصورت کتاب تجلید فرمایند.

تکرار گفته M. M. Degard را لازم می داند که :

« در این پیس تبلیغات و ضد تبلیغات سیاسی وجود ندارد... »  
مجله یغما

## مقدمه

نمایشنامه‌ای که اینک ترجمه آن بخوانندگان تقدیم میشود یکی از آثار نویسنده - ایست که در بجهوحه جوانی یعنی در ۳۰ سالگی درحادثه اتومبیل درگذشت . نام نویسنده لئو فررو Leo Ferrero و نام پدرش گوگلیلمو فررو Guglielmo Ferrero بود ، گوگلیلمو- فررو نویسنده و تاریخ نویس نامداری بود که علاوه بر مورخ بودن در دوران درخشندگی مجله ایلوسترسیون غالب سرمقاله‌های آن مجله را مینوشت .

این خانواده اصلاً ایتالیائی بودند . لئو فررو که محققاً یکی از نوابغ روزگار بوده پیش از آنکه درجهان شناخته گردد و آثاری را که شروع بنوشتن کرده بود بپایان برساند ، دچار حادثه نابهنگام پی معنی گردید که به بهای جانش تمام شد . نمایشنامه پس از مرگ او در پاریس به روی صحنه آمد ، کارگردانی نمایشنامه را ژرژ پتیوئف کارگردان بسیار مشهور بعهدہ گرفته بود ، و خود او نقش اصلی یعنی نقش رلاندو را بازی کرد .

این نمایشنامه در ۱۹۳۳ که دوران گسترش مرام‌های جدید در اروپای غربی بود نمایش داده شده و انتقادگران تئاتر و نویسندگان بزرگ مانند برکسون و والری و دیگران از آن ستایش کردند .

هانری برکسون Bergson که شاید شناخته‌ترین و بزرگ‌ترین فیلسوف نیمه قرن بیستم فرانسه بود درباره این رساله مینویسد :

«هنگامیکه «آنزلیکا» را خواندم دچار تأثر عجیبی شدم زیرا که پی بردم که جهان با مرگ لئو فررو مردی را که جنبه شاعری و فیلسوفی در نهادش آمیخته شده بود از دست داد ، لئو فررو یکی از ارواح برگزیده بود که هر وقت از جهان وجهانیان نومید میشویم ، ناچار بیاد او و امثال او میافتیم .»

پل والری که میان نویسندگان و شاعران نیمه قرن بیستم هنوز هم بالاترین مقام را دارد درباره «آنزلیکا» مینویسد :

«این نمایشنامه که بصورت عجیبی شفاف و عمیق تلخ و سبک است درهن تأثیر فوق‌العاده کرد ، بنظرم آمد که حداکثر معنی با حداقل گفتار و توضیح بیان شده و حقائق مسلم و اصلی زندگی بصورت اشکال وهمی و افسانه‌وار نمایش داده شده است .»

پیرسیز P. Scize که در آن دوره یکی از بزرگ‌ترین انتقادگران تئاتر بود در روزنامه «کومدیا» نوشت :

«تماشاخانه ماتورن Mathurins با تجلیل از خاطره نویسنده فقید این پیس ، درحقیقت از خودش تجلیل کرده . آنزلیکا وصیت و ایسین روح بلند پرواز نویسنده‌ای جوانمرد و جوانمردگ است . این اثر لئو فررو درست درهنگامی که آزادیها بمیمیرد فریاد اعتراض روح سرکش اوست که شاید آخرین فریاد آزادگان باشد .»

هانری بیدو Bidou در روزنامه تان Temps که در آن روزگار یکی از چند روزنامه مهم اروپا بود نوشت :

« آفرین بر پیتوئف که بقصد بزرگداشت خاطرۀ لثوفررو این پیس را بروی صحنه آورده است . لثوفررو در بحبوحۀ جوانی درگذشت ، و با درگذشت او امیدهای فراوان خاندان او و دوستان و خوانندگانش همه برباد رفت . در این نمایشنامه نویسنده جوان عقائد خود را دربارهٔ جهان آنچنانکه از جوانی پراز شور و عواطف انسانی و تلخکام از بازیهای زندگانی ، انتظار میرود بیان کرده است . لثوفررو آزادی را میخواهد ولی نتیجه گیری کتابش بسود زورگویان است . تودۀ مردم را دوست میدارد ولی لوحۀ دردناکی از بی‌همتی و حماقت آنان را برای ما ترسیم میکند ، آزادی را که محبوب اوست بصورت دختری سبک‌سر و دورو و ناستوار مجسم میسازد . دربارهٔ فرومایگانی که دردستگاه حکومت رخنه کرده‌اند بحث میکند ولی سرانجام میگوید که همانها در همهٔ ادوار بر سرکارها خواهند بود . لثوفررو قهرمانی می‌آفریند که یوغ بردگی را می‌شکند و مردم را رهائی میبخشد ، ولی عاقبت آن قهرمان بدست همان کسانی که برای حمایت از آنان قیام کرده بود کشته میشود. »

موریس مارتین دو گارد M. M. degard نویسندهٔ بسیار مشهور میگوید ....

« در این پیس که نوشته‌های ژیرودو Giroudoux را پیاد می‌آورد ، تبلیغات و ضد تبلیغات سیاسی وجود ندارد ، نویسنده نمیخواهد هیچ اصلی را ثابت کند و نتیجه‌ای که میگیرد اینست که مردم آرزوی آزاد زیستن و آزاد مردن را دارند ولی بمحض اینکه آزادی بدست آورند خودشان سبب میشوند ، که بازیافتۀ خود را دوباره گم کنند .... نویسنده این رساله نه بسود فاشیسم و نه بزیمان آن سخن میگوید ، این نمایشنامه بیننده و خواننده را به افدیشیدن و امیدارد و افکارش را در بلندیها به پرواز در می‌آورد. افکاری که گاهی تلخ و گاهی شیرین است .... این اثر تصویر سرنوشت اندوهبار آدمیان است که در هر جبهه بچنگند ، بیچارگانی هستند و بهر حال محکوم بشکست‌اند. »

کولت Colette که بزرگترین نویسنده زن فرانسه در نیمه اول این قرن است میگوید :  
... پاره‌ای از گوشه‌های این نمایشنامه آهنگ گفتار شکسپیر را پیاد می‌آورد ولی خویشاوندی نزدیکتری میان بازیگران آنژلیکا با بازیگران پیس‌های موسه وجود دارد . . . در این کتاب اشخاصیکه نقش برعهده دارند گاهی حقیر و گاهی بزرگوار ، گاهی گذشته پرست و گاهی داش منش و توده گرای هستند ، کسانیکه همیشه و در همه جا عوامل اصلی تراژدی فرمانروائی بر مردم را تشکیل میدهند. »

نویسنده دیگری میگوید :

« این نمایشنامه شبیه نمایشنامه‌های دیگر نیست و شبی که ما در تماشای آن گذرانیدیم همانند شبهای دیگر نبود . تماشاگری که بر روی صندلی تئاتر مینشیند ، هنگامی که وارد تالار میشود از راه نرسیده فشاری در دل خود حس میکند و چشمانش اشک آلوده است ، تماشاگر يك موجود زنده محقری است که بر سر خاک مرده ای رفته ، مرده‌ای که هنوز خاک ، کورش را بکلی نپوشانده و از میان خاکها یکباره فریاد انسانی را که در

باره سر نوشت خونین آدمیان و آزادی پیوسته مشکوک آنان ، پرسشهایی دارد شنیده میشود...  
تماشاگر از خود میپرسد کجا هستیم و در پاسخ با دستکاه دولت و گروهی که هر وضعی که  
در جهان پیش بیاید یعنی امروز هر روز ، خواه نزدیک و خواه دور بردگانی بیش نیستند ،  
روبرو میشود ...»

\*\*\*

در پایان این مقدمه ناچار است توجه خواننده و یا ( بیننده ) را به چند نکته مهم  
معطوف دارد :

۱) زبان تئاتر که غالباً مخلوطی است از نثر ادبی و زبان گفتگو در ایران یکسره  
نشده ، و در زبان فارسی که شایستگی بیان زیباترین و لطیفترین عواطف انسانی و اندیشه-  
های شاعرانه را دارد ، هنوز نویسندگان و مترجمان نمایشنامه‌ها برای مطالب ساده و  
گفتگوهای عادی زبان مشرکی بوجود نیاورده‌اند .

در زبانهای خارجی زبان ادبی با زبانی که طبقه تماشاگران تئاتر ، یعنی طبقه باسواد  
و روشنفکر ، با آن سخن میگویند فرق زیادی ندارد . در نثر ادبی و کتابهای رمان و  
قصه‌های کوتاه نویسنده میتواند بدون اینکه خواننده با اصطلاح سکندری بخورد و تغییر طرز  
بیان را حس کند ، پس از بحث‌هایی که جنبه‌های عمومی و کلی و حتی فلسفی دارد به گفتگو  
در باره مطالب عادی زندگی مانند کارهای آشپزخانه و چیدن میز و اتومبیل سواری و غیر  
آن پردازد در صورتیکه در زبان فارسی برای شعر و نثرهای ادبی يك نوع زبان اشرافی  
وجود دارد که برای بیان موضوع‌های عادی زندگی نمیتوان بکار برد و اگر نویسنده نیازمند  
بحث در باره مطالب مربوط بزندگی روزانه بود مجبور است با زبان اختراعی روزنامه‌ها و  
ادارات که در زشتی و بی‌بندوباری آیتی است متوسل گردد .

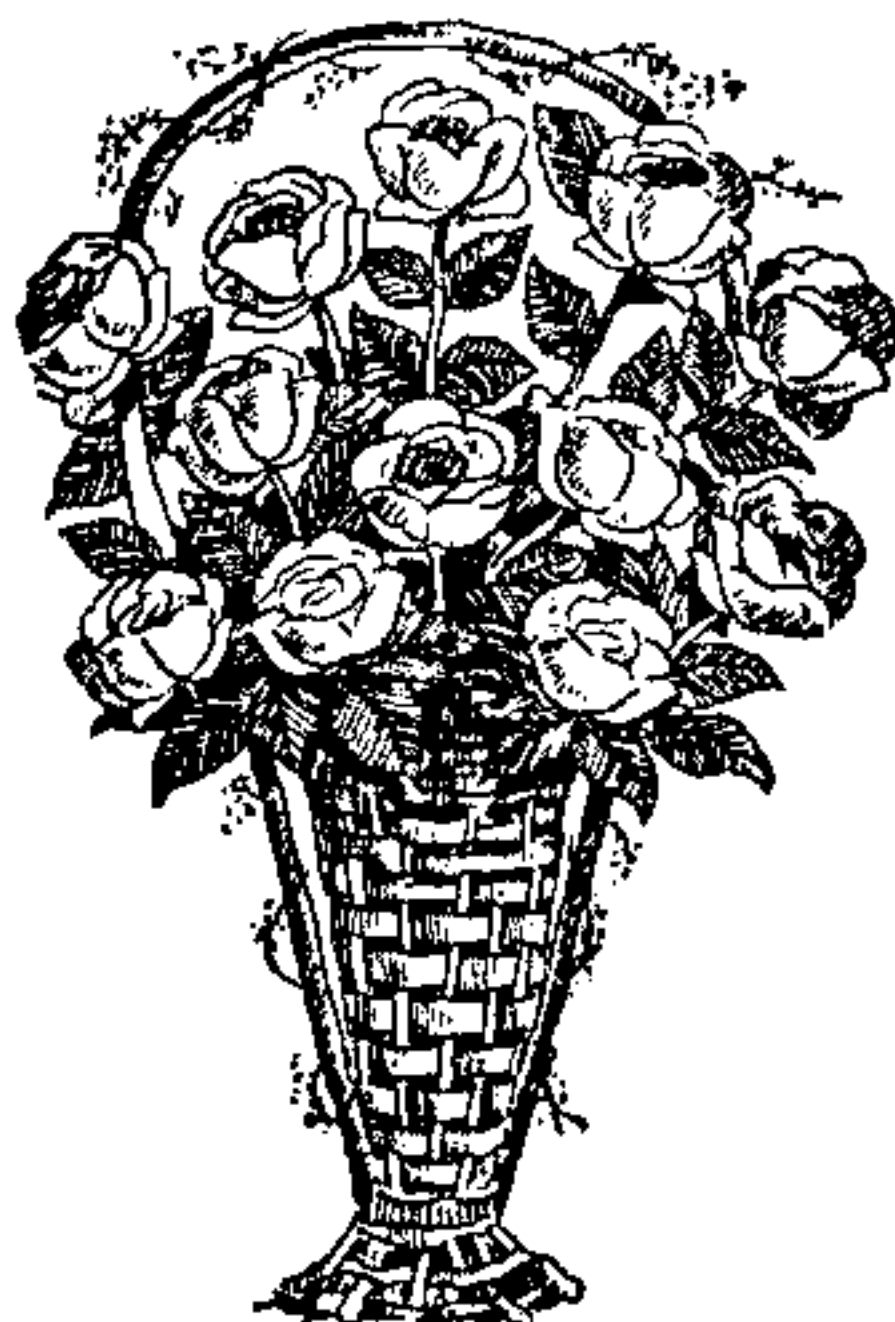
بهر حال مترجم این نمایشنامه که بدشواری کار واقف است کوشش کرده است که لحن  
گفتگوها و جملاتی که بکار میبرند با شخصیت گویندگان سازگار باشد و از طرف دیگر  
از بکار بردن عبارات عامیانه که غالباً رساتر از عبارات کتابی است برای اینکه تا حدی  
سبک محفوظ بماند جز در مورد استثنائی پرهیز کرده است .

۲) این نمایشنامه سبک کوهدی‌های قدیم ایتالیا که *Comedia dell' arte* گفته میشود  
ساخته شده. در این نوع نمایشنامه اشخاص نمایشنامه نامهای ثابت و شخصیت‌های تغییرناپذیر  
دارند ولی حوادث با پیروی از نیت نویسنده عوض میشوند تا حدی مانند قصه‌های منظوم  
فارسی که مثلاً در همه لیلی مجنون‌ها خواه از نظامی باشد خواه از دیگری ، مجنون همیشه  
عاشق و سرگشته و بیابان نشین و لیلی معشوقی دوردست و زیبائی است . و هر شاعری داستان  
را بروفق سلیقه و ذوق خود میسازد و میپردازد و گفته‌های خود را از زبان آنان روایت میکند.  
در کومدی ایتالیائی هم مثلاً پانتالون همیشه بی‌پرنسیپ و (شل وول) و پرحرف  
و پولی شینل یا پوچی فلا متظاهر و بی‌مصرف ، و ارلکن همیشه عاشق پیشه و مدعی  
هنرمندی است و بقیه بازیگران آنچنان هستند که در این نمایشنامه نشان داده می‌شوند .  
پهلوان داستان ارلاندو مردی رزمنده و دلیر و پاک نهاد است که همیشه و آنچنانکه همه جا

رسم این جهان است بدست نیروهای پلیدی و بدی از پای درمیآید و خوش بی آنکه بتواند سرنوشت آدمیان را که پایه آن براسارت و بدبختی انسانهاست عوض کند ، بخاک ریخته میشود . . . . .

مصنف این داستان میگوید که آدمیان زور شنیدن را باسانی بر نمی تابند ولی گوئی کم شده خود را در آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن هم نمی یابند . زندگانی بشر افسانه بی سروتهی است که از زبان مردی دیوانه شنیده شده باشد ، انسانها بی مقصد بحهان میآیند و بی هدف زندگانی میکنند و به اکراه از صحنه بازی زندگی بیرون میروند بی آنکه بتوانند در نوسانهائی که مانند تغییر فصلهای سال بی مداخله دست او پیش میاید ، اثری داشته باشند ؛ نوسانهائیکه یکسوی آن زور گوئی ها وهوس بازیهای کسانی است که با نیرنگ زمام قدرت را بدست گرفته اند ، و سوی دیگر آن سرمستی توده هائی است که خود را آزادمی - پندارند و غافل از تبه کارانی که در کمین آسایش مردم نشسته اند مقدمات زور گوئیهای دیگر را فراهم میسازند و لحظه ای از غرض رانی و سبکسری فارغ نمی نشینند .

نا . نا



# آنزلیکا

## پرده اول

صحنه میدان يك شهر موهوم و عجیب را نشان می دهد که در آن خانه ها و درختان و لباس های اجتماع کنندگان و دستگاه های دولتی بسیار ساده نشان داده شده اند، در میان میدان چشمه ایست ، بالای چشمه لوحه ای زده اند که روی آن نوشته اند «تظاهرات برای اعتراض» در ته صحنه خانه پانتالون است - دست راست پاسگاه پلیس ، دست چپ صحنه کافه کوچکی است دم در کافه میزهای گرد و صندلی های فلزی گذاشته اند .

خانم صاحب کافه میزها را با کهنه ای پاک می کند . گاهگاهی کسانی شتابان از میان صحنه می گذرند . هوا گرم و سنگین است . آسمان خاکستری است . هنرپیشگان لباس عادی پوشیده اند ولی هر کدام در رخت و ریخت خود نشانه ای از لباس نقش خود را آن چنانکه مورد انتظار است باقی گذاشته اند . آرلکن چلیتقه رنگارنگ با نقشهای لوزی پوشیده . پانتالون نیم تنه ای از ماهوت سیاه با یقه بر گردان به تن دارد .

- ببخشید آقا کبریت دارید ؟  
آرلکن (چاکرمنش نیست ، مجسمه ساز است ، جوان و زیبنده و خوش لباس است . خوب یعنی پر خوب حرف میزند و به گفته های خودش گوش می دهد ، نگاهش همه را مسخره می کند ، دهانش حاکی از کمی بدجنسی است ، دستهای ظریفش از هوسهای فراوانش حکایت می کند ، لبخندش بی لطف نیست و مردی است رویهمرفته شادان و پرنشاط . )  
- بفرمایید بیستم ساعت چند است ؟  
آقای شماره ۱ - ساعت سه . . .  
جناب عالی برای میتینگ تشریف آورده اید ؟  
آرلکن - نه ابدأ مگر اینجا میتینگ هست ؟ چرا تصور می فرمائید که من به میتینگ و آشوب و صدا علاقه دارم ؟  
آقای شماره ۱ - معلوم می شود که طرفدار نظم هستید ؟  
آرلکن - من هنرمند هستم ، دلبستگی خاصی به نظم ندارم ولی از بی نظمی هم بدم

آقای شماره ۱ (باریک و دراز است ، در چهره پر از چین و چروکش آثار عمیق آبله پیداست و کلاه حصیری سردارد ) .  
- آقا ، سلام کبریت خدمتتان هست ؟  
آقای شماره ۲ ( چاق و شکم گنده است ، کلاه ملون سردارد و لباس بلوطی رنگ پوشیده و روی کفش هایش گترزده است . )  
- آری ! بفرمائید خدمت از ماست .  
شماره ۱ - شما برای میتینگ اعتراض تشریف آورده اید ؟  
شماره ۲ - خیر ! جناب عالی چطور ؟  
شماره ۱ - بنده هم نه .  
شماره ۲ - گوئی چندان ازدحامی هم نیست .  
شماره ۱ - هوا گرم است ! ( آقای شماره ۲ بیرون میرود . آرلکن وارد میشود ، شتاب زده است ، آقای شماره ۱ سیکار را دور می اندازد ، ولی فوراً سیکار دیگری را از جیب درمی آورد . )

می آید . . . من زنها را دوست دارم . (کنار يك ميز قهوه خانه می نشیند آقای شماره ۱ راه میرود و سیکار دود می کند.)

**دکتر استاد دانشگاه بلونی وارد میشود همچنین پولچی فلا.**

(دکتر استاد دانشگاه است، غیب سه طبقه و سیمای خندان دارد ولی چشمانش مانند چشمان خوک بی عاطفه و خشک است .)

- این کار ننگین است! رسوایی است!

**پولچی فلا -** ( چیزی از نوع قائم مقام وزیر است ، سری طاس مانند رومیان قدیم دارد - چشمانش مانند چشمان مرغیان شکاری است . قیافه اش موقر و سنگین است ، ظاهرش می گوید که خوشبختی جهانیان را می خواهد ولی جز خوشبختی خود اندیشه ای ندارد ) .

- این کار اثر بدی در بورس خواهد داشت

**دکتر -** من مانده گوته، میگویم که يك بیداد گری از يك بی نظمی به مراتب بهتر است!  
**پولچی فلا -** من از اینکه دانشگاه خواهان نظم است بسیار خشنودم . . .

**دکتر -** شما هنوز دوست صمیمی جناب فرماندار هستید ؟

**پولچی فلا -** البته دکتر عزیزم .  
ارباب ما هنوز بسیار نیرومند است .

**دکتر -** اکنون نامه ای که برای بنده دستخط فرموده نشانتان می دهد .

( از جیب چپش نامه ای درمی آورد . . )

**پولچی فلا -** به به این نامه درباره چیست ؟

**دکتر -** ریاست دانشگاه را به من می دهد . . .

**پولچی فلا -** ( در حالیکه نامه را میخواند با خودش می گوید بهتر از این احمق کسی را برای ریاست دانشگاه پیدا نکرد ؟

**دکتر -** (در حالیکه اطراف خود را می پاید ) .

- اینجا کسانی هستند که به گفته های ما گوش می دهند .

**پولچی فلا -** بهتر است از اینجا برویم . ( بیرون می روند )

آقای شماره ۲ وارد می شود .

**آقای شماره ۲ -** خطاب به آقای شماره ۱ : سلام آقا ! هنوز کسی نیامده ؟

**آقای شماره ۱ -** پرنده پر نمی زند خیلی دلم می خواهد ببینم امروز چه پیش میاید ؟ ( سیکاری روشن میکند )

**آقای شماره ۲ -** عجب ! شما کبریت خریدید ؟

( آقای شماره ۳ وارد میشود ، ظاهری زبر و زرنک دارد ، جوان است و پر مؤدب ، لبخند میزند ، و با چوب دستی اش که از نی ساخته شده بازی میکند خلال دندان در گوشه دهانش دارد . )

**آقای شماره ۳ -** میتینگ اینجا است ؟  
**آقای شماره ۱ -** شام در میتینگ شرکت خواهید فرمود ؟

**آقای شماره ۳ -** نه آقا من رهگذری هستم و کنجکوی مرا باینجا کشانیده . . .

**آقای شماره ۲ -** درست مانند بنده .  
**آقای شماره ۱ -** در باره اوضاع چه عقیده دارید ؟

**آقای شماره ۳ -** وضع ما عالی است ! هرگز شهر ما از این همه آسایش و آزادی برخوردار نبوده است ، گسترش دامنه بازرگانی و صنایع ما بسیار درخشان است .

**آقای شماره ۱ و ۲ -** با هم - بسیار صحیح فرمودید .

**آقای شماره ۱ -** راجع باین قانون چه می فرمائید ؟



روغن ایرانول :

عراق و میل شما را دو برابر میکند



# نگارخانه



بهار و ادب فارسی

مجموعه صدمقاله تحقیقی و ادبی

از ملک الشعراء بهار

بامقدمه دکتر غلامحسین یوسفی

با فهرست جامع آثار و کتابشناسی بهار

به کوشش محمد گلبن

شرکت سهامی کتابهای جیبی

تهران، وصال شیرازی، شماره ۲۸

